

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

طُوبَى لِعَبْدٍ نَوْمَهُ عَرَفَهُ اللَّهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ

أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَيَتَابِعُ الْعِلْمُ

يَتَجَلَّى عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ لَيْسُوا بِالْمُدَّاعِيعِ الْبُدُرِ وَلَا بِالْجُفَاءَةِ الْمُرَائِينَ.

ابو بصیر کوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند:

خوب است حال بنده آن کسی که خدا او را بشناسد و مردم او را نشناسند؛

آن چراغ نوری است و سرچشمه های دانش هستند؛

و واسطه آن با هر فتنه تیره و تاری برطرف گردد؛

آنان نه فاسد کننده و پرده بردار از اسرارند و نه ناپسند، یگانه کار خودنما.

# خطبه فدک

سلسه جلسات اخلاق و معارف اسلامی  
حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانى

سرشناسه: تهرانى، مجتبی، ۱۳۱۶-  
عنوان و نام پدیدآور: بحثی کوتاه پیرامون خطبه فدک/ برگرفته از درسهای مجتبی  
تهرانى.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].  
مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگى پژوهشى مصابیح الهدى، ۱۳۹۱.  
مشخصات ظاهرى: ۱۹۲ص.

فروست: سلسله جلسات اخلاق و معارف اسلامی  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۰-۶۳-۷-۷

وضعیت فهرست نویسى: فبیا  
رده بندى کنگره: ۱۳۹۱ ش ۹۳ ت/۲۲/۲۷ BP  
رده بندى دیوبى: ۲۹۷/۹۷۳  
شماره کتابشناسى ملی: ۲۷۷۹۴۸۶

با حمایت نهاد کتابخانه های عمومى کشور  
ویژه مسابقات فرهنگى سال ۱۳۹۱  
صرفاً جهت استفاده در کتابخانه های عمومى  
غیر قابل فروش



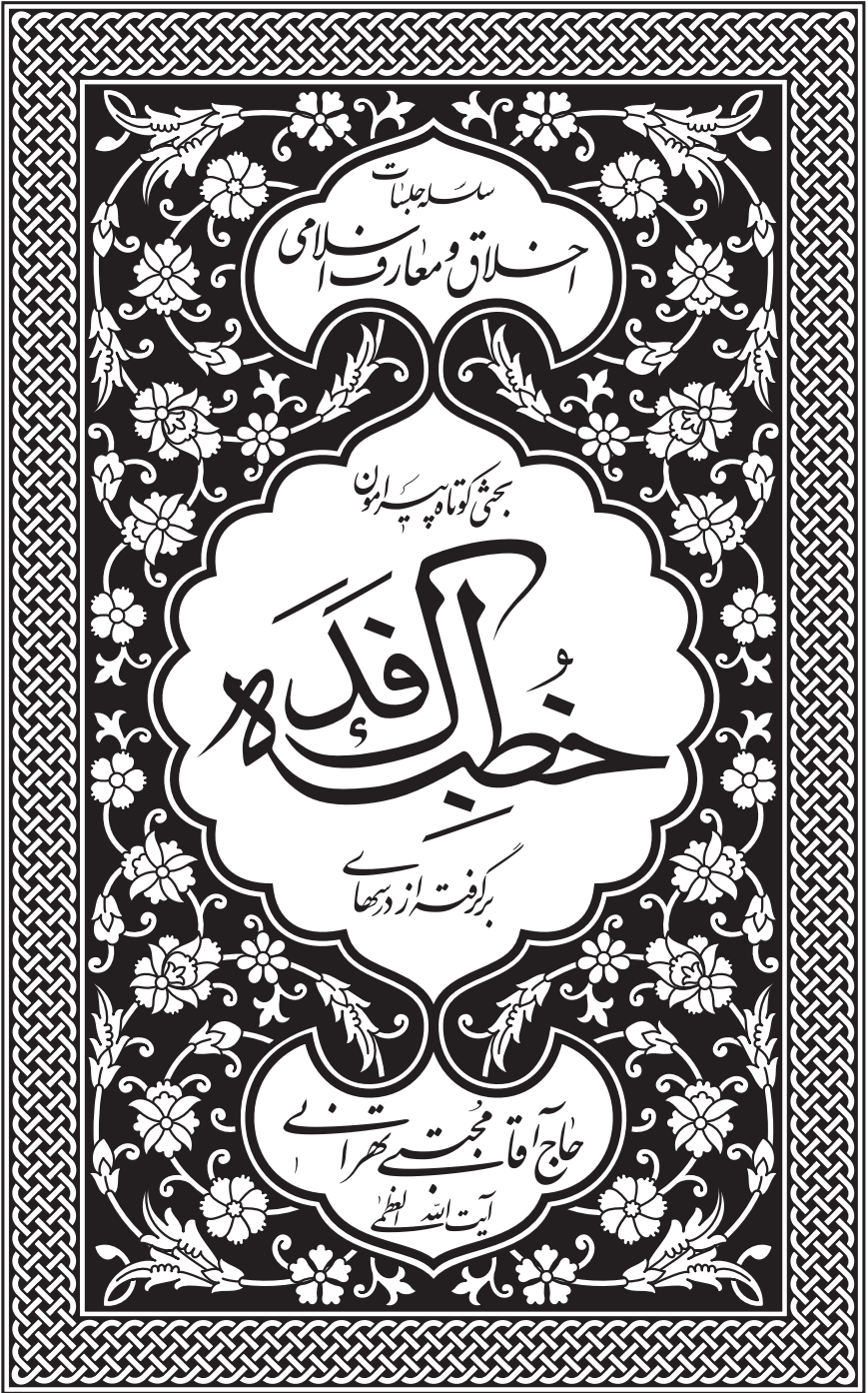
مؤسسه پژوهش فرهنگى مصابیح الهدى  
[www.mojtabatehrani.ir](http://www.mojtabatehrani.ir)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

چاپ: پنجم ۱۳۹۱  
صفحه ارا: مجید اکبرزاده

مدیر هنرى: مجید زارع  
تیراژ: ۴۳۰۰ نسخه  
تلفن مؤسسه: ۷۷۶۵۲۱۳۴-۵  
مرکز پخش: ۷۷۵۲۴۵۸۵



ساجدین  
احسان و معارف اسلامی

بجوش کوٹاہ پورہ  
کراچی

حُطِّبَةُ

برگرفت از درجہ

حاج آقا مجتہد تھرانے

آیت اللہ العظمیٰ



# فهرست

خطبه فدک

❦ مقدمه / ۹

❦ کلیات / ۱۳

❦ دورنمایی از خطبه و اهداف حضرت زهرا علیها السلام / ۱۵

❦ سند خطبه / ۱۹

❦ فصل اول؛ سخنرانی حضرت / ۲۱

❦ بخش اول، مقدمات ایراد خطبه / ۲۳

رفتن به مسجد / ۲۳

ورود به مسجد / ۲۶

آه جان سوز و ناله مردم / ۲۷

❦ بخش دوم، آغاز سخن / ۲۹

گریه دوباره مردم / ۲۹

حمد الهی و شکر نعمت‌ها / ۳۰

ثنای حق تعالی / ۳۴

شهادت بر توحید / ۴۰

خلقت و ابداع / ۴۵

هدف از آفرینش / ۴۷

- فلسفه ثواب و عقاب الهی/ ۵۲  
 شهادت به رسالت/ ۵۳  
 وضع مردم قبل از بعثت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله/ ۵۹  
 رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله/ ۶۳
- ❁ بخش سوم، روی سخن با حاضران/ ۶۷  
 تکلیف امت پس از پیغمبر/ ۶۷  
 یادآوری عهد و بقیه الهی/ ۶۸  
 قرآن و فضائل آن/ ۷۰  
 آثار برخی از معارف و احکام/ ۷۳  
 دعوت به تقوا و کسب معرفت/ ۷۷  
 معرفی خویشان/ ۷۸  
 توصیف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله/ ۸۰  
 راه و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله/ ۸۲  
 اهل بیت، آبرومندان شمایند/ ۸۴  
 حقارت مردم قبل از اسلام/ ۸۵
- ضعف معنوی/ ۸۵  
 □ ضعف اجتماعی/ ۸۵  
 □ ضعف مادی/ ۸۶  
 □ ضعف روحی/ ۸۷
- ۸۸/ تمرّد اهل کتاب از کتب آسمانی خویش  
 نقش حضرت علی علیه السلام در مبارزات/ ۹۰  
 برخی از کمالات حضرت علی علیه السلام/ ۹۱  
 حال مردم در فتنه‌ها و سختی‌ها/ ۹۲  
 □ منتظرین شکست اسلام/ ۹۳  
 □ بی تفاوت‌ها/ ۹۴  
 □ واردانِ ناوارد/ ۹۴
- ❁ بخش چهارم، اعتراض به غصب خلافت/ ۹۵  
 ظهور نفاق پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله/ ۹۵

سرکشی شیطان/ ۹۷

نقض عهد، پیش از دفن پیغمبر/ ۱۰۰

سریچی از فرامین قرآن/ ۱۰۳

دلیل روگردانی شما از قرآن/ ۱۰۵

عجله در غضب خلافت/ ۱۰۷

پاسخ به ندای شیطان/ ۱۰۸

اقدام علیه اهل بیت پیغمبر ﷺ/ ۱۱۲

صبر اهل بیت بر مصیبت‌ها/ ۱۱۳

❁ بخش پنجم، دادخواهی درباره فدک/ ۱۱۵

روی سخن با ابوبکر/ ۱۱۸

دلالتی از قرآن کریم/ ۱۱۸

چه گمان کرده‌اید؟!/ ۱۲۱

دیدار به قیامت/ ۱۲۳

❁ بخش ششم، اعتراض به سکوت دیگران/ ۱۲۷

روی سخن با انصار/ ۱۲۷

ضایعه رحلت پیغمبر و فاجعه بی‌حرمتی به او/ ۱۳۰

اشاره قرآن به رحلت پیغمبر/ ۱۳۲

بازگشت امت به جاهلیت/ ۱۳۴

چرا کاری نمی‌کنید؟!/ ۱۳۷

سابقه همراهی انصار با پیغمبر/ ۱۳۹

چرا متحیرید؟!/ ۱۴۱

چرا با غاصبان خلافت نمی‌جنگید؟!/ ۱۴۴

علت اصلی سکوت حاضران/ ۱۴۵

اتمام حجّت/ ۱۴۷

عاقبت غضب فدک/ ۱۵۰

فصل دوم؛ محاجّه حضرت با ابوبکر/ ۱۵۳

❁ بخش اول، فرافکنی‌های ابوبکر/ ۱۵۵

اتخاذ یک موضع نرم!/ ۱۵۶

- اعتراف به حقانیت اهل بیت / ۱۵۹  
 دلیل عدم تصدیق حضرت / ۱۶۰  
 شعارهای پوچ / ۱۶۲  
 توجیه غصب فدک با روایتی جعلی / ۱۶۳  
 ادعای اجماع امت بر ظلم به اهل بیت / ۱۶۷  
 ظاهرسازی و فرار از اصل بحث / ۱۶۸  
 ❁ بخش دوم، پاسخ حضرت زهرا (علیها السلام) / ۱۷۱  
 تنزیه دامان پیغمبر از تهمت‌ها / ۱۷۱  
 حجیت و محدوده اجماع / ۱۷۲  
 افشای سوابق خیانت غاصبان / ۱۷۳  
 استدلال به آیات قرآن / ۱۷۴  
 دلیل روگردانی از حکم خدا / ۱۷۵  
 ❁ بخش سوم، سخن مجدد ابوبکر / ۱۷۷  
 اعتراف به حق و چرب زبانی / ۱۷۷  
 تقصیرها را به گردن مردم انداختن / ۱۷۹  
 ❁ بخش چهارم، سخن پایانی حضرت زهرا (علیها السلام) / ۱۸۱  
 اعتراض به مردم ساکت / ۱۸۲  
**فصل سوم؛ بازگشت به خانه / ۱۸۵**  
 کلام جانسوز حضرت زهرا (علیها السلام) با امیرالمومنین (علیه السلام) / ۱۸۷  
 تسلی دادن امیرالمومنین (علیه السلام) به حضرت زهرا (علیها السلام) / ۱۹۰  
 ❁ خاتمه / ۱۹۲



## ❁ مقدمه

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو حادثه مهم و سرنوشت‌ساز روی داد که تمامی حوادث بعد از خود را تحت تأثیر قرار داد. این دو حادثه یکی تشکیل سقیفه و غصب خلافت مسلمین و دیگری غصب «فدک» یعنی قطعه زمین اهدایی پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بود. پس از مدت بسیار کوتاهی از این دو رویداد و بعد از چند بار پیگیری برای بازپس‌گیری فدک و بی‌نتیجه بودن آن، حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله حاضر شد و خطبه‌ای را در حضور مهاجرین و انصار ایراد فرمود که از آن پس به خطبه فدک معروف گردید.

این خطبه نه تنها مسائل مربوط به فدک را به خوبی و حقّ اهل بیت علیهم السلام در آن را به روشنی اثبات می‌کند، بلکه مشتمل بر مضامین بلند در معارف اعتقادی است. بیان اصول اعتقادی با بیانی شیوا از توحید گرفته تا نبوت و معاد، اسرار احکام و اوامر و نواهی الهی، ذکر وضع مردم قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مبارزات و سختی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

و علی علیه السلام برای پیروزی و تثبیت دین خدا، فتنه‌های دشمنان و برخی منافقان در تمام این زمان‌ها، تعیین جانشینی علی علیه السلام از طرف خدا در روز غدیر، رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و عهدشکنی اصحاب، غصب خلافت و مخالفت با حکم خدا در قرآن، غصب فدک و کنار زدن احکام صریح ارث و هبه و بسیاری موضوعات دیگر، از جمله مطالب این خطبه است که در نهایت اختصار و در اوج استحکام و زیبایی بیان شده است.

اهمیت خطبه تا آنجا است که ائمه اطهار علیهم السلام آن را نقل کرده‌اند و علمای دین علیهم السلام بر حفظ، فراگیری و نشر آن اهتمام و تأکید ویژه داشته‌اند. علمای بزرگوار شیعه علیهم السلام در طول تاریخ، اسناد و مدارک این خطبه و شرح‌هایی از آن را به رشته تحریر در آورده و برای جامعه مسلمین به یادگار گذاشته‌اند؛ تا جایی که غیر از ده‌ها کتاب به زبان عربی و فارسی، ترجمه‌هایی از این آثار به زبان‌های ترکی، اردو، فرانسوی و... صورت گرفته است.

حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی که سال‌ها است شمع فروزان وجودش، محفل شیفتگان مکتب اهل بیت را روشنی و گرمی می‌بخشد و چشمل زلال دروس مختلف ایشان، مشتاقان معارف حقّه را متناسب با سطح فکری و میزان طلبشان سیراب می‌کند، در سال ۱۳۷۴ طی ۱۷ جلسه، به شرحی مختصر از خطبه حضرت زهرا علیها السلام پرداختند. همان‌طور که در ابتدای بحث حضرت استاد اشاره می‌فرمایند، روش بحث متناسب با زمان، مکان و مخاطبان بوده و این شرح، مابین ترجمه و توضیح است؛ تا یک اثر مفصل و جامع. این شرح که با روشی خاص به زبان ملکوتی ایشان بیان گردیده، علاوه بر توضیح بسیاری از مسائل

اصلی این خطبه، حاوی نکات بدیع در کشف راز و رمزهای این خطبه است که بر جان و دل خواننده می‌نشیند و در ضمیر انسان‌های پاک، اثر می‌گذارد.

این اثر چندی قبل از سوی برخی شاگردان و ارادتمندان معظّم‌له منتشر شد که در همین جا از زحمات آنان سپاس‌گزاریم. اما پس از تشکیل مؤسسه پژوهشی فرهنگی مصابیح الهدی و دائر شدن دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی، متن کتاب مجدداً با صوت مباحث تطبیق شد و دوباره مورد دقت و بررسی قرار گرفت تا از نظر ویژگی‌های ویرایشی و آماده‌سازی اثر، در ردیف دیگر آثار حضرت استاد قرار گیرد. همچنین نکاتی که به عنوان کلیات در ابتدای بحث آمده است، مربوط به سخنرانی حضرت استاد در ایام فاطمیّه سال ۱۳۸۷ است که به مناسبت در اینجا آمده است.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان

مؤسسه فرهنگی مصابیح الهدی

دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی





کلیات



## ❁ دورنمایی از خطبه و اهداف حضرت زهرا علیها السلام

موضوع بحث پیرامون خطبه‌ای است که حضرت زهرا بعد از وفات پدرشان در مسجد آن حضرت، ایراد فرمود. نکته کلّی‌ای که باید در ابتدای بحث بگوییم، دربارهٔ جهت ایراد این خطبه است. مسألهٔ فدک، در واقع مسأله‌ای است که هم عامّه و هم خاصّه آن را قبول دارند. روایات متعدّدی هم داریم که این زمین، ملک شخصی پیغمبر بود و یهود آن را به حضرت بخشیده بودند. فدک اصلاً جزو غنایم جنگی نبوده است. یهودیان خودشان آن را به پیغمبر هدیه دادند. بعد هم پیغمبر آن را به خاطر مصالحی به حضرت زهرا بخشید که توضیح آن خواهد آمد. نکتهٔ مهمّی که باید به آن اشاره کنم این است که فدک ملک شخصی حضرت زهرا بود و پدرش آن را در زمان حیاتش به او بخشیده بود؛ همه هم این مسأله را می‌دانستند. هم عامّه و هم خاصّه این مطلب را نوشته‌اند. اما وقتی که غاصبین خلافت، فدک را از دست کارگزاران حضرت خارج کردند و حضرت زهرا برای احقاق حقّشان به مسجد تشریف آوردند و این خطبهٔ پرمغز را خواندند، اصلاً روی این مسأله

تکیه نکردند که شما نَحله و هدیه پدر مرا از من گرفتید و خدمه‌ام را از آنجا بیرون کردید. حضرت در این خطبه روی دو مسأله دیگر تکیه کرد که مطلب مهمی در آن‌ها نهفته است. هر دو مطلب هم مربوط به قرآن بود؛ یعنی چون اتفاقات اخیر آن روزها، در حقیقت ثلمه در دین و مخالفت با حکم الله بود، حضرت برای حقّ شخصی خود قیام نکرد؛ بلکه می‌خواست جلوی این ضربه به دین را بگیرد. اگر تمام زمین هم مال حضرت زهرا بود و کسی تقاضا می‌کرد، همه را به او می‌داد. بحث امور سیاسی و اجتماعی هم جدا است که برخی گفته‌اند: حضرت دنبال پس گرفتن فدک بود تا جنبه‌های سیاسی و اجتماعی مربوط به خاندان وحی را ترمیم کند! این حرف‌ها هم مطرح نبود. آنچه که اصل حرکت حضرت بود و باعث شد او با چنان حالتی بر همه نهیب بزند و مهاجر و انصار را توییح کند، مسأله دیگری بود.

مطلب اول این بود که حضرت دید در برابر این حق خوری‌ها، کسی حرفی نمی‌زند و غاصبین هم ادّعا دارند که اصلاً حکم الهی، این نیست. اینجا اصل دین و احکام الهی در خطر بود نه یک تکه زمین و یا حتی مسأله خلافت. لذا حضرت در این خطبه اول به مسأله غصب فدک اشاره کرد و بعد مسأله غصب خلافت را پیش کشید؛ اما از جنبه دینی نه شخصی. غاصبین، در بحث فدک اصلاً مسأله هدیه بودن را مطرح نکردند و گفتند: فدک میراث پیغمبر است. لذا بحث، بحث میراث، یعنی ارث بردن بود. پیغمبر اکرم که یک بچه بیشتر نداشت. اگر انسان یک بچه داشته باشد، میراثش به چه کسی می‌رسد؟ به همان بچه‌اش، به دخترش می‌رسد. حضرت زهرا در اینجا که دید این‌ها دارند این



حرف‌ها را می‌زنند دو مطلب را گفت؛ یک اینکه فرمود: فرض کنید که پدرم این باغ را به من نبخشیده و هنوز مال پدرم است؛ حالا که پدر من فوت کرده است، ارثش به چه کسی می‌رسد؟ ارثش به من می‌رسد و شما دارید بر خلاف آیات قرآن عمل می‌کنید، چون قرآن می‌گوید: ارث هر کس به فرزندش می‌رسد. پس شما دارید بر خلاف آیات قرآن رفتار می‌کنید؛ دارید به دین ضربه می‌زنید و در دین ثلمه وارد می‌کنید.

مطلب دوم حضرت درباره‌ی روایتی بود که آن‌ها جعل کردند و گفتند: قبلاً پدرت به ما گفته است: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ»؛ ما انبیا چیزی را به ارث نمی‌گذاریم. حضرت فرمود: باز هم شما دارید بر خلاف قرآن حرف می‌زنید. چون پدر من هیچ‌وقت بر خلاف قرآن حرف نمی‌زند. پدر من در همین قرآن آیات متعددی را از طرف خدا آورد که می‌فرمود: انبیا هم ارث می‌گذارند.

لذا وقتی که حضرت دیدند این‌ها می‌خواهند با این دو اصل قرآنی مخالفت کنند، در برابرشان ایستاد و ذره‌ای هم کوتاه نیامد. ثقل و محور تمام محاجّه حضرت درباره‌ی فدک روی این دو مطلب دور می‌زند. لذا یکی یکی آیات قرآن را مطرح کرد. این ثلمه در دین است که حکمی از احکام الهی انکار شود. حضرت سراغ این مسأله رفت و بحثش اصلاً شخصی نبود. هیچ کدام از این‌ها هم جوابی به سخنان حضرت ندادند. ما در تاریخ نداریم که این‌ها جوابی داده باشند.

پس بحث ارث، یک بخش از خطبه حضرت زهرا علیها السلام بود. بخش دیگر، مسأله خلافت بود. خلافت هم مثل قضیه ارث، مسأله شخصی نبود، بلکه انکار حکم الهی بود؛ یعنی غاصبین داشتند اصل وجود این

حکم را منکر می‌شدند و این هم ضربه به دین بود. لذا حرکت حضرت چند بُعدی بود. حضرت داشت راجع به مسأله حکم الله با این‌ها محاجّه می‌کرد. فرمود: شما دارید حکم الله را زیر پا می‌گذارید.

## ❁ سند خطبه


حال وارد متن خطبه شویم. البتّه شرح کامل این خطبه نیازمند فرصت و مجال بسیار مفصّلی است، امّا من سعی می‌کنم تا با عنایت خداوند بحثی بین ترجمه و شرح در مورد این خطبه ارائه دهم.

از نظر سند باید گفت، این خطبه را هم علمای عامّه و هم علمای خاصّه نقل کرده‌اند، به همین خاطر نقل و سند خطبه، انحصار به شیعه ندارد و علمای عامّه نیز آن را به اسناد گوناگون نقل می‌کنند. یکی از کسانی که این خطبه را نقل کرده ابن ابی الحدید است. وی در شرح نهج البلاغه امام علی علیه السلام در ذیل نامه امام به عثمان بن حنیف به مناسبتی به مسئله «فدک» اشاره کرده و این خطبه را با اسناد گوناگون و معتبر از نظر عامّه نقل می‌کند. در بین این اسناد از عبدالله بن حسن مثنّی به عنوان کسی که این خطبه را نقل کرده است نام می‌برند. حسن مثنّی پسر امام حسن علیه السلام است که به او «عبدالله محض» هم می‌گویند. از آن جهت که نسب وی از جانب پدر به امام حسن علیه السلام و از جهت مادر به امام حسین علیه السلام می‌رسد به او «محض» گفته می‌شود؛ یعنی کسی که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر سیادت دارد. او هم نوه

امام حسن علیه السلام و هم نوه امام حسین علیه السلام محسوب می شود. به هر حال ابن ابی الحدید می گوید: من این خطبه را از طریق عامّه نقل می کنم و به منابع شیعی آن کاری ندارم. در عبارت ابن ابی الحدید آمده است:

«وَأَعْلَمُ إِنَّمَا نَذَكُرُ فِي هَذَا الْفَصْلِ مَا رَوَاهُ الرَّجَالُ الْحَدِيثِ  
وَوَثِقَاتُهُمْ وَمَا أَوَدَعَهُ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْجَوْهَرِيُّ فِي  
كِتَابِهِ...»

نام کتاب جوهری، «سقیفه و فدک» می باشد. این کتاب، کتاب معروفی است و خود جوهری نیز از علمای مورد وثوق و بزرگی بوده است که بسیار از او تجلیل می کنند. البته این خطبه در منابع شیعی مثل بحار الانوار مرحوم مجلسی، احتجاج طبرسی، بلاغات النساء، الشافی، دلائل الامامه، الطرائف، کشف الغمه و... نیز آمده است.



فصل اول  
سخنرانی حضرت



## ❁ رفتن به مسجد

در مورد نحوه ایراد خطبه از نظر شرایط زمانی و مکانی و دیگر مسائل، در مقدمه خطبه آمده است:

\* رُوِيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ،

عبدالله بن حسن از پدران بزرگوارش روایت می‌کند:

\* لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ فَدَكَ وَبَلَّغَهَا ذَلِكَ،

زمانی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند؛ «أَجْمَعَ» به معنای تصمیم گرفتن و اراده کردن است، مانع رسیدن فدک به حضرت زهرا عليها السلام شوند، و این خبر به حضرت زهرا عليها السلام رسید،

\* لَأْتُ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا

«لأث» به معنی «پیچیدن» است، مثلاً می‌گوییم: «لأث العمامة على»

۱. در نسخه بدل اجتماع آمده است. البته ابن ابی الحدید در این عبارت «اجمع ابی بکر علی منعها فدکا» عمر را حذف کرده، که فعلاً به این بحث نمی‌پردازیم.

راسه، آی شَدَّهَا وَرَبَطَهَا»، یعنی عمامه را به سرش پیچید. «خمار» به چیزی بزرگتر از روسری های فعلی زن ها می گویند که با آن سر و سینه و گردن خود را می پوشانند؛ همان که در آیه شریفه فرمود:

﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾<sup>۱</sup>

روسری هایشان را طوری روی سر بیندازند که سینه را بپوشاند. «خمر» جمع خمار است. به هر حال وقتی این خبر به حضرت زهرا علیها السلام رسید برخاسته و خمار را بستند. «لاَثَ» به معنای «پیچیدن» است. از لفظ خمار معلوم می شود حضرت طوری آن روسری را به کار برده بودند که روی گردن و سینه ایشان پوشیده شده بود.

\* وَاشْتَمَلَتْ بِجَلْبَابِهَا

«جلباب» نوعی «پوشش سراسری» بوده که روی لباس ها می پوشیده اند؛ شاید چیزی شبیه عبای امروز یا پیراهن بلند عربی. حضرت آن پوشش سراسری را هم طوری بر سر افکندند که بر تمام بدن ایشان محیط شود.

\* وَاقْبَلَتْ فِي لَمَّةٍ (یا لمة)<sup>۲</sup> مِنْ حَفَدَتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا

یعنی حضرت زهرا علیها السلام همراه با گروهی که به اصطلاح هم سن و سال، یا هماهنگ، یا از یاران و اعوان و خویشاوندان ایشان بودند، حرکت کردند. تا اینجا یکی از مسائل قابل توجه، «مسئله پوشش» حضرت است، اینکه ایشان برای ورود به مسجد، جایی که مردان در آنجا حضور داشتند، چگونه خود را از نظر پوشش آماده کردند.

۱. سوره مبارکه نور، آیه ۳۱

۲. «لمة» به معنای همسن و سال و «لمه» به معنای همفکر است.



نکته دیگر توجّه به جماعتی است که آن حضرت را در حرکت به سمت مسجد همراهی کردند. احتمال زیاد دارد که منظور همراهان از این کار یاری حضرت زهرا علیها السلام باشد، همان طور که امروز اگر کسی برای حضور در مجلس احتجاج حرکت کند گروهی از همفکرانش نیز او را همراهی می‌کنند. پس در این اقدام حضرت دو احتمال وجود دارد: اول؛ آنکه شخصیت ظاهری ایشان محفوظ بماند، دوم؛ اینکه پیکره ظاهری حضرت در بین مردها نمایان نشده و در میان گروه زنان پوشیده بماند.

### \* تَطَأُ ذُيُولَهَا

یعنی حضرت در راه رفتن پا روی پایین لباسش می‌گذاشت، یا بر اثر ناراحتی با شتاب حرکت می‌کرد. در این جا به طور مسلم، منظور این است که لباس ایشان آنقدر بلند بود که گاه زیر پا قرار می‌گرفت و چون ممکن است از این عبارت استشمام شود که حضرت در راه رفتن عجله داشتند در ادامه آمده است:

### \* مَا تَحْرِمُ مَشْيَهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یعنی راه رفتن حضرت هیچ کم از راه رفتن پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نداشت. از نظر ما طلبه‌ها «مشیه» بر وزن فعله، نوع و هیئت فعل را می‌رساند، لذا با توجّه به این، جمله «مَا تَحْرِمُ مَشْيَهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، یعنی روش راه رفتن حضرت هیچ از روش راه رفتن پدرشان کم نداشت، یعنی با همان متانت و وقار رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرکت می‌کرد. عظمت و وقار و متانت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در راه رفتن او نیز وجود داشت و همه آنچه را که شایسته یک زن است رعایت می‌کرد.

در این عبارت دو نکته وجود دارد: اول؛ آنکه این شبهه را رفع می‌کند که چرا حضرت تند می‌رفت و عجله داشت؟ در پاسخ به این شبهه می‌گوید: مشی او مثل مشی پدرش رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، یعنی با همان متانت و وقار راه می‌رفت. دوم؛ اینکه شاید به دلیل بلند بودن، لباس قهراً زیر پا قرار می‌گرفته است.

### ❁ ورود به مسجد

\* حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ  
وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ

تا این که حضرت در مسجد بر ابی‌بکر وارد شد، در حالی که گرداگرد او را جمع زیادی از مهاجرین و انصار و دیگر مسلمین گرفته بودند. «حشد» به معنای «گروه و جماعت» است.

\* فَنَيْطَتْ دُونَهَا مِائَةً

سپس میان حضرت و مردم پرده‌ای نصب شد. وقتی حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ وارد مسجد می‌شود در آنجا پرده‌ای نصب می‌کنند. «مِائَةً» به معنای اِزار یا پرده است. بین ایشان و جماعتی از مهاجرین و انصار و کسانی که گرداگرد ابی‌بکر بودند پرده‌ای آویخته می‌شود. حتی در برخی از نسخه‌ها آمده است: «مِائَةً قَبِيْطِيَّةً»، یعنی مصری بودن جنس پرده را هم مشخص کرده‌اند. به هر حال نکته مهم در این بخش آن است که وقتی حضرت وارد می‌شود، دستور می‌دهند پرده‌ای بین ایشان و دیگران بیاویزند. البته از کلمه «فَجَلَسْتُ» که در خطبه آمده، استفاده می‌شود قبل از آنکه حضرت بنشینند پرده را سریع آویزان می‌کنند؛ یعنی همین

که خبردار می‌شوند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه مسجد است یا به محض ورود ایشان، محیط را آماده کرده و آن پرده را نصب می‌کنند. این خود از اموری است که برای حفظ حضرت از نگاه مردان انجام گرفته و احترامی بوده است که به صورت سنت درآمده و امروزه نیز در مجالس مذهبی رعایت می‌شود. بعد در مقدمه خطبه آمده است:

### ❁ آه جان سوز و ناله مردم

\* ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبُكَاءِ

یعنی حضرت وقتی نشست ناله‌ای کرد و ناله‌اش آنچنان جانسوز بود که تمام مهاجرین و انصار و هر زن و مردی که در مسجد حضور داشت شروع به گریه کردن نمود. این گریه معمولی و عادی نبود، زیرا تعبیر «أَجْهَشَ الْقَوْمَ»، یعنی انسان از ناراحتی زیاد به حالت زاری بیفتد و به خود بیچند و به این طرف و آن طرف بیفتد، مثل بچه‌ای که از ناراحتی خود را در دامن مادر می‌اندازد. ناله حضرت زهرا هم این طور مجلس را به هم زد.

\* فَارْتَبَعَ الْمَجْلِسُ

سپس مجلس متشنج شد.

\* ثُمَّ أَهْمَلَتْ هُنَيْئَةً حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيجُ الْقَوْمِ وَهَدَّاتُ قُورُهُمْ

حضرت مقداری مهلت دادند تا این قوم آرامش پیدا کنند. این جمله گویای این است که مردم مدتی ضجه می‌زدند و به اصطلاح بی‌تابی می‌کردند و حضرت مدتی مهلت دادند تا مجلس آرام گیرد.



# بخش دوم

## آغاز سخن

❁ گریه دوباره مردم

\* اِفْتَتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالشَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ

عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

یعنی حضرت بعد از آرامش مجلس، با حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر اکرم ﷺ شروع به سخن کرد. دقت کنید! حضرت در این جا هم باز روش پدر را در پیش می گیرد.

\* فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ

وقتی حضرت زهرا عليها السلام شروع به سخن کرد، مردم باز هم به گریه افتادند.

\* فَلَمَّا أَمْسَكُوا

پس از اینکه مردم ساکت شدند؛ معلوم می شود حضرت صبر کرده اند تا گریه مردم آرام گیرد،

\* عَادَتْ فِي كَلَامِهَا

حضرت به سخن بازگشتند. تا اینجا مقدمات کیفیت حضور حضرت

در مسجد و نحوه آمادگی ایشان از نظر پوشش و حرکت و ورود در مسجد و نشستن و آماده شدن برای سخن بیان شد. پس از آرام شدن مجلس حضرت زهرا علیها السلام شروع به سخن کردند که در اینجا سخنان حضرت را به ترتیب ذکر کرده و مورد بحث قرار می‌دهیم.

### ❁ حمد الهی و شکر نعمت‌ها

\* قَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنِّعَمَ وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْتَمَمَ

پس فرمود: ستایش خداوند را بر آنچه انعام فرمود و شکر خدای را بر آنچه که به انسانها الهام کرد!

همانطور که در مقدمه عرض شد، بنای کار ما بر توضیح مختصر و ذکر مطالب به صورت اشاره است و الا مطالب بسیار زیادی در مورد حقیقت حمد و شکر وجود دارد.

«حمد»، ستایش نسبت به کمال است و «شکر» قدردانی نسبت به فعل. شکر، یا «شهود منعم در متن نعمت» است و یا «راهیابی از نعمت به منعم»، لذا در ابعاد وجودی انسان آثار مختلفی دارد. در قلب به یک صورت بروز دارد، در زبان به صورت دیگری و در اعمال دیگر انسان به صورتهای دیگر. اثر شکر در قلب به صورت، «خضوع»، «خشوع»، «محبّت»، «خشیت» و امثال این صفات ظهور پیدا می‌کند. شکر در زبان به شکل ثنا و حمد و ستایش خود را نشان می‌دهد و در اعمال و افعال قالبیة انسان به صورت «اطاعت»، «مصرف نعمت در راه رضای منعم» و... بنابراین حمد و شکر از نظر به اصطلاح بروز و ظهور زبانی نسبت به خداوند یکی است، اما اگر مثلاً از ملکه جود ستایش شود حمد صورت

گرفته، زیرا حمد ستایش از صفت است، اما شکر قدردانی از فعل است که خود فعل ناشی از صفت می‌باشد. پس دایره شکر محدودتر از حمد خواهد بود. در روایتی راوی می‌گوید:

«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَإِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup>

شنیدیم که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: شکر و قدردانی نسبت به هر نعمت، هر قدر هم که آن نعمت عظمت داشته باشد، این است که خداوند را ستایش کنی. همان‌طور که ملاحظه می‌شود «حمد» در اینجا مساوی است با «شکر» خدا؛ یعنی ستایش از کمال خداوند مساوی است با قدردانی از او. دقت کنید! ستایش از خدا مساوی است با قدردانی از او، آن‌گاه که خواستی او را قدردانی کنی کمالش را ستایش کن! بلکه در روایات آمده است: افضل انواع شکر زبانی، حمد خدا است؛ یعنی با فضیلت‌ترین شکر لسانی این است که خدا را حمد کنی. البته در اینجا اسراری وجود دارد که فعلاً مورد بحث ما نیست. در روایتی در اصول کافی آمده است:

«خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ فَقَالَ: لَنْ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ»<sup>۲</sup>

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از مسجد خارج شدند در حالی که دیدند مرکب ایشان را برده‌اند یا گم شده است. حضرت فرمودند: اگر خدا مرکب سواری‌ام را به من برگرداند من خدا را شکر می‌کنم، آن‌طور که سزاوار

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۷

شکر کردن او است. «قال: فَمَا لَبِثَ أَنْ أُتِيَ بِهَا»، طولی نکشید که مرکب پیدا شد و آن را برای حضرت آوردند، «فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ»، حضرت فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ!» «فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ جَعَلْتَ فِدَاكَ الْيَسْرَ قُلْتَ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهُ حَقَّ شُكْرِهِ»، یک آدم ظاهراً نفهمی به حضرت گفت: مگر شما نگفتید من شکر می‌کنم خدا را آن هم طوری که سزاوار خدا است، شما که «شُكْرًا لِلَّهِ» هم نگفتی؟! «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَسْمَعْ عَنِّي قُلْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ؟»، حضرت فرمودند: آیا نشنیدی که گفتم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؟

از این روایات به دست می‌آید که افضل انواع شکر عبارت است از ستایش کمال خدا؛ یعنی با اینکه «حمد»، ستایش از کمال است و «شکر»، قدردانی از نعمت، اما درباره خداوند حمد خدا مساوق با شکر او است، بلکه حمد او افضل از شکر او می‌باشد. البته بحث از نظر زبانی و لسانی است. به هر حال «شکر» از نظر زبانی همان ثناگویی، ستایش نسبت به خدا، حمد و مدح است و از نظر اعمال بدنی، اطاعت و مصرف نعمت در راه رضای منعم. بعد حضرت عليه السلام فرمودند:

\* الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنِّعِمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ

یعنی ستایش خداوند راست نسبت به آنچه که انعام فرمودند و شکر او راست بر آنچه به انسان‌ها الهام کرد! به طور خلاصه و مختصر باید گفت: «الهام» در لغت به معنای «القاء» مطلبی در نفس است و «وحی» به معنای اشاره سریع. در اینجا منظور از «الهام» آن معرفت و شعور درونی‌ای است که خداوند به انسان عنایت



می فرماید. «وَحی» اعمّ از «الهام» است، زیرا وحی نسبت به جمیع موجودات به کار می رود، حتّی نسبت به حیواناتی مثل زنبور عسل و... چنانچه در آیه شریفه هم آمده است:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾<sup>۱</sup>

و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی نمود.

اما دایره «الهام» ضیق تر و محدودتر از «وَحی» است. شاید قرآن اصلاً الهام را به غیر انسان نسبت نداده باشد. پس نسبت به انسانها یک «الهام عمومی» داریم که حضرت عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلَّهَمَّ»، در اصطلاح علمی از مصادیق این الهام عمومی «عقل عملی» است؛ یعنی «ادراک خوبیها و بدیها»، اینکه هر انسانی از نظر خلقت به این ادراک و شعور مرموز درونی مَفْطُور است و زیبایی و زشتی امور مثل زیبایی عدل و زشتی ظلم را از نظر درونی درک می کند؛ یعنی لازم نیست به کسی یاد بدهیم که ظلم بد است و عدل خوب، اصلاً یاد دادنی نیست، خدا خود این را به انسان یاد داده یا به تعبیری به همه «الهام» کرده است. البته ممکن است کسانی در اینجا اشکال کنند، اما برخی از اشکالات مطروحه، مصداقی است.

البته این الهام نسبت به افراد مختلف با مراتب مختلف و شدت این مراتب متفاوت می شود، یعنی نسبت به متّقین، اولیای خدا، انبیاء، مرسلین و... فرق می کند. در اولیای خاصّ این ادراک درونی به حدّی تقویت می شود که عقل ما از درک آن نوعاً عاجز است؛ یعنی تا حدودی آن را درمی یابیم

اما فهم ما به کنه و ژرفای آن نمی‌رسد. امثال ما نمی‌توانیم آن القایی را که از ناحیه خدا نسبت به این قلوب مطهره صورت می‌گیرد درک کنیم. به هر حال «الهام» همان القائی است از ناحیه خدا که عمومیت دارد، چنانچه در آیه شریفه هم آمده است:

﴿فَالْهَمُّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوِيهَا﴾<sup>۱</sup>

خداوند بدی‌ها و خوبی‌ها را به انسان الهام فرمود. این «عقل عملی» است و به همه انسان‌ها مربوط می‌شود؛ یعنی همان شعور نسبت به این که چه چیزی زشت است و چه چیز زیبا؛ چه عملی خوب است و چه عملی بد؛ این عمومی است. البته متقین و اولیاء و انبیاء و مرسلین، الهامات خاص خودشان را دارند اما قماش و نوع همه آن‌ها یکی است. همه الهامات در هر مرتبه، «القائی الهی» و «معرفتی درونی» و «شعوری مرموز» می‌باشند.

## ❦ ثنای حق تعالی

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه فرمودند:

\* وَالْتِنَاءُ بِمَا قَدَّمَ

یعنی ثناء خدای راست به آنچه پیش فرستاد. حضرت به این اشاره دارند که خداوند نعمت‌هایی را قبل از خلقت و به دنیا آمدن ما فرستاد که اگر آن‌ها نبود اصلاً من و تویی به وجود نمی‌آمد. نعمت‌هایی از قبیل خلقت کهکشان‌ها، سحابی‌ها، کرات، زمین و... که همه این‌ها به هم وابسته است.

۱. سوره مبارکه شمس، آیه ۸

یک ذره گاه هم از نظر وابستگی اش در نظام وجودی همین طور است؛ یعنی اگر همه آنچه که قبل از آن خلق شده نبود، آن هم وجود نداشت.

### \* مِنْ عُمومِ نِعَمِ اِبْتَدَاها

و از عموم نعمت‌هایی که خداوند ابتداءً عطا نموده است. در باب نعمت‌هایی که خداوند عطا می‌کند بعضی از نعمت‌ها مسبوق به درخواست است و بعضی مسبوق به درخواست نیست. یک وقت ما از خداوند نعمتی را تقاضا می‌کنیم و خدا آن را به ما عنایت می‌کند، این نعمت مسبوق به درخواست است؛ اما نعمت‌هایی هم داریم که بدون درخواست عنایت می‌شود، حضرت زهرا علیها السلام در اینجا به آن نعمت‌هایی که بدون درخواست عنایت می‌شود اشاره دارد.

### \* وَ سُبُوغِ اَلْاِءِ اُسْداها

و فراوانی نعمت‌هایی که عطا کرده است؛ تا اینجا حمد و ثنا بر آن نعمت‌هایی است که خداوند بدون درخواست عنایت فرموده بود، یعنی ثناء برای آن نعمت‌های بدون درخواست و فراوان.

### \* وَ تَمَامِ مَنِّ اَوْلِها

یعنی شکر و سپاس نسبت به خداوند برای همه منت‌هایی که برای ما بذل نمود. باز در اینجا به نعمت‌ها اشاره شده است. باید توجه داشت خدا آنقدر بدون درخواست به ما نعمت داده است که اصلاً قابل قیاس با درخواست‌هایمان نخواهد بود. مثل نسبت نامحدود به محدود است. نعمت‌هایی که خدا بدون درخواست به ما عطا کرده با نعمت‌هایی

که به درخواست ما عطا شده همین نسبت را دارد. یعنی نعمت‌های با درخواست ما محدود است اما نعمت‌های بدون درخواست ما نامحدود می‌باشد. در دعاها داریم:

«يَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا!» چه قدر این دعاها زیبا است! می‌گوید: تو قبل از اینکه حتی استحقاقش وجود داشته باشد، ابتدا به نعمت کردی چه رسد به اینکه کسی از تو درخواست کند! حضرت در ادامه می‌فرماید:

\* جَمَّ عَنِ الْأَعْصَاءِ عَدَدُهَا \*

این نعمت‌ها افزون از شمارش است. «جَمَّ» به اصطلاح طلبه‌ها به معنای «کَثُرَ» است و چون به حرف «عَنْ» متعدی شده، پس متضمن معنای تجاوز هم می‌باشد. «جَمَّ» یعنی زیادی، یعنی این نعمت‌ها از شمارش من و تو بیرون است. این عبارت اشاره دارد به آیه شریفه:

﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup>

و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید آن را شمارش نتوانید کرد! من هرگاه این خطبه را می‌خوانم، می‌بینم جملات آن از قماش آیات است. هر جمله‌اش آیه‌ای است. یک وقتی این تعبیر را کردم که برای برخی ثقیل بود، گفتم: اگر انسان ادعا کند پیکره حضرت زهرا عليها السلام پیکره‌ای است که اوصاف الهیه، از جمله کلام الله در آن بروز و ظهور نموده ادعای اغراقی و گزافی نکرده است.

\* وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا \*

یعنی ابتدای نعمت‌ها از طرف خداوند به اصطلاح ما دورتر از آن

است که ما بتوانیم جزای آن را بدهیم. زیرا اگر انسان بخواهد به کسی که به او عنایت کرده پاداش و جزا بدهد باید ابتدا آن نعمت‌ها را تقدیر و اندازه‌گیری و نسبت‌سنجی کند و بعد به نسبت، پاداش بدهد. اما ابتدا به نعمت خداوند به ما اصلاً در دسترس فکر من و تو نیست تا بتوانیم آن را اندازه‌گیری کرده و به خدا جزا و پاداش بدهیم. کلمه «أمد» هم به معنای «تمام مدّت» و هم به معنای «ابتدا» آمده است. به هر حال معنایش هر چه باشد ما نمی‌توانیم نعمت‌های او را اندازه‌گیری کنیم! پس یا اشاره دارد به اینکه اوّل و ابتدای نعمت‌ها و انعامش در دسترس بشر نیست و یا اینکه تمام مدّت انعام او از دسترس بشر دور است.

### \* وَ تَفَاوَتَ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا

یعنی ادراک بشر نه تنها اوّل و ابتدای این نعمت که آخرش را هم نمی‌تواند بفهمد و درک کند! نه اوّل آن در دسترس فکر و ادراک من و تو است و نه آخرش! لذا بشر که خود محدود است نمی‌تواند از نعمت‌های نامحدود قدردانی و شکرگزاری کند، زیرا ابتدا باید بر چیزی احاطه داشت تا بتوان آن را تعریف کرد و بعد آن را مورد تجلیل قرار داد و چون محدود بر نامحدود احاطه ندارد و عاجز از توصیف است، پس نمی‌تواند نسبت به آن نعمت‌ها قدردانی و شکرگزاری حقیقی نماید.

### \* وَ نَدَبُهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا

«ندب»، یعنی «دعوت». مستحبات را مندوبات می‌نامیم، چون مستحبات از اموری است که انسان به آن دعوت شده، یعنی واجب نیست، تکلیفی در

آن وجود ندارد، بلکه درخواست شده، یعنی دعوت کرده‌اند. حضرت عَلَيْهَا می‌فرماید: خداوند ما را به وسیلهٔ شکر و قدردانی و ستایش از او به نعمت‌های متصلش دعوت کرده است. این «اتصال» یعنی او، متصلاً دارد به تو نعمت می‌دهد و تو هم متصلاً شکر کن تا او بر نعمت‌هایش نسبت به تو بیفزاید. این عبارت اشاره‌ای است به آیهٔ شریفه:

﴿لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾

اگر شکر کنید هر آینه بر شما بیفزایم!

همان‌طور که گفتم تمام این جملات حضرت زهرا عَلَيْهَا را می‌توان یک‌یک در قرآن پیدا کرد. به هر حال حضرت می‌فرماید: شکر را قطع نکن تا نعمت‌های خدا متصل باشد. در ادامهٔ این آیهٔ شریفه آمده است:

﴿وَلَنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

و اگر کفر ورزیدید همانا عذاب من سخت است.

پس اگر شکر متصلاً باشد نعمت هم متصلاً بوده و قطع نخواهد شد، اما اگر شکر نباشد و کفر باشد در آنجا «اتصال» تبدیل به «انقطاع» خواهد شد. مفهوم بسیار زیبا است! یعنی اگر شکر نباشد انقطاع روی می‌دهد. در اینجا سؤالی قابل طرح است که آیا همین سخنگو، یعنی حضرت زهرا عَلَيْهَا و همین سخنان از نعمت‌ها نیستند؟ آیا این حنجره و حلقوم و این قلب و صدر و سینه که مملو است از معارف الهیه، نعمت الهی نیست؟ آیا او از بزرگترین نعمت‌های الهیه نیست؟ آیا از این نعمت الهی قدردانی کردند؟ آیا شکر این نعمت را به جا آوردند؟ آیا شما این نعمت

۱. سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۷.

را شکر کرده‌اید؟ دیگران چگونه از این قلب و سینه شکرگزاری کردند؟! بگذریم! حضرت در ادامه می‌فرماید:

### \* وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلْقِ بِإِجْزَالِهَا

خداوند از خلائق در مقابل کثرت نعمت‌ها طلب حمد کرده است. «اجزال» همان «اکثار» است؛ یعنی خداوند از بندگانش در مقابل نعمت‌های خود طلب حمد فرموده اما برای افزونی نعمت‌ها. قبلاً عرض کرده‌ام که باب شکر از غیر خدا، همان «تشکر» و قدردانی از آن نعمت است به مقداری که انعام پیدا کرده. در مورد تشکر از انسان نباید «حمد» به کار برد، چرا؟ چون حمد مختص خدا است. «حمد»، یعنی ستایش و ستایش تنها در برابر کمال صورت می‌گیرد و کمالات همه مختص خداوند است. این کمالات خداوند است که موجب شد تا نعمت‌ها به انسان عنایت شود، پس باید آن کمال را ستایش کرد. فرض کنید کسی که دارای صفت جود و کرم است به انسان چیزی عطا می‌کند، حال گاهی از این عمل یا فعل و عطایی که به انسان کرده‌اند «تشکر» می‌شود، اما گاهی صفت زیبای آن شخص «ستایش» می‌گردد، یعنی دیگر «تشکر» نیست بلکه «ستایش» است، به طوری که صفت زیبای جود و کرمی که آن شخص دارد را ستایش می‌کند و آن صفت، مبدأ فعل است. سپس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: خداوند از بندگانش طلب حمد کرده، برای اینکه نعمت‌هایشان را اکثار نماید، یعنی زیاد کند.

### \* وَتَنِي بِالْتَدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا

خداوند تکرار دعوت شما را به امثال این نعمت‌ها فرموده است. چون

در قبل «نَدْبُ» به کار برده حضرت در اینجا هم «نَدْبُ» را تکرار کرده‌اند. اما مراد از امثال این نعمت‌ها چیست؟ برخی از بزرگان احتمال داده‌اند که در اینجا مراد این است که خداوند تنها نمی‌خواهد به شما نعمت‌های دنیویه ببخشد، بلکه می‌خواهد به شما نعمت‌های اخرویّه هم عطا کند، یعنی نعمت‌هایی که از بین رفتنی نباشد، بلکه جاودانه بماند. پس خداوند دعوتش را تکرار کرده تا این نعمت‌های اخرویّه و جاودانه را هم به شما عنایت کند و این، تنها به وسیله طاعات و عبادات، یعنی انجام اعمال صالحه و حسنه حاصل می‌شود؛ یعنی اگر این‌ها را انجام دهید خداوند امثال آن‌ها را به شما عطا خواهد کرد. حال این بحث عقلی مطرح می‌شود که آیا نعمت‌های اخرویّه مثل نعمت‌های دنیویّه است تا در مورد آن کلمه «امثال» به کار برده شود یا خیر؟ البته این بحث مجال دیگری می‌طلبد، اما همان‌طور که عرض کردم اکثراً به این معنا رسیده‌اند که این نعمت‌ها، اعم از نعمت‌های اخرویّه و دنیویّه می‌باشد؛ یعنی خدا در نعمت‌های دنیویّه متشابه و متمائل آن را به شکل‌های گوناگون عطا فرماید که این اشاره‌ای است به فیاضیت حق تعالی در تفضّلاتش. اما می‌توان این احتمال را داد که چه بسا خداوند با ستایش و حمدی که ما نسبت به او داشته باشیم و شکر و قدردانی اعم از قلبی و لفظی و عملی که انجام دهیم به نعمتهایش می‌افزاید. این شکر، خود موجب افزایش نعمت‌ها می‌شود.

### ❁ شهادت بر توحید

\* وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

پس از اینکه حضرت عليه السلام حمد و ستایش خدا فرمود، به اقرار توحید



می‌پردازد و گواهی می‌دهد که خدایی جز الله «تعالی» ذات مستجمع  
 جمیع صفات نیست و شریکی برای او وجود ندارد.

### \* کَلِمَةُ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا

برای کلمه توحید، خداوند تأویلی قرار داده است؛ یعنی نتیجه و  
 تأویل کلمه‌ای که به عنوان «شهادت به وحدانیت» می‌گوییم، «اخلاص  
 در اعمال» است.

توجه کنید! که توحید اگر درختی باشد میوه‌ای هم دارد؛ میوه و  
 ثمره این درخت، «اخلاص در عمل» است. توحید ذاتی، توحید صفاتی  
 و توحید افعالی همه نتیجه‌ای دارد و آن «توحید در عبادت» است؛  
 یعنی «توحید در عبادت» میوه توحید ذات و صفات و افعال خواهد  
 بود. پس اگر کسی واقعاً به این معنا از نظر عقلی به وحدانیت حق،  
 ذاتاً، صفاتاً و فعلاً اعتقاد داشته باشد و این اعتقاد از واردات قلبیه  
 او شده باشد، نتیجه‌اش چیزی جز «اخلاص در عمل» نخواهد بود؛  
 چون توحید مثمر ثمر و اخلاص آور، توحیدی است که از واردات قلبیه  
 شده باشد. «اخلاص در عمل» یعنی اینکه ما در اعمالمان هیچ موجود  
 دیگری را در نظر نگیریم. جملات بعدی حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ هم شاهد  
 بر همین معنا است؛ یعنی حصول باور، چون تصدیق‌های عقلی غیر از  
 باورهای قلبیه است. «واردات قلبی» یعنی اینکه دل باور کند که همه  
 در مقابل او هیچ‌اند. این باور قلبی است و اخلاص در عمل می‌آورد و  
 دیگر محال است چنین انسانی در عمل دچار ریا شود؛ لذا اهل معرفت  
 می‌گویند: باید اول قلب را خالص کرد، چون با خلوص قلب، خلوص

در عمل پیدا می‌شود. «خلوص قلب» یعنی اول قلبت را موحد کن بعد عملت توحیدی می‌شود؛ این یعنی همان «خلوص در عمل». پس با وارد شدن این معنا در قلب که مالک الملوک حقیقی و ولی نعمت واقعی او است و همه در مقابل او هیچ‌اند، به اصطلاح به توحید ذات و صفات و افعال می‌رسیم که: «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ». خلاصه اگر می‌بینیم در اعمالمان خللی وجود دارد باید بدانیم که خلل در توحید ما است. از این خلل در توحید به «ضعف ایمان» هم تعبیر می‌شود. لذا دلیل اینکه بعضی خلوص در اعمال ندارند این است که توحیدشان خلل دارد یعنی غیر از خداوند را مؤثر می‌دانند.

### \* وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا

و همه دل‌ها وابستگی به خدا را دربردارد. در اینجا هم در مورد «موصولها» احتمالات مختلفی مطرح شده است. بعضی گفته‌اند: مراد این است که ادراک افراد از کلمه توحید، یعنی «لا اله الا الله» متفاوت است، مثلاً آن «لا اله الا الله» که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید برخاسته از ادراکی است که با ادراک حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام یا حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و همین‌طور تا برسد به ادراک یک روستایی و... تفاوت دارد. اما مطلب بسیار زیبایی که در این جمله حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام به ذهن می‌آید ارتباط مستقیم آن با جمله قبل است. در عبارت قبل فرمود: اخلاص نتیجه و تأویل کلمه توحید است و ثمره توحید را اخلاص معرفی کرد. اخلاص هم یک امر قلبی است یعنی عمل ریشه از قلب و دل می‌گیرد؛ پس اگر عمل بخواهد خالص باشد، دل باید خالص شود. حال اگر سؤال شود

چگونه این دلمان را توحیدی کنیم؟ پاسخ این است که این توحید را خدا در دلها جاسازی کرده و معنی عبارت وَضَمَّنَ الْقُلُوبُ مَوْصُولَهَا این می‌شود که تمام دل‌ها این وابستگی به حق را دربردارد. این همان معنایی است که در معارف و روایات ما فرموده‌اند:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ

و در روایت دیگر آمده است که:

الْفِطْرَةُ هِيَ التَّوْحِيدُ

یعنی خدا همه دل‌ها را حتی دل مشرک و ملحد و کافر به معنای اخصّش را مفضور به توحید کرده است.

اما مطلب این است که وقتی ما پا به عرصه دنیا می‌گذاریم شیطان دل ما را از آن توحید جاسازی شده الهی تخلیه می‌کند. پس توحید در دل من و تو وجود دارد نه اینکه بخواهیم آن را وارد کنیم. خدا دل انسان را موحد آفریده، اما ما تابع شیطان می‌شویم و آن را مشرک می‌سازیم. آدمی خود دل را مشرک می‌کند و الاّ دل موحد است.

\* وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا

خداوند فکرها را به همان اندازه‌ای که نسبت به کلمه توحید تعقل می‌کند نورانی کرده است. در اینجا توجه کنید که ما یک قلب داریم و یک عقل، در باب قلب گفتیم که اگر توحید در قلب کسی وارد شد ثمره‌اش اخلاص در عمل است و خداوند هم توحید را در قلب همه انسان‌ها جاسازی

کرده است و هیچ انسانی نیست که فاقد آن باشد؛ جملهٔ قبلی حضرت زهرا علیها السلام هم دلالت بر این داشت، اما در مورد عقل چه؟ حضرت در اینجا از بحث قلب به بحث عقل وارد می‌شود و می‌فرماید: همین کلمهٔ توحید که در قلب وجود دارد تفکر معقول تو را نورانی کرده است. ببینید چقدر مطلب زیبا است! فکر نورانی می‌شود؛ فکر هم که مربوط به عقل است.

الفِکْرُ حَرَكَةٌ إِلَى الْمَبَادِي وَ مِنْ مَبَادِي إِلَى الْمُرَادِ

اما کدام تفکر، نورانی و صحیح است و به خطا نمی‌رود؟ آن تفکری که کلمهٔ توحید پشتوانهٔ آن باشد؛ یعنی آن تفکری که از کلمهٔ توحید نورانیت گرفته باشد. پس صاحب آن دلی که توحید در آن راه یافته دارای فکر نورانی است و خطا نمی‌کند. البته این معنا به حسب افراد و مراتب، مختلف می‌شود و هر چه کلمهٔ توحید در دل فرد قوی‌تر باشد تفکر هم نورانی‌تر خواهد بود.

\* الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيُهُ وَمِنَ الْأَلْسُنِ صِفُّهُ

دیدگان ممتنع است، قادر نیست، که خداوند را رؤیت کند و زبان‌ها نمی‌توانند او را آنچه‌ان که هست توصیف کنند.

مطلب واضح است. چرا دیده‌ها نمی‌توانند؟ زیرا او جسم نیست و چرا زبان‌ها نمی‌توانند او را آنچه‌ان که هست توصیف کند؟ زیرا او نامحدود است و لذا با ابزار محدود نمی‌توان او صاف کمالات نامحدود را توصیف کرد.

\* وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ

و اوهام هم نمی‌تواند حقیقت او را دریافت کند. چقدر زیبا این معانی

دنبال هم ردیف شده است! ابتدا بحث قلب و عقل و بعد بصر، زبان و در اینجا هم وهم. «قلب» ادراک دارد، «عقل» ادراک دارد، «دیده» ادراک دارد، اما آدمی «وهم» هم دارد. حضرت می‌فرماید: حتی «وهم» هم نمی‌تواند کیفیت او را که در اینجا به معنی حقیقت است درک کند. البته با عقل و قلب که هر یک راهی دارند هر کس می‌تواند اجمالاً و به اندازه‌ای او را درک کند.

## ❁ خلقت و ابداع

\* اِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا ، وَأَنْشَأَهَا بِإِلَاحْتِدَاءِ  
أَمْثَلَةٍ امْتَثَلَهَا

در این بخش حضرت به مسئله خلقت الهی اشاره می‌کنند، یعنی مسأله «ساختن». قبل از توضیح در مورد این عبارت به نکته‌ای اشاره می‌کنم که اگر مراجعه‌ای به اولین خطبه نهج البلاغه کنید می‌بینید در آنجا آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَةَ الْقَائِلُونَ وَلَا يَحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ  
وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ... الَّذِي لَيْسَ لَصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ  
وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ...

آدمی وقتی دقت می‌کند می‌بیند در بین ابناء بشر امیرالمؤمنین علی علیه السلام واقعاً خدای صحبت است. حال سؤال این است که آیا حضرت زهرا علیها السلام خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را شنیده بود و از آن‌ها الگوگیری کرده بود؟ در اینجا مطلب تازه‌ای را می‌خواهم بگویم و آن اینکه علی علیه السلام این معانی را از حضرت زهرا علیها السلام گرفته بود. می‌دانم

این مطلب به اذهان شما ثقیل می آید و می پرسید چرا؟ پاسخ این است که تمام خطبه‌های علی علیه السلام بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله است و علی علیه السلام در طول حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله یک خطبه هم ندارد، اما این عبارات را حضرت زهرا علیها السلام چند روز پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده است. این است سرّ آن احترامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام می گذاشت، او این پیکره الهیه را می شناخت، علی علیه السلام هم که برای زهرا علیها السلام ضجه می زد او را می شناخت.

ما دو نوع ساختن داریم، یک وقت از چیزی الگو می گیریم و چیزی را می سازیم و یک وقت بدون سابقه و الگوگیری. ساختن بدون هر نوع الگوگیری و سابقه را ابداع می نامند. چون فرق است بین ابداع یا انشاء، و خلق. در ابداع، الگو وجود ندارد بر خلاف خلق که ساختن است و الگوگیری هم در آن هست. در ابداع ماده و صورت و شکل همه ابداعی است اما ابداع به غیر خدا نسبت داده نمی شود بر خلاف خلقت که گاه به غیر خدا هم نسبت داده شده است. در آیه کریمه هم آمده است:

﴿ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴾

یعنی خدا بهترین خلق کنندگان است. پس دیگران هم می توانند خلق کنند. خداوند مُبدع است، یعنی ابداع می کند. شنیده اید که گاه می گویند: «نوآوری»؛ نوآوری گاه از نظر شکل و گاه از نظر حقیقت است. ما در «ساختن» سه چیز داریم: ماده، صورت، شکل. در کارهای بشری ماده و صورت از قبل وجود دارد و آدمی فقط شکل‌ها را تغییر می دهد و عوض می کند. نوآوری بشر فقط در همین حدّ است، اختراعات هم در همین

محدوده صورت می‌گیرد، اما خداوند از کتم عدم، ماده، صورت و شکل را به صورت دفعی می‌سازد و بیرون می‌دهد. فرض کنید مثل کارخانه‌ای که هیچ موادی نداشته باشد و هیچ شکلی در آن نباشد اما یک مرتبه از آن چیزی ساخته می‌شود و بیرون می‌آید.

**\* كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَاهَا بِمَشِيَّتِهِ**

خداوند به سبب قدرتش آن‌ها را ایجاد فرمود و به خواست و مشیتش آن‌ها را آفرید؛ یعنی اگر چه اسباب و علل ظاهری دخالت دارند ولی بالاخره خلقت همه این‌ها، حتی علل و اسباب، با قدرت او صورت می‌گیرد، چون او علّة العلل است.

## ❁ هدف از آفرینش

**\* مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا**

در حالی که این خلقتش نه برای احتیاجی بود و نه برای او سودی در این صورت‌بندی‌ها حاصل می‌شد. در اینجا حضرت وارد بحث هدف از خلقت می‌شوند. حضرت پس از بیان اینکه خداوند موجودات را خلق کرد بدون آنکه محتاج به آنان باشد یا سودی از این کار برای او حاصل شود به هدف خلقت اشاره می‌کنند.

**\* إِلَّا تَنْبِيًا لِحِكْمَتِهِ**

مگر اینکه این خلقت موجودات برای تثبیت حکمتش بوده است. «حکمت» به معنی قدرت بر یک شیء اما بر طبق مصلحت می‌باشد. در اینجا حضرت می‌فرمایند: حکمت الهی به یک معنا اقتضای خلقت می‌کند

و البته از طرف دیگر فضل خداوند و فیاضیتش نیز چنین اقتضایی دارد. همه این‌ها اقتضاء می‌کند که خدا حکمت خود را بروز دهد و ظاهر سازد و الاً بخیل خواهد بود؛ یعنی در موردی که مصلحت ایجاب می‌کند و توان انجام آن را هم دارد، اگر انجام ندهد بخیل است. پس خداوند به واسطه خلق موجودات حکیم بودن خویش را ثابت و ظاهر کرد.

### \* وَ تَشْبِهَا عَلَى طَاعَتِهِ

و همچنین خداوند خلق کرد برای اینکه ما را بر طاعتش آگاه سازد. اینجا دو سؤال مطرح می‌شود: اول؛ اینکه آیا «طاعت» به معنای فرمان‌برداری یا فرمان‌برداری از خداوند امری تحمیلی است که ما به خودمان تحمیل می‌کنیم و دوم؛ اینکه آیا «عبادت» ما نیز امری تحمیلی است؟ چون می‌دانید که «عبادت» غیر از «طاعت» است. ما یک سنخ اطاعت‌ها داریم که عبادت نیست، بلکه، تنها آن عملی که پیکر هاشم پرستش است عبادت نام دارد و در آن خضوع، خشوع و یک نوع کرنش و امثال این‌ها نهفته است. اما پاسخ سؤال اول را حضرت زهرا علیها السلام چنین فرمود که: اطاعت امری تحمیلی نیست بلکه انسان مفطور به اطاعت است؛ یعنی اطاعت خدا از فطریات انسان محسوب می‌شود و این نافرمانی خدا است که امری تحمیلی می‌باشد. شاید این مطلب را تاکنون به این شکل نشنیده باشید که «طاعت»، تحمیلی نیست بلکه «معصیت» برای انسان تحمیلی است، زیرا انسان وقتی آگاه می‌شود که خداوند خالق او و خالق همه مخلوقات می‌باشد و هر چه هست از او است و هر کاری را بر طبق حکمت و مصلحت انجام می‌دهد، در باطن و نهاد او این میل وجود دارد



که از چنین موجودی اطاعت کند. همان طور که اگر در مسائل معمولی زندگی اگر تشخیص دهیم یک نفر توان آن را دارد که همه گره‌های کار ما را باز کند، خیر ما را می‌داند و می‌شناسد و توان انجامش را هم دارد، دائماً مطیع او می‌شویم و دیگر به خودمان تکیه نخواهیم کرد. پس اگر انسان به این معنا برسد که خداوند متعال خالق او و همه موجودات است و بر اساس حکمت و مصلحت کار می‌کند و این نظام آفرینش هم برای بروز و ظهور قدرت همراه با مصلحت است، انسان طبق فطرت، اختیارش را به او می‌دهد و می‌گوید: هر چه که او بگوید. مطیع بودن هم به همین معنا است. حضرت زهرا علیها السلام در تعبیر زیبای خود می‌فرماید: «تَنْبِيهَا عَلِيٌّ طَاعَتِهِ»، یعنی آگاه کردن انسان برای اطاعت از خدا. معنایش این است که اطاعت خدا یک امر فطری است و اگر یادت رفته باید آگاہت کرد.

### \* وَإِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ

و برای اینکه قدرتش را ظاهر کند. اصلاً آن چیزی که گویای تعریف هر موجودی است «قدرت و توان» او است. اگر کسی بخواهد خودش را معرفی کند چه کار می‌کند؟ هر چه در توانش هست می‌گذارد تا او را بشناسند؛ خداوند هم با خلقت اشیاء قدرت خود را آشکار می‌کند و می‌شناساند، چنانچه در حدیث قدسی هم آمده است:

كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ

گنجی نهفته بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس مخلوقات را خلق کردم تا شناخته شوم.

در آنجا هم خداوند خودش را نشان می‌دهد، برای اینکه او را بشناسند.

### \* وَ تَعْبُدُوا لِربِّیْهِ

و برای آنکه مخلوقات او را پرستش کنند. در اینجا پاسخ سؤال دوم داده می‌شود که عبودیت و عبادت هم امری فطری است و نه تنها جزو فطریات ما، بلکه در فطرت همه موجودات ذی‌شعور وجود دارد؛ همه موجودات ذی‌شعور مفلطوره به عبودیتند. من یک رابطه‌ای بین این جمله با آن عبارت قبلی احساس می‌کنم. در آنجا فرمود: خداوند در جریان خلقت با بروز و ظهور قدرت خود می‌خواهد خودش را بشناساند و در این عبارت می‌فرماید: برای اینکه مخلوقات او را پرستش کنند. معلوم می‌شود رابطه‌ای بین این‌ها وجود دارد و آن رابطه این است که هر ذی‌شعوری وقتی عظمت و قدرت را درک کند بی‌چون و چرا کرنش می‌کند؛ یعنی آدمی در مقابل قدرت و عظمتِ نعمت و فیاضیت، خاضع و خاشع می‌شود. حقیقت پرستش هم همین خضوع و خشوعی است که انسان را به پرستش و کرنش وامی‌دارد. البته باید توجه کنید که عبادت ظاهری دارد و باطنی. خضوع، خشوع، کرنش و امثال این‌ها ظاهر عبادت است. از آنجا که این پرستش و تعبد موجب کمال و ارتقای درجه‌بندگان می‌شود، لذا همین پرستش و تعبد خود هدف خلقت می‌باشد، چنانچه در آیه شریفه آمده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۱</sup>

و نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه پرستشم کنند.

حتی نماز هم که سرآمد عبادات است ظاهری دارد و باطنی. باطن نماز درست در مقابل ظاهر آن قرار دارد؛ یعنی ظاهرش خضوع و خشوع و کرنش است اما باطن و اثرش وارستگی، آزادگی، رفعت و بلندی. در حدیثی آمده است که:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»<sup>۱</sup>

یعنی پرستش گوهر گرانمایی است که جوهره و باطنه و ژرفای آن آزادگی و ربوبیت است. ظاهرش بندگی است اما باطنش ربوبیت. بندگی به یک معنا خدایی است، زیرا در عبادت واقعی انسان با توجه به نقطه مرکزی عالم هستی جمیع سلطه‌های غیرالهی را در سلطه الهی افناء می‌کند و نابود می‌سازد. پس در عبادت ما به ظاهر طوق بندگی را گردن می‌نهم اما در واقع خود را از همه بندگی‌های غیرها می‌کنیم. بنابراین عبادت، ظاهرش بندگی و باطنش آزادگی است و بالاخره طوق عبودیت مخلوق را از گردن بیرون آوردن است.

\* وَإِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ

«اعزاز» در اصطلاح به معنای تقویت و تثبیت است. در این که انبیاء آمده‌اند تا بشر را به سوی خداوند دعوت کنند شبهه‌ای نیست، اما هر دعوتی یک پشتوانه و دلیل و برهان می‌خواهد. حال پشتوانه نبوت چیست؟ پشتوانه نبوت همین نظام آفرینشی است که خداوند ایجاد کرده. این معنای بسیار زیبایی است که حضرت عليه السلام در آن بستگی نبوت با توحید را مطرح کرده‌اند! یعنی بهترین دلیل و برهان و پشتوانه، همین

نظام هستی و آفرینش است که از آن به «ابداع» تعبیر کرده‌اند. به تعبیر دیگر خلقت و احتیاج مخلوق به حقّ تعالی بزرگترین پشتوانه برای تثبیت و تقویت دعوت انبیاء است.

### ❁ فلسفه ثواب و عقاب الهی

\* **ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ**

آن‌گاه خداوند بر طاعتش، پاداش و بر معصیتش، کیفر قرار داده است. اگر دقت کنید معلوم می‌شود که حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ گام به گام پیش آمده‌اند؛ از توحید به نبوت، از نبوت به معاد و همه این امور را در ارتباط با هم مطرح می‌کنند، مثل دانه‌های تسبیح که در یک نخ به دنبال هم جمع می‌شود. قبلاً عرض شد که طاعت و عبادت امری مطابق با فطرت آدمی است، حال اینکه خداوند برای عمل مطابق با فطرت هم پاداش می‌دهد، از تفضل خداوند است.

\* **ذِيَادَةَ لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ**

برای اینکه بندگانش را از کارهای زشت باز دارد. این روای هم یک روای منطقی است. ما هم همین‌طور هستیم؛ اگر بخواهیم کسی را به عملی وادار سازیم، یا از عملی بازداریم دو کار انجام می‌دهیم: اول، «تطمیع» و اگر نشد، «تهدید». عقل هم همین اقتضا را دارد. در این عبارات هم آمده که: «جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ»، یعنی ابتدا «تطمیع» و پاداش و اگر با پاداش نشد، براساس «آخِرُ الدَّوَاءِ الْكُفَى»، آن وقت «تهدید» صورت می‌گیرد. اما این تطمیع و تهدیدها اصلاً برای چیست؟

## \* حَيَاةٌ لَهُمْ إِلَىٰ جَنَّةٍ

برای این است که خدا می‌خواهد همه را به بهشت ببرد. خدا می‌گوید: بهشت رفتنِ شما انتخاب من است، اما دوزخ، انتخاب خودتان است. پس این را بدانید خدا می‌خواهد همه را به بهشت ببرد، ما خودمان هستیم که نمی‌خواهیم به بهشت برویم و جهنم را انتخاب می‌کنیم. البته خدا مرتبه بالاتر از بهشت را هم برای ما می‌خواهد و آن قرب به خود او است؛ البته بهشت مراتب دارد و آن مراتب هم به حسب عبودیت می‌باشد، اما این ما هستیم که فرار می‌کنیم و دور می‌شویم. پس نگوئید که چرا خدا ما را به جهنم می‌برد؟ خدا نمی‌خواهد تو را به جهنم ببرد، تو خودت می‌خواهی به جهنم بروی پس جوابش را هم باید خودت بدهی؛ یعنی جهنمی‌ها باید جواب بدهند که چرا به جهنم می‌روند، چون خدا که نمی‌خواهد کسی را به جهنم ببرد. حضرت زهرا عليها السلام در ادامه خطبه می‌فرماید:

## ❦ شهادت به رسالت

### \* وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

و گواهی می‌دهم که پدرم بنده خدا و فرستاده او بود. در اینجا ایشان دو وصف برای پدر بزرگوارشان مطرح می‌کند و این بعد از آن است که با کلمه «ابی»، یعنی پدرم، در واقع خود را نیز معرفی می‌کند. اما آن دو وصف یکی «عبودیت» است و دیگری «رسالت». حضرت می‌گوید: پدرم «عبدالله» و «رسول الله» بود. اما عبودیت او مقدم بر رسالتش است.

علت و زیربنای رسالت همان عبودیت می باشد و عبودیت همان توصیفی است که خدا در قرآن کریم نسبت به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان کرده:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾<sup>۱</sup>

یعنی عبودیت پیغمبر. اشاره به اینکه مقام قرب، رابطه مستقیمی با عبودیت دارد؛ یعنی هر چه عبودیت بالاتر باشد قرب هم بیشتر خواهد بود. در باب درجات معنویه نیز همین عبودیت مطرح می شود، به این معنا که هر چه عبودیت عمیق تر و بالاتر باشد مقام و درجه هم بالاتر و بالاتر خواهد بود. عبارت بعد حضرت، گویای همین معنی است:

﴿اِخْتَارَهُ وَأَنْتَجِبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ﴾

خداوند پدرم را قبل از اینکه به او رسالت بدهد اختیار کرد و برگزید. در اینجا برخی «اختیار» و «اجتناب» را یکسان و به معنای «برگزیدن» معنا می کنند، اما به نظر من تفاوت ظریفی بین این دو تعبیر وجود دارد. به عنوان مثال ما انسان ها در میان چیزهای مختلفی که به آن ها می نگریم یکی چشممان را می گیرد؛ یعنی آن را انتخاب کرده و از بقیه جدا می کنیم. در اینجا نیز، «اِخْتَارَهُ»، یعنی خدا با یک نگاه در بین جمیع موجودات او را که سر آمد و چشم گیر بود برگزید و بعد، «وَأَنْتَجِبَهُ»، یعنی او را جدا کرد.

﴿وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ إِجْتَبَاهُ﴾

یعنی همین که او را زیر نظر گرفت قبل از آنکه جدایش کند او را ذکر کرد. در اینجا دو احتمال وجود دارد: اول؛ اینکه منظور این است

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه ۱

که نام مقدّس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را قبل از آنکه حضرت به این عالم بیاید و رسالتش ظاهر شود به جمیع انبیاء معرفی کرد و اسمش را آورد، دوم؛ اینکه خداوند قبل از آنکه حضرت صلی الله علیه و آله را به این عالم بیاورد و به رسالت مبعوث کند نام «محمد» را برای او انتخاب نمود.

### \* وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَهُ

و او را قبل از آنکه مبعوث کند، برگزید. برخی گمان می‌کنند که پیغمبر به این عالم آمد و بعد به پیغمبری مبعوث شد. اما این ظاهر امر است. حضرت می‌فرماید: این ظاهر، باطنی دارد، یعنی خداوند او را برای خود انتخاب کرد؛ یعنی در سراسر عالم خداوند موجودی برتر از پدر من ندارد.

### \* إِذِ الْخَلْقِ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةً وَبِسِرِّ الْأَهْوَالِ مَصُونَةً

یعنی این انتخاب پدرم از سوی خداوند آن‌گاه بود که همه خلایق پوشیده و به پوشش هول‌ها محفوظ بودند. اشاره به این است که این انتخاب آن‌گاه صورت گرفت که هنوز موجودات وجود عینی پیدا نکرده و پا به عرصه وجود نگذاشته بودند.

### \* وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً

و هنوز موجودات به منتهای عدم مقرون بودند. در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر هنوز موجودات خلق نشده و پا به عرصه وجود؛ از نظر وجود عینی، نگذاشته بودند پس برگزیدگی و انتخاب چگونه معنا پیدا می‌کند؟ حضرت زهرا علیها السلام خود در عبارت بعد به این سؤال پاسخ می‌دهد:

\* عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ وَاحِاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ  
 وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ لَمَقْدُورِ

یعنی از آنجا که خداوند به نظام وجود، علم و بر آینده همه امور از ازل تا ابد، آگاهی و به موقعیت همه مقدورات شناخت دارد. البته نمی‌خواهم به مسائل فلسفی بپردازم که فرصت دیگری می‌طلبد، اما اشاره می‌کنم. در فلسفه در بحث علت غایی می‌گویند: وجود ذهنی شیء بر وجود عینی آن مقدم است. به عبارت ساده‌تر در علم خداوند این بوده است که در این کاروان هستی که به حرکت درآورده و در این باغی که او آراسته، گل سرسبد و میوه شیرین کدام خواهد بود. پس لازم نیست ابتدا همه مخلوقات باشند تا بعد برگزیدن معنا پیدا کند. همان‌طور که یک باغبان از ابتدا می‌داند چه میوه‌ای را از این باغ می‌خواهد به عمل آورد. پس چون خداوند آینده همه حوادث را از نظر علمی می‌دانست و به موقعیت‌های مقدورات خود آگاه بود و می‌دانست که مقدورات این عالم هر کدام چه موقعیت و جایگاهی در نظام آفرینش دارند، پس گل سرسبد این آفرینش و انسان کامل را هم می‌شناخت و او را که اشرف مخلوقات است از میان همه انسان‌ها برای خود برگزید؛ یعنی همان انسان کاملی که گفته‌اند: او علت غایی جمیع خلقت می‌باشد و در حدیث قدسی آمده است:

لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْإِنْفِلَاكُ

این عبارت نشان می‌دهد که همه هستی طفیل وجود پیامبر



اکرم وآلِهِ خلق شده و حضرت در بین اشرف مخلوقات خدا، کاملترین انسان و مظهر انسان کامل است.

✽ اِبْعَثَهُ اللهُ اٰتِمًا لِاَمْرِهِ

خداوند پیغمبر را مبعوث کرد تا امر خود را تمام کند. در باب هدف از خلقت می‌گویند: علت غایی خلقت، «انسان کامل» و «کمال انسانی» است. در سیر هستی هم همین‌طور است؛ جمادات فدای نباتات و نباتات فدای حیوانات و همه این‌ها فدای انسان می‌شوند، اما آنکه علت غایی محسوب می‌شود، «انسان کامل» است. انسان در این عالم با روشی که خدا به او نشان داده به آن کمال لایق انسانی‌اش می‌رسد. پس ما اشرف مخلوقات هستیم و اگر به دستورالعملی که به ما داده‌اند عمل کنیم به شرافت خواهیم رسید و الا این هیکل دو پا که شرافت ندارد. خداوند آنقدر حیوان دو پا دارد که حد ندارد. روش و دستورالعمل انسان شدن نیز در اختیار ما قرار نمی‌گیرد، مگر با بعثت انبیاء از جانب خداوند. در باب ادیان هم هر دینی که می‌آید متمم و مکمل دین قبلی است. مثلاً شرایع حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (سلام الله علیهم جمعین) به ترتیب آمده و هر یک، شریعت قبلی را تکمیل و تنظیم کرده‌اند تا می‌رسد به شریعت اسلام که اتم و اکمل شرایع است، به طوری که دیگر مافوق اسلام و پس از آن دستوراتی برای نیل به آن‌ا علی درجه از هدف خلقت انسان وجود ندارد. پس پیغمبر اکرم وآلِهِ مبعوث شد تا امر الهی را که رسیدن انسان به کمال لایقش می‌باشد به اتمام رساند.

## \* وَ عَزِيمَةً عَلَىٰ إِمْضَاءِ حُكْمِهِ

و خداوند به وسیله بعثت پیغمبر همان حکمی را که از ازل داشته بود امضاء کرد؛ یعنی آن حکم ازلی را به اجرا درآورد. براساس یک طرح، سلسله مخلوقات خلق شد تا اینکه رسید به انسان، بعد هم انسان‌ها و شرایع یکی پس از دیگری آمدند و یکدیگر را تکمیل کردند تا رسید به دین اسلام و پیغمبر خاتم؛ با آمدن این پیغمبر همه آنچه از ازل پیش‌بینی شده بود به اجرا درآمد؛ یعنی در عالم خلقت کاملی ایجاد شد.

این را هم بدانید که انسان کامل علاوه بر هدایت‌های لفظی حتی پیکره‌اش نیز الگو است؛ یعنی انسان‌های کامل با آن جاذبه روحانی خود انسان‌ها را به اصطلاح مجذوب می‌کنند و به دنبال خود می‌کشانند. پس انسان کامل خود الگویی است در میان دیگر انسانها و آنها از او الگوگیری می‌کنند. لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

## إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

یعنی اصلاً بعثت من برای اتمام مکارم اخلاق است. «اخلاقیات» همان «ملکات نفسانی» درونی انسان هستند. پیغمبر آمده تا ما آدم بشویم، یعنی حیوان نباشیم. البته انسانیت انسان همان «ملکات نفسانی» او است و ملکات نفسانی همان «صورت باطنیه» انسان می‌باشد.

## \* وَ إِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حُكْمِهِ

و خداوند به وسیله بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواسته تا مقدرات حتمی خود را تنفیذ کند. در این عبارت «مقادیر» که موصوف است به صفت

خود «حتمه» اضافه شده است؛ یعنی پیغمبر از مقدورات حتمی خداوند بوده و مبعوث شدن او تنفیذ این تقدیر حتمی خداوند است.

### ❁ وضع مردم قبل از بعثت پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

#### \* فَرَأَى الْأُمَّمَ فَرِقًا فِي أَدْيَانِهَا

در معنای این عبارت بنا بر ضمیر فاعل «رَأَى» دو احتمال وجود دارد: اول؛ اینکه خداوند دید امت‌ها از نظر دینی، فرقه فرقه شده‌اند، یکی آتش می‌پرستند، یکی خورشید، یکی ماه، یکی بت و... دوم؛ اینکه وقتی پیغمبر مبعوث شد دید وضع مردم این طور شده که انسان‌هایی که باید خداپرست باشند، بت‌پرست و گاوپرست و... شده‌اند. حتی برخی از برخی بدبخت‌ترند، یکی مثل خودش را می‌پرستند، آن دیگری که بدبخت‌تر است حیوان را می‌پرستد و آنکه از همه بدبخت‌تر است، جمادات را بت کرده و می‌پرستد، یعنی چند مرتبه پایین‌تر از وجود خودش را پرستش می‌کند. پس در احتمال اول، خداوند وقتی مردم را این‌گونه دید پیغمبر را مبعوث کرد و در احتمال دوم، پیغمبر در موقع بعثت مردم را این‌گونه دید.

#### \* عَكَّأَ عَلَيَّ نِيرَانِهَا

و دید که این مردم ملازم با آتش‌های آن‌ها شده‌اند؛ یعنی اینکه آتش پرست شده‌اند یا به احتمال دیگر راهی را رفته‌اند که به جهنم منتهی می‌شود.

#### \* عَابِدًا لِأَوْثَانِهَا

و بت‌هایشان را عبادت می‌کنند.

## \* مُنْكَرَةٌ لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا

و با اینکه فطرتاً نسبت به خدا شناخت داشتند، خدا را منکر شدند. اینجا ممکن است توهم ایجاد شود که در این عبارت تناقض وجود دارد؛ یعنی می‌گوید: هم شناخت به خدا داشتند و هم منکر شدند! اما با دقت در این عبارت معلوم می‌شود همان‌طور که قبلاً عرض شد، خداوند شناخت خود را در همه دل‌ها جاسازی کرده به گونه‌ای که همه فطرت‌ها به توحید اقرار و اعتراف دارند، ولی برخی از انسان‌ها علیرغم داشتن این فطرت، خدا را انکار می‌کنند. این، از نظر بحث فلسفی در مورد این عبارت، که درست هم هست. اما به نظر می‌رسد مطلب بالاتر از این باشد. در اینجا بحث عرفان است، یعنی حضرت کلمه «معرفت» را به کار برده‌اند. فرق است بین «علم» و «عرفان». خدا توحید خود را در جمیع موجودات عالم حتی سلول‌ها و کوچکترین ذره‌ها جاسازی کرده است؛ هر ذره‌ای را که ببینید موحد است؛ همه موجودات موحدند؛ فقط انسان است که با اختیاری که خدا به او داده گاه بر خلاف مسیری که همه اجزاء پیکره‌اش در آن حرکت می‌کنند می‌رود، چرا؟ برای اینکه تابع شهوت و غضب می‌شود و لذا علیرغم اینکه همه پیکره‌اش توحید را فریاد می‌زند، انسان مشرک و ملحد و کافر می‌شود. پس عبارت حضرت علیها السلام به آیه (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)، اشاره دارد.

\* فَإِنَّا لِلَّهِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ظَلَمْنَا

سپس خداوند به وسیله پدرم ظلمت‌های این امت‌ها و فرقه‌ها را مبدل به نور کرد؛ یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ظلمت بت پرستی و امثال آن‌ها را از بین برد و نور ایمان و توحید را جایگزین آن ساخت.

### \* وَكشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا \*

و مبهماتشان را از دل‌ها منکشف کرد. دقت کنید که حضرت زهرا علیها السلام تعبیر قلوب را به کار می‌برند؛ یعنی این‌ها شناخت قلبی داشتند، اما انکار می‌کردند. در اینجا یک وقت می‌گوییم: منظور مسائل عقلی است، یعنی انسان‌ها مسائل پیچیده‌ای مثل مرگ، برزخ، قیامت، حشر و نشر را نتوانسته بودند حل کنند، پیغمبر آمد این مسائل را حل کرد، اما سخن بالاتر از شناخت قلبی است. عبارات بعد هم همین معنا را تأیید می‌کند که مشکلات قلب و دل، کثافات آن است؛ یعنی کثافت‌هایی که بر اثر پیروی از شهوات و خلاف‌کاری‌ها و فرو رفتن در هواهای نفسانی در انسان‌ها پیدا شده و روی دیده دل را فرا گرفته بود، باعث شد که آن‌ها نتوانند حقایق را ببینند و فطریشان جلوه‌گر شود. پیغمبر اگر مص آمد آن کثافات را با هدایت و دستورالعمل‌هایش برطرف نمود. البته مشکلات عقلی و اعتقادی هم به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله حل شد، اما در اینجا منظور مشکلات و مبهمات قلب است. بارها گفته‌ام که «اعتقاد» هنگامی کارساز است که وارد قلب شود، یعنی این «واردات قلبیه» است که کارساز می‌باشد و اهمیت دارد.

### \* وَجَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ عُمَمَهَا \*

و روشن کرد از چشم‌های آن‌ها پوشش‌هایشان را. پیامبر چشم دلی

را که کثافت روی آن را گرفته بود و لذا نمی توانستند خدا را ببینند، پاک کرد و جلوه داد. این کاری نیست که یک فیلسوف بتواند در جامعه انجام دهد، بلکه بالاتر از او لازم است. یک مرد الهی باید بیاید و دلها را متوجه خدا کند و چشم دلها را باز نماید.

\* وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ

و پدرم در بین مردم برای هدایت آنها قیام کرد.

\* فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ

پس آنها را از گمراهی رهایی بخشید.

\* وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ

و از کوری نجاتشان داد و بینا ساخت.

\* وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ

و آنها را به دین محکم هدایت کرد و به راه راست دعوت نمود. از این جملات به دست می آید که هدف از بعثت این بوده که قلوب انسانها متوجه خدا شود تا قلب خداشناس بتواند کار خودش را انجام دهد؛ چون لازم نیست خداشناسی را به قلبت یاد بدهی، او خود خداشناس است، تو سعی کن شیطان شناسی را کنار بگذاری! پس پیغمبر آمده تا انسانها را از فرقه فرقه شدن و انحراف از صراط مستقیم بازدارد. حضرت زهرا علیها السلام تا اینجا فرمود که هدف از خلقت و غایت از بعثت، آدم شدن من و تو است. برای این کار هم کافی است راه شیطان را نروی و بگذاری که همان فطرت اولیئات کار خودش را بکند.

## ❁ رحلت رسول خدا ﷺ

### \* ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ

سپس خداوند پیغمبر را قبض روح کرد و با قبض روحی که از روی رأفت و انتخاب بود او را به سوی خود برد. «رأفت» یعنی مهربانی، اما به کلمه «اختیار» توجه کنید! در اینجا «اختیار» چه معنایی دارد؟ بعضی گفته اند: در مسئله مرگ و قبض روح، عزرائیل یا مأمورین او برای قبض روح از کسی اجازه نمی گیرند، تنها در یک مورد آمده است که عزرائیل برای قبض روح اجازه گرفت آن هم در مورد شخص رسول اکرم ﷺ بود. در روایت آمده است: عزرائیل به صورت یک اعرابی یا روستایی آمد و خانه را در زد. حضرت زهرا علیها السلام که بالای سر پدر نشسته بود پرسید چه کسی است؟ عزرائیل گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعْدَنِ الرَّسَالَةِ» و اجازه ورود خواست. حضرت زهرا علیها السلام پاسخ داد: پیغمبر یارای ملاقات با کسی را ندارد، برو! عزرائیل برای بار دوم در زد، باز هم همان پاسخ داده شد، تا بار سوم که وقتی در زد و تقاضای ورود کرد، پیامبر اکرم ﷺ چشم هایش را باز کرد و در چهره حضرت زهرا علیها السلام نگرانی و اضطراب دید، سؤال کرد چه شده؟ حضرت جریان را گفت، پیغمبر پرسید آیا شناختی او چه کسی است؟ حضرت علیها السلام نگفت نشناختم بلکه عرض کرد: «اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اعْلَمُ». رسول اکرم ﷺ فرمود: این کسی است که اگر در هر خانه ای وارد شود زن ها را بیوه و فرزندان را یتیم می کند، این شکننده شهوات و ناقض تمام لذات است و... این ملک الموت است. حال توجه کنید! حضرت زهرا علیها السلام که در

این عبارت اخیر از خطبه می‌فرماید: «تَمَّ قَبَضَهُ اللهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اِخْتِيَارٍ»، منظورش از «اختیار» این است که پیغمبر آنقدر در این دنیا رنج کشید و آنقدر او را اذیت کردید که مرگ را برای خود انتخاب و اختیار نمود. پس در اینجا دو احتمال وجود دارد: اول؛ اینکه پیامبر به خاطر اذیت‌های آن مردم مرگ خود را از خدا درخواست کرد، دوم؛ اینکه قبض روح پیغمبر با اذن خود او صورت گرفت.

### \* وَرَغْبَةً وَإِيَّارٍ

و پیامبر با رغبت و از خودگذشتگی قبض روح شد.

### \* فَمَحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ

پس پدرم از سختی‌ها و رنج‌های این دنیا راحت شد. در واقع در این عبارت، به نوعی، تعریض به عملکرد مردم هم وجود دارد.

### \* قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَ مُجَاوِرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ

همانا گرداگرد آن حضرت را فرشتگان نیک‌سرشت احاطه کرده‌اند و آن حضرت مشمول رضایت پروردگار غفار و در قرب سلطان جبار قرار دارد. در این عبارت، هم اشاره به «مقام رضوان‌الله» است که بالاترین مقامات معنویه پس از مرگ می‌باشد و هم به «جبار» که صیغه مبالغه به معنای «زیاد جبران‌کننده» است، نه به معنای «قهار»، زیرا در بالا قرینه‌ای وجود دارد و آن کلمه «غفار» می‌باشد. آن سلطان وجودی که هر نقصی را جبران می‌کند خداوند است.



\* صَلَّى اللهُ عَلَى أَبِي نَبِيهِ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيهِ وَ  
خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيهِ

درود خداوند بر پدرم که پیامبری الهی و امین خداوند در وحی و برگزیده و منتخب او است. پیامبری که خدا او را از میان خلق برگزید.

\* وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

درود و رحمت و برکات پروردگارش بر او باد.

حضرت زهرا عليها السلام تا اینجا تاریخچه‌ای از خلقت و فهرستی از اصول اعتقادات ارائه کرد و با اشاره به مبدأ تا معاد، راجع به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بحث نمود.



## \* تکلیف امت پس از پیغمبر

\* ثُمَّ انْقَضَتْ إِلَى الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ: أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نَصَبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ

پس حضرت علیها السلام رو کرد به کسانی که در مسجد نشسته بودند و آن‌ها را مورد خطاب قرار داد و گفت: ای بندگان خدا! شما مورد امر و نهی خدا هستید. «نصب» به معنی «علامت» است؛ مثل بیرق‌ها و علامت‌هایی که در مکان‌هایی قرار می‌دهند. یعنی شما کسانی هستید که پیغمبر خاتم را ادراک کرده‌اید و با او مصاحبت داشته‌اید، چه مهاجر و چه انصار. شما حتی برای آیندگان و برای کسانی که در این مجلس نبودند تابلو و علامتی هستید که گویای همه مسائل است. شما محور احکام الهی هستید که دیگران از شما که پیغمبر را درک کرده‌اید اطاعت می‌کنند.

\* وَ حَمَلَةٌ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ

و شما حاملین دین خدا و وحی او هستید؛ یعنی شما مهاجرین و انصار بودید که نزول قرآن و وحی و مصاحبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کردید؛ یعنی با اینکه به یک معنا حامل وحی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، اما

ای تابلوهای تاریخ بشریت! شما باید این دین را به آیندگان و موجودات دیگری که در محل‌های دیگری هستند منتقل کنید. حمل دین و وحی این رسالت، رساندن صحیح بدون کم و زیاد به دیگران است.

\* وَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ عَلٰى اَنْفُسِكُمْ وَ بُلْغَاوَهُ اِلَى الْاُمَّمِ

شما باید نسبت به خودتان امین‌های خدا و رساندگانی از ناحیه خداوند به امت‌ها باشید؛ یعنی خدا شما را امین خود قرار داده و این اشاره به آن است که به خودتان خیانت نکنید و برخلاف آنچه می‌دانید عمل ننمائید.

\* وَ زَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ؟

و آیا شما گمان می‌کنید که این مقام‌ها حقّ شما بود؟! آیا این مقام‌ها سزاوار شما بود؟! آیا شما مستحقّ این بودید که برای بشریت تابلو و علامتی باشید؟ یعنی آیا شما که بر خلاف آنچه می‌دانستید عمل کردید، امین هستید؟ شما مسیر تاریخ بشری را تغییر دادید.

حضرت از اینجا شروع به اعتراض می‌کنند؛ اشاره به اینکه شما لایق این مقام یعنی امامت و خلافت نیستید، چون هم به خود و هم به امت‌ها خیانت کردید، رعایت امانت الهی را به جا نیاوردید و مسیر دین خدا را پس از رحلت پیغمبر منحرف ساختید، لذا شایستگی این مقام را ندارید! دلیل این امر را حضرت در عبارت بعد بیان می‌فرمایند:

❁ یادآوری عهد و بقیّه الهی

\* لِلّٰهِ فِیْكُمْ عَهْدٌ قَدَمَهُ اِلَيْكُمْ وَ بَقِیَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَیْكُمْ

برای خداوند در بین شما عهد و پیمانی است که آن را سابقاً به شما گفته‌اند

و برای خداوند میان شما یادگاری است که خداوند آن را خلیفه بر شما قرار داد. در اینجا باید دید مراد از «عهد و بقیه» چیست؟ در ظاهر «عهد»، آن چیزی است که «می گیرند» و «بقیه»، آن چیزی است که «می گذارند». «عهد»، وصیت و سفارش است و «بقیه»، آن چیزی است که شخص بعد از خود در اهلش باقی می گذارد. پس اینها دو چیزند نه یکی. در اینجا احتمال اظهار آن است که این پیمان و عهد مربوط به عترت است؛ یعنی به مسئله ولایت امام علی علیه السلام اشاره دارد. بنابراین، حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: مگر شما نبودید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شما عهد و پیمان گرفت! در اینجا صحبت از عهد و پیمان می شود، زیرا هنوز چند ماهی از غدیر خم نگذشته است. غدیر خم ظاهراً در هجدهم ذی الحجه اتفاق افتاد و تا برگزاری این مجلس، دو ماه و نیم، بیشتر نمی گذرد. پیغمبر به همین مردم فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِي»<sup>۱</sup>

پس در «عهد» دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه منظور «غدیر خم» باشد و دیگر اینکه منظور «کتاب الهی» باشد که باز در این صورت «کتاب الهی» هم خود دلالت بر عترت دارد، چنانچه در آیه شریفه آمده است:

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۲</sup>

اما ظاهراً همان احتمال اول صحیح می باشد، زیرا کتاب در جمله بعد حضرت علیها السلام آمده است. پس مراد از «عهد»، همان «عترت» است و مراد از «بقیه»، آن یادگار و «خلیفه» ای است که خدا در میان آنها قرار داد. این جمله نیز خود متضمن اعتراض به عملکرد مردم است.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹

۲. سوره مبارکه شوری، آیه ۲۳

## ❁ قرآن و فضائل آن

\* كِتَابُ اللَّهِ التَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ  
الضِّيَاءُ اللَّامِعُ

کتاب گویای خداوند که گویا به حکم الهی می باشد، صادق است و در آن هیچ باطلی راه ندارد؛ نورش چنان تلالو می کند که فراگیر است؛ آن روشنی دهنده و درخشنده ای که خود نورانی است و ظلمت ها را از غیر خود می زداید.

\* يَنْتَهِي بَصَائِرُهُ، مَنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُتَجَلِّبَةٌ ظَوَاهِرُهُ

حجّت و برهان های قرآن آشکار است؛ یعنی در آن پیچیدگی ای وجود ندارد که فقط دانشمندان خاصی بتوانند مخاطب آن باشند، در آن اسراری نهفته قرار دارد، ولی سر بسته نیست. درست است که کسی به اسرار قرآن راه ندارد، اما هر کس به قدر فهم خود با رعایت مقدماتی می تواند از آن بهره ای بگیرد.

البته اشتباه نشود، این طور نیست که هر کس بدون آشنایی با مقدماتی مثل زبان، شأن نزول، روایات و... بتواند قرآن را ترجمه و تفسیر کند. در روایات هم آمده است که هر کس این گونه و بدون آگاهی لازم به تفسیر قرآن پردازد در قیامت جایگاهش در آتش است؛<sup>۱</sup> چه رسد به آیات احکام قرآن که هر کسی به این راحتی نمی تواند از روی آن فتوی صادر کند. دقت کنید! اسرار قرآن سر بسته نیست و می توان به آن ها دست

۱. در روایت آمده است: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَبْتِئُوا مُعْذَهُ مِنَ النَّارِ»

یافت، اما با طیّ مقدمات. به عنوان مثال، در یک کتاب پزشکی مطالب بسیاری وجود دارد، اما هر کسی نمی‌تواند کتاب پزشکی را باز کند و از آن سر در بیاورد، بلکه مقدمات خاص خود را لازم دارد.

### \* مُعْتَبَةٌ بِهٖ اَشْيَاعُهُ

یعنی پیروان قرآن مورد غبطه و حسرت امت‌های دیگرند. «اشیاع» جمع شیعه است، به معنی «پیروان»؛ یعنی کسانی که به قرآن عمل می‌کنند مورد غبطه دیگرانند، نه کسانی که به قرآن عمل نمی‌کنند. اشاره به اینکه قرآن، هم درس زندگی دنیوی است و هم مربوط به امور اخروی می‌باشد. پس در این عبارت دو معنا وجود دارد: اول؛ اینکه قرآن دستورالعملی برای عمل است؛ یعنی صرف اینکه پیروان، آن را بدانند برای تکامل کافی نیست، بلکه آنچه مهم است عمل به آن می‌باشد و دوم؛ اینکه قرآن هم درس زندگی دنیوی و هم درس رستگاری اخروی است و پیروان واقعی قرآن هم در دنیا مورد غبطه دیگران قرار دارند هم در قیامت و آخرت.

### \* فَأُذِّى إِلَى الرِّضْوَانِ التَّبَاعُهُ

پیروی کردن از قرآن انسان را به رضوان رهبری می‌کند. «رضوان» بالاترین درجات بهشتی است و در قرآن کریم هم آمده است:

### \* وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ الْكَبِيرِ ﴿۱﴾

### \* مُؤَدِّى إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ

«استماع قرآن» سبب نجات می‌شود. در برخی از نسخه‌ها «إِسْمَاعُ»

آمده است. «استماع» با «اسماع» تفاوت دارد. «استماع»، یعنی انسان مطلبی را دقیق و با تأمل و دقت گوش دهد، اما «اسماع» همان گوش کردن ظاهری است، زیرا در آیه قرآن آمده است:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا﴾<sup>۱</sup>

یعنی هرگاه قرآن خوانده شود «استماع» کنید. در این خطبه نیز حضرت زهرا علیها السلام دائماً آیات قرآن را می‌خواند، پس در اینجا هم باید «استماع» باشد نه «اسماع».

\* وَبِهِ تَنَالُ حُجَجَ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ

و به واسطه قرآن، آدمی به حجّت‌های نورانی خدا دست پیدا می‌کند. ببینید چقدر تعبیر زیبا است! هم خود قرآن حجّت است و هم به وسیله قرآن به حجّت‌های نورانی دست خواهید یافت، یعنی به سنت و عترت. خود قرآن می‌فرماید:

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾<sup>۲</sup>

یعنی هر چه پیغمبر برایتان آورده بگیرید. در آیه دیگری از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۳</sup>

یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچ اجری از شما نمی‌خواهد مگر دوستی اهل بیتش را.

۱. سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۰۴

۲. سوره مبارکه حشر، آیه ۷

۳. سوره مبارکه شوری، آیه ۲۳



\* وَعَزَائِمُهُ الْمَفْسَرَةُ وَمَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ وَ  
بِرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ

و به وسیله قرآن به واجبات تفسیر شده و محرّمات منع شده و دلیل های  
ظاهر و برهان های کافی به دست می آید؛ یعنی به واجبات، محرّمات و  
ادله و براهینی که پشتوانه آنها است دست پیدا می کنند.

\* وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَرُخْصَتُهُ الْمُؤَهَّبَةُ وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ

و به مستحبات و مباحات و احکام نوشته شده آن دست می یابید.  
عجیب است که حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ همه مسائل را به ترتیب ذکر کرده اند؛  
از مبدأ خلقت گرفته تا واجبات و محرّمات و مستحبات و همین طور  
مباحات و حتی احکام و قوانین، تا آنجا که به ذکر آثار هر یک از آنها  
می پردازد و دوباره از اعتقادات شروع می کند.

❁ آثار برخی از معارف و احکام

\* فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ

خداوند «ایمان» را برای پاکی شما از شرک قرار داد؛ یعنی اثر  
ایمان، پاک شدن دل ها از کثافات است. به عبارت دیگر ایمان، «نور»  
و شرک، «ظلمت» است.

\* وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهَاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ

و «نماز»، شما را از کبر منزّه می کند، چرا؟ چون سراسر نماز کُنُش  
است. ابتدای نماز می گویی: «الله اکبر»، یعنی او بزرگ است و همه کوچکند

و خودت کوچکتر از همه. رکوع و سجده و همه اعمال و گفتار نماز حاکی از اقرار به نقص و کوچکی انسان در مقابل عظمت خداوند است.

### \* وَالزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنِمَاءً فِي الرِّزْقِ

و «زکات» را قرار داد تا نفس، از آلودگی پاک شود و روزی، وسعت یابد. زیبایی این بحث با هم بودن این دو معنا با یکدیگر است؛ یعنی به مال دنیا تعلق نداشته باش؛ نه اینکه اصلاً مال دنیا نداشته باش، بلکه به آن تعلق پیدا نکن! در این صورت، از طرفی زکات می‌دهی، از طرف دیگر وسعت در رزق می‌یابی.

### \* وَالصَّيَامَ تَشْيِئًا لِلْإِخْلَاصِ

و «روزه» را برای «تثبیت اخلاص» قرار داد. در میان جمیع اعمالی که انسان برای خدا و «قریبه‌الی الله» انجام می‌دهد یک عمل عبادی وجود دارد که هیچ مظهري ندارد و انسان می‌تواند آن را «مخلصاً لله»، یعنی فقط برای خدا انجام دهد به طوری که هیچ‌کس نفهمد و آن عمل روزه است. اعمال دیگر هر یک نشانه و اثر ظاهری دارند که دیگران از آن باخبر می‌شوند، اما روزه را فقط آدمی می‌داند و خدا، مگر اینکه خود انسان بخواهد به دیگران بگوید که آن بحث دیگری است. پس اثر این عمل، یعنی روزه همانا تثبیت اخلاص است.

### \* وَالْحَجَّ تَشْيِئًا لِلدِّينِ

و «حج» را برای «رفعت دین» قرار داد. حج از نظر باطن، ترک علائق و کوچ کردن انسان می‌باشد و از نظر ظاهر همان اجتماع عظیمی

است که آیین یکتاپرستی و توحیدی را تقویت می‌کند.

**\* وَالْعَدْلُ نَسِيفًا لِلْقُلُوبِ**

و «عدالت» را قرار داد برای اینکه دل‌ها به هم وابسته و با هم هماهنگ شوند.

**\* وَطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ**

و «اطاعت ما اهل بیت» را واجب کرد، چون موجب «نظم شریعت و ملت» می‌گردد؛ چراکه همه بر محور یک امام جمع می‌شوند و اجتماع می‌کنند.

**\* وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ**

و «امامت» ما را محوری برای «جلوگیری از تفرقه» قرار داد. هر جماعتی، اگر محوری نداشته باشد که همه دور آن محور حرکت کنند، به تدریج دچار چند دستگی و تفرقه و بالاخره نابودی می‌شوند. پس امامت را واجب کرد تا هر کسی مدعی رهبری نشود و ملوک الطوائفی که موجب از بین رفتن دین است به وجود نیاید.

**\* وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَذُلًّا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالتَّفَاقِ**

و «جهاد» را برای «عزت اسلام و ذلت اهل کفر و نفاق» واجب قرار داد.

**\* وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ**

و «بردباری» را برای «استحقاق پاداش» قرار داد. شاید منظور پایداری در جهاد باشد.

### \* وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَامَّةِ

و «امر به معروف» را برای مصلحت اجتماعی تعیین کرد تا جامعه به فساد کشیده نشود.

### \* وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةٌ مِنَ السَّخَطِ

و «نیکی به پدر و مادر» را برای «مصونیت آدمی از غضب الهی» واجب نمود.

### \* وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَسَاةٌ فِي الْعُمُرِ وَنِمْنَةٌ لِلْعَدَدِ

و «صله رحم» را قرار داد که موجب «طولانی شدن عمر» و وسیله ای برای تکثیر است. این طبیعی است که وقتی عمرها طولانی شود قهراً مرگ و میر کم شده و تعداد مسلمانها زیاد می شود. در صدر اسلام هم ازدیاد نسل مسلمین مورد احتیاج بود، چون از نظر عدد در قلت بودند.

### \* وَالْقِصَاصَ حَقًّا لِلدِّمَاءِ

و «قصاص» را برای «حفظ خونها» واجب ساخت. طبعاً اگر کسی بداند در مقابل قتل، قصاص می شود خود به خود دیگر اقدام به قتل و جنایت در جامعه کم می شود و در نتیجه حرمت خون انسانها محفوظ می ماند.

### \* وَالْوَفَاءَ بِالذُّرِّ تَعْرِيزًا لِلْمَغْفِرَةِ

و «وفای به نذر» را قرار داد تا انسان خود را در معرض مغفرت الهی قرار دهد.

### \* وَتَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسِ

و «وفادری و وزن کردن» را واجب نمود، برای اینکه حق دیگران ضایع نشود؛

یعنی وفاداری به مقیاس‌ها و موازین را واجب کرد تا دچار کم‌فروشی نشوید.

\* وَالنَّهْيُ عَنْ شُرْبِ الْحَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ

و «نهی از شراب» را قرار داد تا شما را از پلیدی‌ها بازدارد.

\* وَاجْتِنَابَ الْقُدْفِ اجْتِنَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ

و «دوری از نسبت زشت دادن به دیگران» را واجب کرد تا خود را در معرض لعنت الهی قرار ندهید.

\* وَتَرْكُ السَّرِقَةِ اِيْجَاباً لِلْعَقَّةِ

و «ترک دزدی» را واجب کرد تا عقیف و پاک بمانید.

\* وَحَرَمَ اللهُ الشِّرْكَ اِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَةِ

و خدا شرک را حرام کرد تا به ربوبیت او اخلاص پیدا کنید. خدا می‌گوید: از دیگران پیوندت را قطع کن تا به من پیوندی! گسستن از غیر، پیوستن به ربّ را در پی دارد و پیوند به خدا فقط اخلاص است.

## ❁ دعوت به تقوا و کسب معرفت

از اینجا حضرت به بیان دستورات قرآن می‌پردازند:

\* فَأَقْوِلْ لِلَّهِ حَقَّ تَقَاتِهِ

پس حریم حقّ را آن‌طور که سزاوار حفظ حریم خدا است پاس بدارید! حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ تا اینجا فهرستی از واجبات و محرّمات را ارائه و سپس آثار هر یک از آنها را بیان نمود. حال می‌فرماید: به این اوامر و نواهی مقید باشید و عمل کنید!

\* وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ<sup>۱</sup>

و مراقب باشید که مسلمان از دنیا بروید! یعنی طوری عمل کنید که در هنگام مرگ مسلمان مانده باشید.

\* وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ

و خدا را در آنچه به شما امر و نهی کرده است اطاعت کنید! یعنی اوامر او را عمل کن و نواهی اش را ترک نما!

\* فَإِنَّهُ ﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾<sup>۲</sup>

همانا بندگان دانای خدا از خدا بیم دارند. تا اینجا حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ به بیان اعتقادات از آفرینش گرفته تا اصول و فروع و اخلاقیات و آثار و واجبات و محرّمات پرداخت، اما از اینجا به بعد لحن سخن تغییر می‌کند.

### ❁ معرفی خویشین

\* ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ، اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ

سپس گفت: ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام و پدرم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. اینجا آدمی به فکر می‌رود که مگر او را نمی‌شناختند که دوباره خود را معرفی می‌کند؟ اما دقت در عبارات بعدی مسأله را روشن می‌سازد.

\* أَقُولُ عَوْدًا وَبَدْءًا وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَلَا أَفَعَلُ مَا أَفَعَلُ

شَطَطًا

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۲، البته در آیه اتقوا الله آمده است.

۲. سوره مبارکه فاطر، آیه ۲۸

می‌گویم، آن‌هم نه یکبار، بلکه تکرار می‌کنم و هیچ‌گاه در گفتارم اشتباه ندارم و کارهایی که انجام می‌دهم بر خلاف حق نیست. پس از معرفی خود که من فرزند چنان پدری هستم تأکید می‌کند که همه گفتار و کردارم صحیح و درست است و بلافاصله این آیه را قرائت می‌کند که:

\* ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ  
حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

هر آینه رسولی از خودتان برای شما آمد، وقتی بر شما سختی و فشار وارد می‌شد برای او سخت و ناگوار بود. در هر چه که خیر شما در آن قرار داشت او حریص بود؛ یعنی می‌خواست به شما خیر برساند و نسبت به مؤمنین مهربان بود.

حضرت زهرا علیها السلام در این عبارات می‌خواهد بگوید رسول خدا به این اندازه غمخوار و دلسوز شما بود و همواره می‌خواست به شما خیر برساند. من دختر چنین کسی هستم! آیا رفتاری که با من کردید سزاوار بود؟ آیا این صحیح بود؟... حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می‌فرماید:

\* فَإِنْ تَعْرُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَأَخَا ابْنِ  
عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ

و اگر به نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه کنید و او را بشناسید، می‌فهمید که او پدر من است نه پدر زن‌های شما و او برادرِ پسرعموی من است نه برادرِ مردان شما. با این نحو استدلال همه حاضران در مجلس غافل‌گیر شدند، زیرا می‌گویند: شما معتقدید که پدر من پیغمبر است، من هم فرزند

او هستم و او، برادر همسر من است. چقدر زیبا است! بدون اینکه اسم علی علیه السلام را ببرد می‌گوید: پیغمبر خدا برادرِ پسرعموی من است و بدین ترتیب به ماجرای «عقد اخوت» اشاره می‌کند. همه می‌دانستند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه بین مهاجرین و انصار عقد اخوت و برادری بستند، اما طرف عقد اخوت خودشان را حضرت علی علیه السلام قرار داد. این یک اخوت حساب شده و معنوی بود.

### \* وَ نِعْمَ الْمَعْرِىٰ اِلَيْهِ \*

و چه سعادتمند است کسی که به او نسبت داده شود؛ یعنی کسی که به پدرم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت معنوی و روحی داشته باشد سعادتمند است. منظور حضرت علی علیه السلام است که شایستگی اخوت معنوی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله را یافت. حضرت علیه السلام چه بسا عظمت همسر خود را بیان می‌کند که او در سطح روحيات و معنویات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و دارای همان مرتبه و عظمت می‌باشد، چون حقیقت «عقد اخوت» براساس یک نوع «هماهنگی روحی» است. حضرت باز هم نمی‌گوید: او همسر من است، بلکه می‌گوید: او پسرعموی من است.

### ❁ توصیف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

#### \* فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنِّدَارَةِ \*

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسالتش را در حالیا بلاغ کرد که مردم را صادقاً انداز می‌نمود. «صَدْعٌ» به معنای «شکافتن» است و برای سخن گفتن بلند و اظهار کردن کلام همراه با اجهار به کار می‌رود. منظور حضرت این



است که پدرم در جمعی مبعوث شد که سکوت و خاموشی، همه آن‌ها را فراگرفته بود. پدرم آن جو را شکست و این شکست اثر آهنگ توحید بود که از حلقوم پدر من درآمد. «انذار» هم یعنی: «اعلام خطر». پیغمبر جو غالب آن روز را که شرک و جاهلیت بود شکست و حق را که همان توحید است اظهار نمود.

### \* مَاثِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ

در حالی که پیامبر به راه و روش مشرکین پشت پا زده بود؛ یعنی حضرت به جو شرکی که در آن جامعه غلبه داشت اصلاً توجه نکرد. او بدون توجه به آن‌ها و برخلاف طریق آن‌ها راه خدا را پیمود، مردم را به توحید دعوت کرد و از بت پرستی و شرک انذار داد.

### \* ضَارِبًا تَبَجُّهْمُ آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ

در حالی که به کمر مشرکین ضربه زد و گلوگاه آنان را گرفت. «تَبَجُّ» به معنای وسط یا کمر و «كَظْمٌ» به معنای گلو یا حنجره است. اگر کمر و گلوی کسی را محکم بگیرند قدرت هیچ مقاومتی باقی نمی‌ماند. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ تشبیه بسیار زیبایی دارند، می‌گویند: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی خواست آن جو شرک را بشکند و از بین ببرد، چنان محکم و قاطع و بی هیچ انعطاف وارد شد که هیچ کس نتوانست مقاومت کند، چراکه در بحث اصول اعتقادی اصلاً نرمش و انعطاف معنی ندارد. این طور نیست که یکی بگوید: دو خدا وجود دارد، دیگری بگوید: یک خدا وجود دارد، بعد هر دو انعطاف نشان دهند و مثلاً به این معتقد شوند که یکی و نصفی خدا وجود دارد. نه خیر! در اصول اعتقادات و مبارزه با شرک اصلاً

انعطاف در کار نیست. البته این غیر از بحث «روش» است. قطعاً روش باید منطقی باشد نه غیر منطقی. جمله بعد اشاره به همین مطلب دارد.

### ❁ راه و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

\* دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

در حالی که مردم را به وسیله حکمت و استدلال و موعظه نیکو دعوت می‌کرد. روش پیامبر همان (أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) است. اما روش منطقی غیر از ایستادن بر اصول و عقب‌نشینی نکردن است.

\* يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَيُنْكَتُ الْهَامَ

پیغمبر با دست خود بت‌ها را می‌شکست و به سرهای مشرکین ضربه وارد می‌کرد؛ یعنی شخصاً در این میدان قدم می‌گذاشت. نقل کرده‌اند که حضرت سیصد و شصت بت را با دست خود شکست. «ینکت»، به معنی ضربه دست، «ینکت»، به معنی واژگون کردن و «هام»، به معنی مغز سراسر است.

\* حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ حَتَّىٰ تَقَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ

تا این که مشرکین هزیمت و عقب‌نشینی کرده و از بین رفتند، تاریکی شب کنار رفت و صبح آشکار شد؛ یعنی بالاخره زحمات و رنج‌های او نتیجه داد و به ثمر نشست. ظلمت شب شرک از بین رفت و صبح نورانی توحید دمید و نمایان شد.

۱. سوره مبارکه نحل، آیه ۱۲۵.

۲. در نسخه دیگر: «ینکت» آمده است.

### \* وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ

و حقّ از آن موضع خالصش هویدا گردید. «أَسْفَرَ» به معنای «أَضَاءَ» است. «خالص حقّ» هم همان «توحید محض» می باشد؛ چون نور حقّ و توحید و خداپرستی زیر پرده های شرک و جاهلیت پنهان شده بود. منظور این است که توحید و خداپرستی رواج یافت و بت پرستی و جاهلیت از بین رفت و پرده های شرک و کفر و جهل کنار زده شد.

### \* وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ

و رهبر دین به سخن آمد و حنجره های دهان شیاطین لال شد؛ یعنی پیغمبر به گفتار درآمد و گویندگان کفر خاموش شدند.

### \* وَ طَاحَ وَشَيْطُ النَّفَاقِ

و جمعیت نفاق هم به هلاکت رسید. «طَاحَ» به معنای «هلاک شدن» است و منظور از «وَشَيْطُ النَّفَاقِ»، افراد فرومایه و پست بی اصل و نسب است. حضرت زهرا عليها السلام این تعبیر را با دقت تمام به کار برده اند، زیرا این نوع افراد یعنی کسانی که از خود شخصیت و استقلال فکری نداشتند در همان مجلس حاضر بوده اند. این نوع انسان ها همواره به نفاق روی می آورند، چون انسانی که خودش قدرت فکری داشته باشد و بتواند مسائل را درست تحلیل کند منافق نخواهد شد. چاهی که از خودش آب داشته باشد همواره زلال و جوشان است، اما اگر چاهی از پایین بسته باشد و فقط از اینجا و آنجا آب داخل آن بریزند به گنداب و تعفن تبدیل خواهد شد. پس حضرت در اینجا به کسانی که سست عنصر بوده اند و منافق شده اند اشاره می کند.

### \* وَأُحِلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشِّقَاقِ

و گره‌های کفر و شقاق باز شدند. پس از ظهور اسلام کفار و مشرکین علیه اسلام هم‌دست و متحد شده و یک جبهه را تشکیل داده بودند، زیرا اسلام را دشمن مشترک خود می‌دانستند، اما با پیروزی اسلام این پیمان‌ها به تدریج از بین رفت و منحل گردید و کارآیی خود را از دست داد.

### \* وَفُهِمَ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ

و شما به کلمه توحید و اخلاص سخن گفتید؛ یعنی «لا اله الا الله» را بر زبان جاری ساختید. پدرم رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خون دل‌ها خورد، زحمت‌ها کشید و مبارزه‌ها کرد تا شما، به اصطلاح، موحد و مسلمان شدید. «فاه»، یعنی با دهان سخن گفتن و مراد از کلمه توحید، «لا اله الا الله» است.

### ❁ اهل بیت، آبرومندان شمایند

### \* فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ

حال آنکه شما در میان عده‌ای از انسان‌های آبرومند و روسپید و شکم خالی بودید؛ یعنی با اینکه همه شما مسلمان شدید، اما همراهان واقعی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کسانی که او را در این راه یاری دادند آن‌هایی بودند که روح و بطنشان از تعلقات دنیوی خالی بوده است. حضرت در اینجا به عترت و خصوصاً به علی عَلَيْهِ السَّلَام اشاره می‌کند.

## \* الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً

همان کسانی که خداوند پلیدی‌ها را از روح آن‌ها برده و آن‌ها را پاکیزه گردانیده بود. تعبیر من همان «روسییدان» و «بطن خالی»ها است. البته برخی همان «گرسنگان» معنی کرده‌اند، اما با اینکه ظاهراً آن‌ها اهل روزه هم بوده‌اند، ولی با کمی دقت معلوم می‌شود منظور، کسانی هستند که بطن روح آن‌ها از کثافات خالی بوده است. آیه فوق هم اشاره به همین معنا دارد.

## ❁ حَقَارَتِ مَرْدَمٍ قَبْلَ إِسْلَامِ

□ ضعف معنوی

## \* ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۲</sup>

و شما در پرتگاه جهنم بودید! حضرت به موقعیت‌های این مردم از آغاز اشاره می‌کند و ابتدا از نظر معنوی، وضع قبلی آن‌ها را روشن می‌سازد و می‌فرماید: شما در دوران انحطاط بودید و در ظلمت بت‌پرستی و جمادپرستی به سر می‌بردید.

□ ضعف اجتماعی

## \* مُدَقَّةَ الشَّارِبِ

و محلّ چشیدن و آشامیدن تشنگان بودید! یعنی مثل گوسفندان قربانی‌ای که هر کس تکه‌ای از آن برمی‌دارد. مثل آبی بودید که هر کس

۱. مضمون آیه ۳۳ سوره احزاب.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۳.

جرعه‌ای از شما برمی داشت و از شما بهره‌کشی می‌کرد. وضع اجتماعی شما این طور بود که هر کس به شما طمع داشت. غارتگران و قدرتمندان شما را مورد هجوم خود قرار می‌دادند.

### \* وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ

و محل فرصت طمع‌کاران بودید!

### \* وَقَبْسَةَ الْعَجْلَانِ

و مثل آتشی که هر کسی از آن چیزی برمی‌دارد و می‌برد! فرض کنید کسی در بیابان مقداری هیزم جمع می‌کند تا با آتشی از آن‌ها ایجاد می‌شود خود را گرم کند، بعد هر کسی سر می‌رسد و هیزمی از آن برمی‌دارد و می‌برد، سرانجام می‌بیند هیچ چیز از آن گرمی و آتش برای خودش نمانده است. می‌فرماید: از نظر اجتماعی وضع شما طوری بود که هر کس می‌رسید قسمتی از سرزمین یا امور یا منافع شما را می‌کند و می‌برد و شما هم جرأت دفاع نداشتید و ضعیف بودید.

### \* وَمَوْطِئِ الْأَقْدَامِ

و شما محلّ قدم‌ها بودید! یعنی آن قدر ذلیل و زیردست بودید که شما را له می‌کردند. حضرت می‌خواهد بگوید این اسلام بود که به شما عزّت داد.

□ ضعف مادی

### \* تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ

از آب‌های کثیف گودال‌های بیابان می‌خوردید! «طَرَق» همان گودال‌هایی است که در بیابان وجود دارد و گاه مقداری آب باران در آن جمع می‌شود.

### \* وَ تَقْتَاتُونَ الْقَدَّ الْوَرَقُ

و غذای شما پوست دباغی نشده یا برگ درختان بود. «قَدَّ» پوست دباغی نشده است. اشاره به اینکه، اینک، شما به آب و نانی رسیده‌اید.

□ ضعف روحی

### \* أَذَلَّةٌ خَاسِئِينَ

مردم ضعیف و مطرود جامعه انسانیت بودید! یعنی از آداب اجتماعی چیزی نمی‌دانستید، بی‌شخصیت و سست بودید.

### \* تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ

آن قدر ضعیف بودید که می‌ترسیدید مردم از اطراف شما را بربایند! یعنی به بندگی بگیرند و ببرند. اینجا هم حضرت به آیات قرآن کریم استناد کرده‌اند، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

۱. سوره مبارکه انفاق، آیه ۲۶

و یاد آرید هنگامی که گروه اندک و ناتوانی در زمین بودید و بیم داشتید که مردم شما را برابند پس پناهتان داد و کمک کرد شما را به یاری خود و شما را از پاکیزه‌ها روزی داد شاید شکرگزار باشید. همان‌طور که مشخص است حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ مفهوم این آیه کریمه را در عبارت قبلی خود بیان کرد، حال پس از اشاره به وضع معنوی، اجتماعی، مادی و روحی آن مردم قبل از اسلام می‌فرماید:

\* فَأَنْفَذَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس خدا شما را به وسیله پدر من محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ نجات داد. شما در برزخی بین حیوان و انسان، مثل وحشی‌های بیابانی بودید؛ خدا به وسیله پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ به شما عزت و آبرو بخشید.

\* بَعْدَ اللَّتِي وَالَّتِي وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرِّجَالِ وَذُؤْبَانِ الْعَرَبِ

بعد از این همه حوادث ناگوار و آن افراد متهور بی‌منطق از مشرکین و گرگ‌های عرب که پیغمبر به آن‌ها مبتلا شد. «بِهِمُ الرِّجَالِ»، یعنی آدم‌های بی‌باک بی‌منطق از مشرکین.

❁ تَمَرِّدِ أَهْلِ كِتَابٍ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ

\* وَمَرَدَّةِ أَهْلِ الْكِتَابِ

پیامبر به متمرّدین از اهل کتاب مبتلا شد. همان‌طور که می‌دانید از قبل، چه در تورات و چه در انجیل، نسبت به بعثت پیغمبر خاتم به اهل کتاب بشارت داده شده بود. اما پس از بعثت رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ اهل کتاب از تعالیم و کتب خودشان



تمرّد کردند، با مشرکین هم دست شدند و جنگ‌ها و فتنه‌ها بر پا ساختند.

\* ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾<sup>۱</sup>

هر وقت این‌ها آتش جنگ می‌افروختند خداوند آن را خاموش می‌کرد.

## ❁ نقش حضرت علی علیه السلام در مبارزات

\* ﴿أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَتْ فَاغْرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ

أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا

هرگاه شاخ شیطان ظاهر می‌شد یا هرگاه دهان بازکننده‌ای از مشرکین دهان باز می‌کرد و هرگاه می‌خواستند علیه مسلمین فتنه به راه اندازند، برادرش را در دهان حوادث می‌انداخت. از اینجا حضرت زهراض بسیار زیبا وارد برخی مسائل می‌شود که اصلاً سبک بیان ایشان معجزه است! بعد از بیان اصول اعتقادات و فروع و احکام و... می‌فرماید: هر وقت شاخ شیطان ظاهر می‌شد، یعنی هر وقت علیه اسلام توطئه‌ای پدیدار می‌گشت و مشرکین وارد میدان می‌شدند و آتش جنگ برافروخته می‌شد، پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در حوادث وارد می‌کرد؛ یعنی پدرم گره‌هایی مثل ابوسفیان‌ها، عمر بن عبدودها و... را توسط علی علیه السلام باز می‌کرد و از سر راه می‌برداشت و الا شما که همواره خود را از حوادث دور نگاه می‌داشتید؛ فقط علی علیه السلام بود که به میدان‌های سخت می‌رفت و تاریخ گواه بر این مطلب است.

\* وَلَا يُنْكِفِيْ حَتَّى يَطَّأ صِمَاخَهَا بِأُخْمَصِهِ وَيُخْمِدَ لَهَا بِسَيْفِهِ

و علی علیه السلام نیز از میدان باز نمی گشت مگر وقتی که گوش های آن ها را زیر پا له و شعله فتنه آنان را با شمشیرش خاموش کرده باشد. این کارها را علی علیه السلام انجام داد نه شما! نکته ای را هم بگویم و آن اینکه از شواهد معلوم است زمانی که حضرت زهرا علیها السلام این خطبه را در مسجد ایراد می کند، حضرت علی علیه السلام در خانه دائماً نگران است که همسرش فاطمه علیها السلام کی از مسجد برمی گردد؛ یعنی حضرت علی علیه السلام در این مجلس حضور نداشته است که در انتهای خطبه به آن خواهیم پرداخت. سپس حضرت علیها السلام شروع می کند به بیان کمالات علی علیه السلام.

❁ برخی از کمالات حضرت علی علیه السلام

\* مَكَدُوْدًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ

علی علیه السلام سخت در راه خدا مبارزه کرد و در انجام دستورات الهی سختکوش و تلاشگر بود.

\* قَرِيْبًا مِنْ رَسُوْلِ اللَّهِ

علی علیه السلام نزدیکترین اشخاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

\* سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

او آقا، سرآمد، سرور و سالار اولیای خدا بود.

## \* مُشَمِّرًا نَاصِحًا مُجِدِّدًا كَادِحًا

مهیای خیر خواهی بود که در این راه جدّیت و فعّالیت داشت.

## \* لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّانِمٍ

و سرزنش سرزنش کنندگان هم در او که در راه خدا کوشش می‌کرد اثر نداشت؛ یعنی در راه حقّ به خاطر سرزنش، تحت تأثیر دیگران قرار نمی‌گرفت و تنها رضای حقّ برای او منظور نظر بود، نه رضای مخلوق. با کمی دقّت هم می‌توان فهمید که همین دفاع از مقام و حقّ حضرت علی علیه السلام بود که باعث شد تا این مردم بی‌خبر، حضرت زهرا علیها السلام را به آن ترتیبی که می‌دانید به شهادت برسانند. حضرت علیها السلام در ادامه خطبه پس از آنکه فعّالیت‌های حضرت علی علیه السلام را در حوادث سخت بر شمردمی فرماید:

## ❁ حال مردم در فتنه‌ها

### \* وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ

و در همان حال شما در رفاه عیش و خوشگذرانی بودید؛ یعنی شمایی که تا قبل از اسلام در بدبختی و ضعف اجتماعی و مادّی و معنوی به سر می‌بردید و توسری خور شده بودید و هر کس به شما طمع داشت، با تلاش‌های پدرم و کوشش‌های حضرت علی علیه السلام به امنیت و احترام و رفاه و عزّت رسیدید و به عیش و نوش افتادید. شما برای دفاع از همان اسلامی که به شما عزّت داد خود را به زحمت نینداختید. به اصطلاح اهل فن علت حدوث این عزّت برای شما پدر و شوهر من بودند. پس علت مبقیه، یعنی

علت بقا و تداوم این عزّت هم حفظ همان مسیر و همان راه، یعنی امامت علی علیه السلام است. پس چگونه شما آن را رعایت نکردید؟! خود شما هم که به دلیل غرق شدن در رفاه و عیش نمی‌توانید این راه را حفظ کنید!

### \* وادِعُونَ فَاكِهِونَ آمِنُونَ

و شما ساکت و آرام در امنیت بودید. در اینجا به نظر می‌رسد که حضرت غیر از بیان وضع آن مردم به یک مسأله کلی هم اشاره می‌کند و آن این است که یک انسان دیندار و متدین باید «درد دین» داشته باشد. هنگامی که حادثه‌ای برای دین روی می‌دهد نباید بی‌تفاوت بماند و صرفاً به زندگی آرام خودش بچسبد، زیرا عزّت و احترام مؤمن در سایه دین محقق شده و نباید زمانی که به یک زندگی معمولی رسید دیگر فقط به فکر حفظ خود و خانواده خود باشد.

یکی از مریبان بزرگ من «رضوان الله تعالی علیه» فرمود: کسانی که این مطالب را قبول نمی‌کنند حمل بر صحتش این است که بگوییم: نمی‌فهمند، و الا اگر بفهمند و عمل نکنند که شیطان‌اند. این‌هایی که می‌گویند: باید در سایه دین وضع امور دنیوی مان یعنی صرفاً امور حیوانی خود را تأمین کنیم و هر وقت هم پای خطر پیش آمد می‌گویند: ان شاء الله آقا امام زمان علیه السلام خودشان تشریف بیاورند شمشیر بزنند؛ این نوع افراد بنا به حمل صحت نمی‌فهمند و به قول آن عالم بزرگ مانند حمار هستند و الا حکم شیطان را دارند و مثل حیوانات سر در آخور خود کرده‌اند.

حضرت علیه السلام پس از این که فرمود: زمانی که حضرت علی علیه السلام در کوران حوادث و خطرات بود شما در امنیت و رفاه بودید و پس از اشاره

به این که همسر ایشان در فکر راحت و آسایش نبود و به فکر دفاع از حق بود و شما، بر عکس، در سایهٔ اسلام به خوشگذرانی مشغول شدید، در مقابل به بیان وضع گروه‌های مختلف از همین مردم می‌پردازد.

□ منتظرین شکست اسلام

### \* تَرِيصُونَ بِنَا الدَّوَائِرَ

منتظر رسیدن بلاها بر ما بودید. دستهٔ اول از شما کسانی هستند که در واقع منافق بوده و در ظاهر جور رعایت می‌کردند، اما انتظار می‌کشیدند تا برای ما اهل بیت حادثه‌ای رخ دهد، ما شکست بخوریم و آن‌ها از لاکشان بیرون بیایند.

□ بی تفاوتها

### \* وَ تَوَكُّفُونَ الْأَخْبَارَ

و منتظر اخبار بودید. دستهٔ دوم کسانی هستند که از دور حوادث را دنبال می‌کردند و منتظر شنیدن اخبار و وقایع بودند. این گروه، خودکاری به امور ندارند، فقط نشسته‌اند و اخبار حوادث را گوش می‌کنند تا بفهمند چه خبر شده، خود در حوادث وارد نمی‌شوند و فقط از دور دستی بر آتش دارند.

□ واردانِ ناوارد

### \* وَ تَنكُصُونَ عِنْدَ التَّرَالِ

و هنگام پیش آمدن حوادث عقب‌نشینی می‌کردید. دستهٔ سوم این گروه کسانی هستند که تا حدودی در حوادث وارد می‌شدند، اما به

محض اینکه کار سخت می‌شد خود را کنار می‌کشیدند. «نزال» در اصطلاح عرب یعنی «موقعیت بحرانی»، مثل جنگ تن‌به‌تن.

### \* وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ

و از صحنه جنگ فرار می‌کردید. حضرت علیه السلام می‌فرماید: شما که در این مسجد نشست‌اید از آن مردم و آن گروه‌ها هستید. مطلب را خلاصه می‌کنم، گویی حضرت می‌فرماید: شما کسانی هستید که قبلاً اهل عاقبت‌طلبی بودید و امروز که دور به دستتان افتاده بر خلاف امر خدا و رسولش، خلیفه را از میان خودتان انتخاب می‌کنید.

## بخش چهارم | اعتراض به غصب خلافت

❁ ظهور نفاق پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
\* فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَى أَصْفِيَاءِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ  
حَسَكَةُ النِّفَاقِ

پس هنگامی که خداوند برای پیامبرش منزل گاه انبیاء و محل اصفیاء را برگزید، حسکه نفاق از شما ظاهر شد. «حسکه» را دو جور می شود معنا کرد، اول؛ اینکه منظور «دشمنی» باشد؛ یعنی «دشمنی نفاق» در شما ظاهر شد. دوم؛ اینکه منظور «خار سه شاخه» باشد، یعنی خار سه شاخه که استعاره از نفاق است در شما پدیدار شد. به تعبیری «حسکه» یعنی «خار نفاق» که مثل تیری بر اهل حق فرود آمد.

\* وَ سَمَلَ جِلْبَابُ الدِّينِ

و لباس دین بین شما کهنه شد. «جِلْبَابُ» پوشش سراسری است؛ یعنی پیغمبر اکرم با حیات خود سراسر جامعه را مثل جامه ای نو پوشانده بود، اما همین که پیامبر وفات کرد شما لباس دین را مثل لباسی که کهنه شده در آوردید و کنار گذاشتید.

### \* وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينِ

و در نتیجه گمراهانی که در آن زمان ساکت بودند، زبان درآوردند و ناطق شدند؛ یعنی بی تفاوت‌ها و فرصت طلبانی مثل ابوسفیان که تا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده بود ساکت بودند، به سخن درآمدند و همه‌کاره و میدان‌دار دین شدند و در مقابل علی عَلَيْهِ السَّلَام، سلمان فارسی و ابی‌ذر که بیشترین زحمات را برای دین می‌کشیدند عرض اندام کردند و آن‌ها را خانه‌نشین ساختند.

### \* وَنَبَغَ حَامِلُ الْأَقْلِينِ

و افراد فرومایه گننام در صحنه ظاهر شدند. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام در واقع به یک اصل تاریخی اشاره می‌کنند که در تاریخ همواره پس از یک تحوّل، معمولاً افراد بی‌لیاقت خود را وسط معرکه می‌اندازند و فرصت طلبی می‌کنند و بیشترین لطمه را به حق و عدالت می‌زنند. همان کسانی که چیزی از خود ندارند. این دسته پس از رحلت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از فرصت استفاده کردند و به صحنه بازگشتند.

### \* وَهَدَرَ فَنَبِقُ الْمُبْطِلِينَ

و یک نوع افراد بی‌باک از گروه باطل به صدا درآمده‌اند؛ یعنی همان کفار و مشرکینی که در زمان حیات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ساکت شده بودند و تا پیامبر زنده بود جرأت حرف زدن نداشتند، اینک به سخن درآمده‌اند.

### \* فَحَظَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ

و همین‌ها در جمع شما مشغول تحرک‌اند؛ یعنی همین‌ها دمشان را



می‌جنبانند. اشاره به کسانی مثل بوسفیان که مسلمین او را به حساب نمی‌آوردند اما حالا در جامعه تصمیم‌گیر شده‌اند.

## ❁ سرکشی شیطان

\* وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِرِهِ هَاتِفًا بِكُمْ

و شیطان هم سرش را از مخفی‌گاه بیرون کشید و شما را صدا زد؛ یعنی این حرکات شما حرکات شیطانی است. شیطان را به لاک‌پستی مثال می‌زنند که همواره سرش زیر لاک است، اما همین که احساس امنیت کند سرش را بیرون می‌آورد. شیطان هم در زمان حیات پیغمبر سرش زیر لاک بود، اما پس از وفات پیغمبر سرش را از لاک درآورد و مردم را بسوی خود دعوت کرد. حضرت در اینجا به عمل شتابزده اهل سقیفه اشاره می‌کند که عملی شیطانی بوده است؛ عمل کسانی که تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده بود، جرأت خودنمایی نداشتند، حال بیرون آمده و صدا می‌زنند که بیایید دسته‌جمعی خلیفه درست کنیم.

\* فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ

پس شما را دید که دعوت او را اجابت می‌کنید. هنگامی که شیطان دید طرح‌های شما شیطانی است و در دل‌هایتان این می‌گذرد که مسیر امامت و اسلام را منحرف کنید، دریافت که شما جوابگوی دعوت او هستید. در حقیقت عمل اصحاب سقیفه پاسخی بود به ندای شیطان و اجرای طرح شیطانی.

\* وَاللَّعْنَةُ فِيهِ مَلَا حِطِينَ

و برای اینکه شما برای رسیدن به پست و مقام دنیوی به او نگاه

می‌کنید. در برخی نسخه‌ها «لِغَرَّة» آمده است که البته آن هم اشکالی ندارد. اگر «لِغَرَّة» باشد، یعنی دید شما گول شیطان را خورده‌اید، به او نظر کرده و جواب مثبت داده‌اید. اگر «لِغَرَّة» باشد، یعنی چون خواستید پُست و مقامی به دست بیاورید به شیطان نظر کردید. تا پیامبر ﷺ زنده بود معیار مسئولیت‌ها (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ)<sup>۱</sup> بود، اما پس از وفات وی به فکر مناصب و مقامات افتادید.

\* ثُمَّ اسْتَهْضَكُمُ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا

و آن‌گاه شیطان از شما خواست برخیزید، پس دریافت کرد که شما آدم‌های سبکی هستید؛ یعنی از آدم‌هایی هستید که از نظر تفکری و تعقلی توخالی و بی‌شخصیت‌اند و اسیر شهوت و غضب می‌باشند. در اینجا به دو نکته اشاره شده است، اول؛ کسانی که بخواهند برای خود «دنبال‌هرو» دست و پا کنند، ابتدا آن‌ها را می‌آزمایند، اگر دیدند سبک مغز و بی‌شخصیت و فاقد قدرت تفکر اند آن‌ها را دور خود جمع می‌کنند دوم؛ اگر دیدند تفکر و تعقلی در آن‌ها وجود دارد، ابتدا قدرت تفکر و تعقل را از آن‌ها می‌گیرند تا آن‌ها نیز «دنبال‌هرو» شوند. دنبال‌هروهای شیطان صفت افرادی «خفاف»، یعنی «توخالی» هستند. پس شیاطین برای اینکه کسی را به دنبال خود بکشند، اول توخالی‌اش می‌کنند؛ یعنی تخلیه‌اش می‌نمایند. در قرآن هم در مورد فرعون و قومش آمده است:

## ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾<sup>۱</sup>

یعنی فرعون ابتدا آن‌ها را تو خالی، یعنی خفیف و سبک کرد، یا آن‌ها را تو خالی یافت، بعد آن‌ها مثل گوسفند دنبال او رفتند و مطیعش شدند. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: شیطان وقتی دریافت شما تو خالی و سبک هستید از شما درخواست کرد بر خیزید و دنبالش بروید.

انسان تا قدرت تفکر و تعقل دارد، همان قدرتی که تشکیل دهنده شخصیت انسانی او است، شیطان و شیطان صفتان نمی‌توانند بر او مسلط شوند.

## \* وَ اَحْمَشَكُمْ فَاَلْفَاكُمْ غَضَابًا

و شیطان شما را تحریک کرد، پس دید شما غضبناک شدید؛ یعنی شیطان وقتی تو خالی بودن شما را دید، فهمید که حالا دیگر مطیع او هستید، پس می‌تواند هر خیانت و جنایتی را به شما تحمیل کند. شیطان دانست که شما در دل با علی علیه السلام دشمنی داشته و قصد انتقام دارید و این کینه نسل به نسل در دل‌های خبیث شما منتقل شده، لذا شما را در چنین پایگاهی قرار داد و تحریکتان کرد.

## \* فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِبِلِكُمْ

پس شما مشغول داغ کردن غیر شترهای خود شدید. در عرب رسم بوده است که روی شترهایشان با داغ کردن علامت می‌گذاشتند. حضرت می‌فرماید: شما به امری متعرض شدید که اصلاً به شما ارتباطی نداشت. کنایه از اینکه از حریم خودتان تجاوز کردید و به حریم دیگران وارد شدید.

## \* وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ

و در محلی برای آب خوردن وارد شدید که جای آب خوردن شما نبود! حضرت علیها السلام می خواهد بگوید امر تعیین خلیفه مسلمین کاری در شأن شما نبود که در آن وارد شدید. کار شما نیست که خلیفه و امام تعیین کنید، این‌ها پای را از گلیم خود درازتر کردن است. رسالت و امامت امر الهی است و نصب الهی لازم دارد و به شما ربطی نداشت که بروید و در جایی بنشینید و خلیفه تعیین کنید! این کار شما پاسخ به دعوت شیطان بود و شما به دلیل کینه‌هایتان و توخالی بودنتان مطیع او شدید.

## \* نقض عهد ، پیش از دفن پیغمبر

### \* هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ

و این در حالی بود که هنوز عهد و پیمان شما به پیغمبر نزدیک است. حضرت اشاره به غدیر خم دارد و می فرماید: هنوز وقت زیادی از آن روز نگذشته است که پدرم به شما گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»<sup>۱</sup>. هنوز زمان زیادی از سفارش‌هایی که نسبت به عترتش فرمود، نگذشته است. گویی حضرت می گوید: ای عهدشکنان و سست‌پیمانان! شما خود بعد از غدیر خم به علی علیه السلام تبریک گفتید و این نصب الهی را پذیرفتید!

### \* وَالْكَلِمُ رَحِيبٌ

و هنوز جراحت ناشی از رحلت پیغمبر باز و وسیع است؛ یعنی آن جراحت وارده به قلوب ما و علاقمندان وسیع است.

## \* وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ

و جراحی که از ناحیه وفات پدرم وارد شد هنوز التیام نیافته است. اشاره به اینکه ما هنوز داغدار و عزادار هستیم.

## \* وَالرَّسُولُ لَمَّا يَقْبَرُ

و هنوز رسول خدا دفن نشده بود. این خطبه بنا بر قولی ده روز بعد از فوت رسول خدا ﷺ ایراد شده است. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ می گوید: هنوز زمانی از داغ رحلت پدرم پیامبر خدا ﷺ نگذشته بود که شما این گونه عمل کردید. در این کلام اشاره‌ای به جریان سقیفه وجود دارد؛ یعنی هنوز پیغمبر ﷺ دفن نشده بود و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشغول تجهیز پیغمبر بود که بعضی برای تعیین خلیفه در سقیفه جمع شدند.

## \* إِبْدَأْتُمْ زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ

با عجله اقدام کردید و خیال کردید که اگر این کار را نکنید فتنه‌ای روی می دهد. «ابتدا» را می توان دو جور معنا کرد: یک اینکه «مفعول مطلق» باشد، یعنی خیلی عجله کردید، دیگر اینکه «مفعول له» باشد، یعنی برای اینکه عجله کردید اقدام نمودید. ادامه عبارت اشاره به جوی است که در آن زمان به راه انداخته بودند و شعار انحرافی که رواج می دادند. حضرت می گوید: شما «خوف از فتنه» را بهانه کردید تا سقیفه را تشکیل دهید، در حالی که خوف از فتنه اصلاً معنا نداشت، زیرا با پیش بینی پیامبر اکرم ﷺ و واقعه غدیر خم تکلیف همه روشن بود و اصلاً جای نگرانی وجود نداشت. کلمه «زَعَمْتُمْ» جایی گفته می شود که عذر فرد پذیرفته نیست،

یعنی گمان شخص باطل است. حضرت می‌خواهد بگوید: خوف از فتنه بهانه‌ای بیش نبود، شما می‌خواستید خلافت را غصب کنید و برای فریب دیگران که از زد و بندهای پشت پرده بی‌خبر بودند، «خوف از فتنه» را بهانه کردید تا به اهداف شوم خود برسید و عملتان را مشروع جلوه دهید.

### \* الْأَفَى الْفِتْنَةُ سَقُطُوا

بدانید که با این کار شما در فتنه سقوط کردید. چه فتنه‌ای از این بالاتر که شما مسیر اسلام حقیقی را منحرف کردید، آیا شما می‌خواستید جلوی اختلاف را بگیرید؟ شما که خود ایجاد اختلاف کردید و یا با این عمل بذر اختلاف و فتنه را کاشتید.

### \* ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

و به راستی جهنم بر کافران احاطه دارد. حضرت علیها السلام در اینجا به خوبی از آیه قرآن استفاده کرده و می‌فرماید: سردمداران سقیفه مصداق کفر بوده‌اند و در هنگامی که مرتکب این اعمال شدند مؤمن نبوده‌اند. در اینجا لازم است اشاره کنم به اینکه منظور از «کافر» در اینجا کافر اصطلاحی نیست، زیرا به تعبیر ما این‌ها یک اسلام ظاهری داشته‌اند. در باب مؤمنین روایات زیادی آمده است که روح مؤمن هنگام گناه از او مفارقت می‌کند. حتی در مورد زنا هم این مطلب آمده که مؤمن در حال ایمان زنا نمی‌کند و اگر مرتکب زنا یا گناهان دیگر شد در آن موقع دیگر مؤمن نیست و کافر خواهد بود. این کافر با کافر اصطلاحی که احکام خاصی در فقه دارد تفاوت دارد. پس این افراد روح ایمان را از

۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۴۹

دست دادند و کافر شدند، به این معنا که گردانندگان سقیفه که غاصبان خلافت اند از ایمان بیرون رفته بودند و چه گناهی بالاتر از غصب خلافت؟

## ❁ سرپیچی از فرامین قرآن \* فَهَيَّاتَ مِنْكُمْ

این کار از شما دور بود! یعنی باور نبود از شما مهاجرین و انصار که دست به چنین کاری بزنید و فریب گروهی از شیاطین را بخورید و اهل بیت پیامبر را به کنار بزنید و تنها گذارید.

## \* وَكَيْفَ بِكُمْ

و شما را چه شده است؟! با این که از جریانات آگاه بودید چگونه چنین کردید!؟

## \* وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

و به کدام راه منحرف شده اید؟ آیا می دانید که به کدام سمت شما را سوق داده اند؟ شاید منظور حضرت این است که چرا مردم گول عده معدود و محدودی را خوردند و از مسیر حق منحرف شدند؟

## \* وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ

و حال آن که کتاب خدا بین پشت های شما بود. «بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ»، اصطلاحی است که در نبردها به کار می برده اند؛ یعنی آن چیزی که برای گروهی قداست دارد اطرافش را می گیرند و از آن بخوبی محافظت می کنند تا آسیب نبیند. اشاره به اینکه قرآن پشتیبان شما بود یا شما او

را در میان داشتید و از آن محافظت می‌کردید؟  
حضرت می‌فرماید: شما قبلاً از قرآن محافظت می‌کردید و از آن  
دستورالعمل می‌گرفتید، پس چه شد که قرآن را رها کردید؟ منظور  
حضرت این است که قرآن در مورد امامت و رهبری شرایط کلی را  
بیان کرده است.

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يَتَّبِعَ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ﴾<sup>۱</sup>

آیا آن کسی که هادی مردم است به سوی حق سزاوارتر است که  
پیروی شود یا کسی که خودش هدایت نمی‌شود مگر اینکه کسی دیگر  
او را هدایت کند؟

تاریخ شهادت می‌دهد، خودشان هم اقرار دارند که یکی از سردمداران  
سقیفه بیش از هفتاد بار در پاسخ به مراجعات می‌گفت: «نمی‌دانم»  
و می‌رفت از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کرد. حتی نوشته‌اند که مکرر  
می‌گفت: «لَوْ لَا عَلِيَ لَهَلَكَ...»، یعنی اگر علی نبود من هلاک شده بودم.  
علمای عامه هم این مطلب را ثبت و نقل کرده‌اند.

\* **أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَزَاوَجِرُهُ  
لَا يُحِثُّهُ وَأُؤَامِرُهُ وَاضِحَةٌ**

در حالی که معارف قرآن کریم روشن و احکام آن درخشانده و علم‌های  
آن بلند و غالب و نواهی آن تبیین شده و اوامر آن واضح است.  
یعنی معارف و تعالیم قرآن و راهنمایی‌هایش آشکار و واضح بود.  
در قدیم مرسوم بوده است که در بیابان‌ها و بین راه‌ها چیزی به عنوان



علامت و نشانه می گذاشتند تا مردم راه را گم نکنند. به این نشانه‌ها «عَلَمٌ» می گفتند. حضرت می فرماید: تعالیم قرآن برتر و غالب از همهٔ امور است. کافی است آدمی به قرآن مراجعه کند تا بفهمد مصداق آن شرایط امامت و رهبری کیست؟ پس چه شد که روز غدیر خم آمدید به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تبریک گفتید، اما پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همهٔ آن عهدها را فراموش نموده و به قرآن روشن هم مراجعه نکردید.

اشاره به اینکه با مراجعه به قرآن می توانید مسئلهٔ رهبری را از نظر خصوصیات و شرایط، به روشنی و وضوح دریابید و مصداق آن را تشخیص دهید، خصوصاً با توجه به آن همه آیاتی که در شأن و مقام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است.

\* قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ \*

و قرآن را پشت سر انداختید! یعنی به جای اینکه قرآن را پیشاپیش و راهبر خود قرار دهید قرآن را به پشت سر نهادید؛ یعنی در مسائل رهبری و امامت که از اهم مسائل است به قرآن توجه نکردید و آن را پشت سر انداختید.

❁ دلیل روگردانی شما از قرآن

\* ارْغَبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ أَمْ بَغْيِهِ تَحْكُمُونَ؟ \*

آیا از قرآن روگردان شدید، یا غیر قرآن را ملاک حکم خود قرار داده اید؟ در برخی نسخه‌ها «تَدَبَّرُونَ» هم آمده است؛ یعنی از اسلام روگردان شدید. آن‌ها با شعار «حفظ اسلام از فتنه»، حقایق قرآن را

زیر پا گذاشتند. این است که مؤمن باید همیشه زیرک و هشیار باشد و به شعارها دقت کند.

\* ﴿بِسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾<sup>۱</sup>

چه بد است برای ستمکاران آنچه را که به جای قرآن اختیار کردند! حضرت به پیامدهای سوء جریان سقیفه اشاره دارد؛ یعنی اولاً؛ این کار ظلم است و ثانیاً؛ پیامد و عاقبت خطرناکی در دنیا و آخرت دارد. اما آنچه زیبا است اینکه هر یک از عبارات این خطبه، یا مفهوم آیه را به کار گرفته، یا با مضمون آیه‌ای از قرآن کریم همراه است. حضرت در ادامه باز هم آیه‌ای از قرآن را قرائت می‌کند:

\* ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۲</sup>

کسی که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند هیچ‌گاه، آن دین از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت هم از زیانکاران خواهد بود.

استدلال حضرت علیه السلام این است که شما از احکام قرآن تخلف کردید و شرایطی که در قرآن برای رهبری امامت الهی مطرح شده نادیده گرفتید و احکام ظاهره قرآن را کنار گذاشتید. پس شما قرآن را کنار زدید و هنگامی هم که قرآن کنار رفت دیگر اسلامی باقی نمی‌ماند. پس اگر علی علیه السلام را کنار گذاشتید، یعنی حقیقت اسلام را کنار گذاشته‌اید؛ چون اسلام یعنی عمل به معیارها و شرایطی که در قرآن آمده، حال اگر

۱. سوره مبارکه کهف، آیه ۵۰.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۸۵.

کسی به حرف قرآن گوش نداد و آن را رها کرد اسلام را رها کرده است.

## ❁ عجله در غصب خلافت

\* ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتَهَا

و شما صبر نکردید مگر به اندازه‌ای که این مرکب خلافت ساکت و آرام شود! «نفور» به معنی دور شدن چهارپا و کنایه از چموشی است. انسان وقتی بخواهد سوار مرکب شود، ابتدا مرکب کمی رم می‌کند و از انسان دور می‌شود، انسان هم صبر می‌کند تا مرکب رام شود تا بعد از او سواری بگیرد. حضرتض فتنهٔ زمان خلافت را به شتر تشبیه کرده‌اند؛ یعنی شما با عجله و بدون اطلاع اهل بیت و گروه کثیری از مهاجرین و انصار در سقیفه تشکیل جلسه دادید و خلیفه تراشی کردید.

شاید هم منظور حضرت این است که این خلافت مثل مرکبی که ابتدا رام کسی نمی‌شود و چموشی دارد، دارای چموشی‌ای بود و آن چموشی همان مخالفت‌هایی است که در سقیفه روی داد؛ یعنی این مرکب به شما تن نمی‌داد، اما شما صبر نکردید و بدون معطلی و با عجله و با اینکه برخی از مهاجرین و انصار و اهل بیت مخالف بودند، بر سوار شدن به این مرکب مصمم شدید.

\* وَيَسْلَسَ قِيَادَهَا

و به مقداری که شتر آرام گیرد و افسار آن در اختیار شما قرار گیرد. «سَلَسَ»، به معنی آرامی و روانی و «قِيَادًا»، به معنی افسار است. اشاره به اینکه به مخالفت‌ها هم وقعی نگذاشتید و به دروغ ادعای اجماع کردید.

### \* ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقُدَّتْهَا

و آتش زنه را آوردید و شروع کردید به شعله‌ور کردن آتش؛ یعنی از همان اول سعی کردید این آتش گر بگیرد و پس از آنکه خلافت را در دست گرفتید، آتش گیرانه آن را روشن کردید. حضرت اشاره می‌کند که اول آتش خلافت را روشن کردید و حال دارید آن را باد می‌زنید و شعله‌ور می‌سازید.

### \* وَ تَهْجُونَ جَمْرَتَهَا

و آن آتش را به جاهای دیگر هم سرایت دادید. «جَمْر»، یعنی آتش با هیزم سرخ شده؛ یعنی به سرعت خلیفه تعیین کردید، اما پس از به قدرت رسیدن به سراغ حکمرانی نرفتید، بلکه آتش ظلم اولیه را گسترش داده و فدک را غصب نمودید، بعد به خانه اهل بیت پیغمبر حمله‌ور شده و به بیت آن حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تعرض کردید، چرا این قدر عجله؟!

### ❁ پاسخ به ندای شیطان

### \* وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ

و به ندای شیطان گمراه‌کننده پاسخ مثبت دادید؛ یعنی حرکت شما در سقیفه، یک حرکت شیطانی و از سر هوای نفس بود. شما قدرت طلب و ریاست طلب بودید و از شیطان دنباله‌روی کردید؛ یعنی کار شما به هیچ وجه بر مدار حق طلبی نبوده است.

اگر فرض کنیم مخاطب حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سردمداران سقیفه باشد، منظور از این جمله آن است که سردمداران سقیفه از شیطان تبعیت

کردند و اگر منظور حضرت کسانی که تسلیم خدعه‌ها و توطئه‌های از پیش طراحی شده سردمداران سقیفه شدند و با آن‌ها بیعت کردند، باشد، در این صورت حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ سردمداران سقیفه را به شیطان تشبیه کرده و بیعت‌کنندگان با آن‌ها را اشخاصی می‌داند که به خاطر هوای نفس از آن‌ها اطاعت کرده‌اند. شیطانی بودن این کارها نیز روشن است، زیرا چنین فعلی با کنار گذاشتن احکام و شرایط قرآن صورت گرفته و اصلاً عمل شیطانی یعنی «کنار گذاشتن احکام اسلام و قرآن».

### \* وَإِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ

و شما انوار دین خدا را که روشن بود خاموش کردید. این عبارت معنایی را که در عبارت قبل مطرح کردیم تأیید می‌کند که کار شیطانی شما خاموش کردن نور دین خدا بود؛ یعنی شما معیارهای قرآن و همه آنچه را که فرموده بود کنار گذاشتید و قرآن و سنت هر دو را ساختید. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾، آن‌ها می‌خواهند نور خدا را خاموش سازند.

### \* وَإِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّنْفِيِّ

و سنن پیامبر برگزیده خدا را خاموش کردید. «إِهْمَادٌ» به معنی «خاموش کردن» است؛ یعنی شما مسیر اسلام را تغییر دادید و با غضب خلافت، شروع به از بین بردن انوار دین و آثار پیغمبر کردید. چهره اسلام را کریه و زشت ساختید و الگوی زشتی برای آیندگان ایجاد نمودید. احکام پیغمبر اسلام را که روشنی‌بخش تاریخ بود از بین بردید و بشریت را از آن محروم کردید. خلافت در اسلام بر معیار علم

و تقوی استوار است؛ یعنی داشتن «آگاهی به احکام و موازین الهی» از یک سو و «تقوای عملی» از سوی دیگر. مصداق اعلاى این صفات معصومین علیهم السلام هستند که دارای «عصمت مطلق» می‌باشند. اما شما این معیارهای نورانی را که بر محور «علم به احکام الهی» و «تقوا» بود کنار گذاشتید و معیارهای شیطانی و ساختگی خود را مطرح ساختید، لذا در سقیفه هر معیاری مطرح بود جز معیار «علم» و «تقوی».

### \* تَشْرِبُونَ حَسَوًا فِي ارْتِبَاءٍ

شما به تدریج منفعت خلافت را آشامیدید. در برخی نسخه‌ها «تَسْرُونَ» به معنی «ضد علن» آمده است؛ یعنی در خفا و به تدریج منافع آن را نوشیدید. «رِغْوَه» در ظاهر به کف یا خامه‌ای روی ماست و دوغ جمع می‌شود می‌گویند. کسی که می‌خواهد دیگری را فریب دهد می‌گوید: من می‌خواهم فقط این کف‌های روی دوغ یا شیر را بخورم. لبش را روی لب کاسه می‌گذارد و آرام‌آرام تا ته ظرف را می‌خورد. این عبارت در عرب ضرب‌المثل است؛ یعنی شما در ظاهر عنوان کردید که می‌خواهید مسئله خلافت عقب نیفتد، به اسلام لطمه نخورد و فتنه‌ای برپا نشود و ... اما در باطن جنبشی خزنده داشتید و می‌خواستید خلافت را تا همیشه تاریخ از اهل بیت دور کنید. جریان سقیفه یک توطئه عظیم و عمیق بود. همین است که بعد از «خلیفه‌سازی» بلافاصله به سراغ مسئله «فدک» رفتند. برای اینکه بدانید دلیل سرعت این‌ها در غصب فدک چه بود در اینجا به روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کنم. مفضل نقل می‌کند که امام فرمود: بعد از آنکه سقیفه پایان یافت و بیعت انجام شد، عمر بن خطاب به ابوبکر بن

ابی قحافه گفت خمس و فیه و فدک را از اهل بیت بگیر تا دستشان از امور اقتصادی و مالی کوتاه و خالی شود. وقتی که دست اهل بیت خالی و دست تو پر شود مردم به سراغ تو می آیند. ببینید این همان «سیاست شیطانی» است، یعنی می نشستند نقشه می کشیدند و برنامه ریزی می کردند تا پشتوانه مالی اهل بیت را از آن‌ها بگیرند. معلوم می شود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشید می دانست که «فدک» برای اهل بیت اهمیت دارد و آن‌ها را تأمین می کند. این نسبت به خلافت در آینده، یک پیش بینی سیاسی بود که توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفت، و الا حضرت زهرا علیها السلام که برای یک قطعه زمین نمی آید گریه کند. حضرت زهرا علیها السلام و اهل بیت هر چه داشتند در راه خدا ایثار کردند، اما «فدک» یک مسئله شخصی نبوده، بلکه برای خلافت اهل بیت «جنبه پشتوانه» داشته است. به همین خاطر حضرت علیها السلام تا این حد برای آن پافشاری می کند. بنابراین نقشه آنان در طول تاریخ کوتاه کردن دست اهل بیت از خلافت بوده است، چراکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اسامی ائمه اطهار را به ترتیب بیان کرده بود، حتی در کتب اهل سنت و عامه هم این روایات وجود دارد. این‌ها می خواستند «این مسیر» تحقق پیدا نکند، مسئله آن‌ها تنها علی علیه السلام نبود، بلکه آن‌ها می خواستند همه اهل بیت را کنار بگذارند. بنابراین جریان سقیفه ظاهری داشت و باطنی؛ ظاهرش این بود که مسلمین نباید بدون خلیفه باشند، باید اسلام حفظ شود، اما باطن آن حرکت خزنده‌ای بود برای این که حکومت به حضرت علی علیه السلام و اهل بیت نرسد.

❁ اقدام علیه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

## \* وَ تَمَشُونُ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْخَمْرِ وَ الضَّرَاءِ

به صورت مخفی بر علیه اهل بیت و فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله قدم برمی دارید. این هم تشبیه زیبایی است! یعنی شما در پوشش درختان و در پستی و بلندی‌ها خود را مخفی می‌کنید تا کسی نفهمد که نسبت به اهل بیت هدفی شیطانی دارید، درست مثل کسی که وقتی می‌خواهد در جایی مخفیانه راه برود، خود را پشت درخت‌ها پنهان می‌کند، شما هم خود را زیر پوشش‌هایی ظاهری پنهان کردید تا اغراض فاسده خود را پنهان سازید و به اسلام ضربه‌هایی کاری وارد کنید. معلوم می‌شود امثال حضرت زهرا علیها السلام دقیقاً می‌دانستند این‌ها چه فکری در سر دارند، اما چه می‌توان کرد؟! یک عده شیطان توطئه‌گر یک طرف و یک عده مردم ساده‌لوح در طرف دیگر.

حکایت همان عالم بزرگواری است که وارد دهی شد و وقتی دید شخصی در آنجا ادعاهای ناصحیح دارد، خواست مردم را آگاه کند. آن شخص جاهل، اما حيله‌گر، مردم را در مسجد جمع کرد و به مردم گفت: شما قضاوت کنید! ببینید کدامیک از ما با سوادیم؟ بعد به آن عالم بزرگواری گفت: بنویس مار! آن آقا هم روی تخته نوشت مار. بعد این آدم حيله‌گر شکل یک مار را کشید و به مردم گفت: شما قضاوت کنید کدام یک مار است؟ مردم هم گفتند: این که تو کشیده‌ای مار است. حضرت زهرا علیها السلام هم می‌داند که گروهی از این‌ها دارند بازیگری می‌کنند و گروهی هم فریب خورده‌اند. پس چه باید کرد؟ جز اینکه این مطالب را بگویند تا در تاریخ بشریت ثبت شود و بماند.

## ❁ صبر اهل بیت بر مصیبت‌ها



## \* وَنَصَبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى

ما اهل بیت در مقابل مُدای شما صبر می‌کنیم! «مدی»، یعنی «بریدن کاردها» و «حزّ» به معنی «بریدن و قطعه‌قطعه کردن» است؛ یعنی ما در برابر شما صبر می‌کنیم، مثل کسی که با چاقوهای بزرگ اعضایش را قطعه‌قطعه کنند و به او ضربه بزنند که در این صورت او هم صبر کند. شاید منظور حضرت این است که هر کدام از شما کاردی به دست گرفته‌اید و به جگر ما می‌زنید و ما هم صبر می‌کنیم؛ یعنی ما دقیقاً از اغراض فاسده و سوء استفاده شما از موقعیت به دست آمده خیر داریم، اما برای حفظ و بقای اسلام صبر می‌کنیم.

## \* وَوَحَزَّ السِّنَانِ فِي الْحَشَا

و مثل فرو رفتن سرنیزه در بدن انسان. «وَحَزَّ»، تیر یا نیزه‌ای است که در بدن فرو رود. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ کمال ناراحتی خود را در این عبارت بیان می‌کند و می‌گوید: این زخم‌ها عمق جان را می‌سوزاند. با خواندن این جملات انسان به یاد جملات نهج البلاغه در خطبه ششقیه می‌افتد که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید:

«فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي تَهْبًا»<sup>۱</sup>

یعنی دیدم صبر کردن خردمندانه است پس صبر کردم، در حالی که چشمان مرا خار و خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود و میراثم را

تاراج رفته دیدم.

چقدر این جملات شبیه عبارات حضرت زهرا علیها السلام است! اگر کسی  
بگوید حضرت علی علیه السلام این عبارات را از حضرت زهرا علیها السلام گرفته  
حرف گزافی نزده است.

## بخش پنجم | دادخواهی درباره فدک

\* وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا<sup>۱</sup>

و شما گمان می‌کنید که ما از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارث نمی‌بریم؟

\* أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ  
يُوفُونَ، أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟

آیا شما حکم زمان جاهلیت را انتخاب کرده‌اید؟ در نظر آنان که اهل یقین‌اند چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند؟ آیا شما نمی‌دانید؟  
در اینجا چند مطلب باید ذکر شود، اول؛ آنکه فدک بر طبق آنچه عامّه و خاصّه نقل کرده‌اند منطقه‌ای یهودی‌نشین بوده است. فدک با زور و جنگ فتح نشده بود که مثل غنائم جنگی احکام خاصی داشته باشد. فدک از غنائم جنگی نبود و خود یهودیان بدون درگیری و جنگ این زمین را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دادند، لذا فدک اصلاً جزو فتوحات اسلامی نیست، بلکه از اموال شخصی آن حضرت بوده و مربوط به مسلمانان نمی‌شد.

۱. نسخه دیگر: و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا.

دوم؛ اینکه عامّه و خاصّه نوشته‌اند: وقتی آیه (وَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ)<sup>۱</sup> نازل شد، که حقّ خویشاوندانت را بده! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان حضرت زهرا علیها السلام را خواستند و فدک را تقدیم ایشان کردند. هیچ کس هم این واقعه را انکار نکرد، لذا بعد از رحلت پیغمبر، این زمین کار می‌کردند که پس از غصب فدک، سردمداران سقیفه کارگران حضرت علیها السلام را از فدک بیرون کردند. پس فدک، نَحْلَه یا عطیه و بخششی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به دخترش هدیه کرد و این بخشش براساس آیه شریفه صورت گرفت. بنابراین، بخشش فدک صرفاً براساس عواطف و محبت پدری نبود، بلکه به فرمان الهی انجام شد. حتی خود حضرت زهرا علیها السلام وقتی پس از ایراد این خطبه به منزل برمی‌گردد و با امیرالمؤمنین علی علیه السلام صحبت می‌کند می‌گوید: «هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتِزُّنِي نَحْلَهُ أَبِي»،<sup>۲</sup> یعنی این پسر ابی قحافه است که عطیه پدرم را از من می‌ستاند.

اما چه شد که فدک را با اینکه حضرت علی علیه السلام ام ایمن و بعضی از موالی پیغمبر صلی الله علیه و آله به «عطیه بودن» فدک شهادت دادند، غصب کردند؟ پاسخ این است که پس از سقیفه احساس کردند «فدک» حکم یک «پشتوانه مالی» برای اهل بیت دارد، از طرفی هم نمی‌توانستند آیه قرآن را انکار کنند، پس اول به این متوسّل شدند که گفتند: این ملک پیامبر بوده، اما ایشان آن را بخشش و هبه نکرده است؛ بعد دیدند که اگر این ملک ارث پیامبر باشد، باز هم به حضرت زهرا علیها السلام می‌رسد، زیرا

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه ۲۶

۲. نسخه دیگر: نحیله ابی.

بنابر فرض سردمداران سقیفه و از آنجا که زوجات از زمین مزروعی ارث نمی‌برند، این زمین باید به عنوان ارث به یگانه وارث پیغمبر یعنی حضرت زهرا علیها السلام داده شود. به همین خاطر حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله جعل کردند و گفتند: در حدیث است که: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ وَمَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ»، یعنی ما گروه انبیاء چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه است. پس از جعل این حدیث گفتند: اگر این زمین ملک پیامبر هم بوده باشد، طبق این حدیث به ارث نمی‌رسد، لذا ریختند و کارگرهای حضرت علیها السلام را از فدک بیرون کردند. به همین جهت حضرت زهرا علیها السلام دقیقاً و جزء به جزء همه مسائل را بازگو می‌کند تا هیچ چیز در تاریخ مبهم نماند و مشت این گروه را باز کرده و «جعل حدیث» کردنشان را نشان دهد.

توجه داشته باشید که بحث حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر یک مجادله است؛ یعنی حضرت می‌گوید: به فرض که طبق نظر شما فدک بخشش نباشد پس ارث است، لذا حضرت با قانون ارث با آن‌ها بحث کرده و در ادامه به قوانین ارث در قرآن استدلال می‌کند.

\* بَلَىٰ قَدْ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيَةِ أَنَّىٰ آتَتْهُ

آری برای همه شما مثل خورشید روشن است که من دختر پیغمبر هستم؛ یعنی این را نمی‌توانید انکار کنید که من یگانه وارث او هستم.

\* أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ الْأَغْلَبَ عَلَيَّ إِرْثِي؟

ای مسلمانان! آیا من بر ارثم مغلوب شوم؟

## ❁ روی سخن با ابوبکر

\* يَا بَنُ أَبِي قُحَافَةَ أَفَى كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا ارِثَ أَبِي؟

ای پسر ابی قحافه! آیا در قرآن آمده است که تو از پدرت ارث ببری، ولی من از پدرم ارث نبرم؟

حضرت علیها السلام می فرماید: ما باید احکام و قوانین الهی را از قرآن اخذ کنیم؛ حال آیا قرآن تفاوتی بین من و شما در ارث بردن قائل شده؟ یعنی اگر ملاک کتاب خدا است که فرقی در ارث بردن من و شما قائل نشده است و هر فرزندی از پدر ارث می برد. در اینجا ممکن است ابوبکر بگوید: من بنا بر حدیث پیغمبر عمل کردم. حضرت علیها السلام همین جا پاسخ این حرف ابوبکر را هم می دهد. حضرت علیها السلام به آن حدیث جعلی توجه دارد، لذا ابتدا از نظر قرآنی بحث می کند، اما چون ممکن است آن ها به آن حدیث ساختگی متوسل شوند بلافاصله می فرماید:

\* لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا قَرِيبًا ۱

همانا سخن دروغی را نسبت دادی! «فری»، یعنی دروغ واضح و آشکار؛ یعنی شما آن حدیث جعلی را مطرح کردید.

## ❁ دلایلی از قرآن کریم

\* أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَأَنْبَدْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟

آیا شما عمداً کتاب خدا را ترک کردید و پشت سر انداختید؟ احتمال

هم دارد منظور این باشد که جعل حدیثی که ضدّ قرآن است ناشی از بی شعوری و بی اطلاعی تان نسبت به احکام قرآن می باشد! یعنی یا آیات قرآن را می دانستید آن وقت این حدیث را جعل کرده اید؟ یا اصلاً به آیات توجه نداشتید و این کار را انجام دادید.

**\* إِذْ يَقُولُ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾<sup>۱</sup>**

آنجا که قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث برد؛ یعنی وقتی خدا در قرآن تصریح دارد که «داود از سلیمان ارث برد»، چطور ممکن است پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی برخلاف قرآن بگوید؟

**\* وَقَالَ فِيمَا قَصَّ<sup>۲</sup> مِنْ خَبَرٍ يَحْيَىٰ بِنَ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾<sup>۳</sup>**

و آنچه در داستان یحیی حکایت کرده که زکریا به خداوند گفت: پروردگار من! از جانب خود به من جانشین و ولی که از من ارث ببرد ببخش! «ولی»، کسی است که پشت سر می آید و «ولی میت»، یعنی کسی که از بازماندگان میت است. بدین ترتیب حضرت صلی الله علیه و آله دو نمونه از ارث پیامبران در قرآن را شاهد می آورد و می گوید: پس چرا من که پیغمبرزاده هستم نباید ارث ببرم؟ ضمن آن که قبلاً هم اشاره کرد که از نظر قانون ارث در قرآن فرقی بین من و شما وجود ندارد. از نظر «پیغمبرزاده بودن» و «ارث پیامبران» هم که معلوم شد آن حدیث ساخته شما بوده است.

۱. سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶

۲. در نسخه های دیگر: مع ما اقتصّ، فیما اقتصّ.

۳. سوره مبارکه مریم، آیات ۵ و ۶

سیس حضرت آیه دیگری برای ارث می آورند که در قرآن به طور کلی آمده و کسی از آن استثناء نشده است.

\* وَقَالَ: ﴿أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>

و خویشاوندان بعضی به بعضی دیگر در کتاب خدا سزاوارترند.

\* وَقَالَ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ﴾<sup>۲</sup>

و خداوند شما را سفارش می کند که برای پسران دو سهم دختران را قرار دهید.

\* وَقَالَ: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا لِّوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۳</sup>

و می گوید: انسان همین که نشانه های مرگ را در خود دید اگر چیزی دارد باید برای والدین و خویشاوندان به نیکی وصیت کند، این حقی است بر متقین.

تا اینجا حضرت علیها السلام آیات قرآن را یکی یک قرائت کرده و از آنها نتیجه گرفت که حرف آن گروه در مورد «ارث نبردن از پیامبران» خلاف قرآن است. حضرت به دو دسته از آیات استناد کردند: اول؛ آیات خاصی که مربوط به قانون ارث در میان پیامبران و فرزندانشان می باشد. دوم؛ آیات عامی که بر طبق آن هر کسی از مؤمنین از پدرش ارث می برد. آیه

۱. سوره مبارکه انفال، آیه ۷۵

۲. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۱

۳. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۰



آخر به این اشاره دارد که پیغمبر هم می خواست بر خلاف حدیث جعلی شما به اموال شخصی خود وصیت کند.

## ❁ چه گمان کرده‌اید؟!

حال می فرماید:

\* فَرَعَمْتُمْ أَنْ لَأَحْطُوتَ لِي وَلَا إِرْثَ لِي مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا

شما گمان کردید که من بهره‌ای ندارم و من از پدرم ارث نمی‌برم؟! و یا بین من و پدرم نسبتی وجود ندارد؟! همه از پدرانشان ارث می‌برند الا من؟! همه پیغمبرزاده‌ها ارث می‌برند الا من؟ حضرت عليه السلام آن‌ها را در یک دوراهی قرار می‌دهد. به قول طلبه‌ها یا باید از ناحیه «حکم» وارد شوید یا «موضوع». می‌فرماید: یا باید بگویید این حکم ارث برای من نیست، یا باید بگویید تو فرزند پیغمبر نیستی، راه سومی ندارد. از طرفی همه شما قبول دارید که من دختر پیغمبر هستم، در آیات قرآن هم که استثنایی در مورد حکم ارث وجود ندارد، بلکه صراحتاً می‌فرماید: همه فرزندان، حتی پیغمبرزاده‌ها ارث می‌برند.

\* أَفَحَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةٍ أُخْرِجَ أَبِي مِنْهَا؟!

آیا خداوند آیه‌ای دارد که به شما اختصاص دارد و پدر من از آن استثناء شده؟

یعنی کدام آیه‌ای است که می‌فرماید: شما از پدرانتان ارث می‌برید، اما پدر من نمی‌تواند برای فرزندش ارث بگذارد؟ در اینجا حضرت به

مطلبی دیگر اشاره می‌کند تا آن گروه را رسوا نماید. می‌دانید که در فقه قانونی داریم که می‌گوید: «لَا يَرِثُ الْكَافِرُ مِنَ الْمُسْلِمِ»، یعنی فرزند اگر کافر باشد از پدر مسلمان ارث نمی‌برد. حضرت می‌فرماید:

\* أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَوَارِثَانِ؟

آیا می‌گویید که اگر دو نفر از دو دین بودند از یکدیگر ارث نمی‌برند؛ این مطلب را من هم قبول دارم اما:

\* أَوْلَسْتُ أَنَا وَآبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟

مگر من و پدرم از یک دین نیستیم؟  
یعنی آیا شما مرا مسلمان نمی‌دانید؟ ببینید حضرت زهرا چقدر استدلالی بحث می‌کند! فرمود: قرآن که ارث را برای همه مطرح کرده است، نسبت من هم که با پیغمبر ثابت و روشن است، فقط یک راه دارید، آن هم اینکه بگویید: تو مسلمان نیستی.

حضرت استدلال خویش را ادامه می‌دهد:

\* أَمْ أَنْتُمْ أَغْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟

آیا شما نسبت به عام و خاص قرآن، از پدر و پسرعمویم داناتر هستید؟ یعنی مگر بر آیات روشن قرآن در مورد ارث، تخصیص یا استثنایی وارد شده که شما خبر دارید اما پیغمبر خدا و پسرعمویم علی علیه السلام از آن خبر ندارند. حضرت با اشاره به آن حدیث مجعول می‌فرماید: آیا با آن حدیث به قرآن تخصیص خورده است و شما از آن خبر دارید ولی پدر و پسرعموی من علی علیه السلام از آن تخصیص خبر ندارد؟

در اینجا حضرت بالملازمه مطلب دیگری را هم مطرح می‌کند و آن «اعلم بودن» علی علیه السلام نسبت به بقیه مردم در مورد قرآن است. چون بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ کس منکر اعلمیت علی علیه السلام نبود. هیچ کس منکر این نبود که علی علیه السلام از نظر علمی چیزی از پیغمبر کم ندارد. در این عبارت، حضرت باز «ابن عم» را در علم به قرآن به «پدر» عطف می‌کند.

## ❁ دیدار به قیامت

❁ فِدُونِكُمْ مَخْطُومَةٌ مَرْحُورَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ

اکنون ای ابن ابی قحافه! این فدک را در حالی که افسار و جهاز او آماده است بگیر تا در روز حشر تو را ملاقات کند. «خطام»، به معنی «افسار» و «مَرْحُورَةٌ»، به معنی «جهاز شده» است. حضرت علیه السلام فدک را به شتری که برای سوار شدن مهیا است تشبیه کرده‌اند. شاید هم اشاره به این باشد که اگر فدک در دستت نباشد نمی‌توانی بر مرکب حکومت سوار شوی؛ یعنی بیا این را بگیر و بر خر مرادت سوار شو.

در ضمن به این هم اشاره دارد که من، روی فدک کار کرده‌ام و آن را به بهره‌برداری اقتصادی رسانده‌ام، حال آن را بگیر و برو تا روز قیامت برسد. بالاخره قیامتی که در کار هست.

❁ فَنِعْمَ الْحَكَمَ اللَّهُ وَالرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ

خداوند داور خوبی است و پیغمبر هم رهبر خوب ما در قیامت است و قیامت هم خوب وعده‌گاهی می‌باشد؛ یعنی درست است که فعلاً توانستی

رهبری امت را غصب کنی، اما در قیامت که دیگر تو رهبر نیستی، بلکه رهبر واقعی پیغمبر است. اگر «وَالْغَرِيمُ» باشد، یعنی طلب‌کننده او است. در قیامت دیگر من طرف تو نیستم، بلکه پیغمبر طرف تو است. وقتی از تو می‌پرسد چرا عطیه مرا به زور گرفتی؟ چرا آنچه من بخشیده بودم غصب کردی؟ باید به او پاسخ دهی. پس قرار ما به قیامت، به حکومت الهی و مطالبه پیغمبر، طرف دعوی هم او است.

\* وَعِنْدَ السَّاعَةِ مَا تُحْسِرُونَ [یا] (يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ)

و هنگام قیامت است که زیان‌کارها و ضعشان آشکار می‌شود، یا زیان‌رندگان راه باطل روشن می‌شود؛ یعنی کجروان در قیامت زیانکارانند.

\* وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ

و دیگر در آن روز اظهار پشیمانی سودی برای شما ندارد، یعنی روزی می‌آید که پشیمان می‌شوی، اما راه برگشت دیگر بسته است.

\* ﴿وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ﴾<sup>۱</sup> ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مِنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ

يُخْزِيهِ﴾<sup>۲</sup>

و برای هر خبری وعده‌گاهی است و بزودی خواهید فهمید که بر چه کسی عذاب خوارکننده نازل می‌شود.

از این سخنان معلوم می‌شود که گویا حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ نسبت به اعتقاد آن‌ها به قیامت هم شک داشته و در این عبارت از آیات مختلف سوره انعام و سوره هود استفاده می‌کند. آیات سوره هود به قوم نوح اشاره

۱. سوره مبارکه انعام، آیه ۶۷

۲. سوره مبارکه هود، آیات ۲۹ و ۴۰

دارد که در طوفان عذاب الهی غرق شده و دچار عذاب دنیوی هم گردیدند. برخی از مفسّرین می‌گویند: چه بسا منظور حضرت علیه السلام این باشد که بدانید، همان‌طور که در قیامت عذاب خواهید دید، از نظر دنیوی هم عزّت شما از بین خواهد رفت. در این عبارت خطاب حضرت جمع است. بر خلاف جملات قبلی که خطاب ایشان به شخص ابن ابی قحافه بود، اما در اینجا همه را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: بزودی خواهید فهمید که چه کسی عذابی خوارکننده خواهد دید.

این اشاره به ذلّتی است که در طول تاریخ بر سر مسلمین آمد. این ذلّتی که امروز بیش از یک میلیارد مسلمان در دنیا توسری‌خور هستند، نتیجه همان اعمال شیطانی است که بر اساس آن مسیر اسلام را منحرف کردند. این هم از معجزات حضرت زهرا علیها السلام است که به این خوبی آینده را پیش‌بینی کرده است.

\* ﴿وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ \*

و بزودی می‌فهمید که بر چه کسی عذاب پایدار حلول می‌کند؛ یعنی تازهِ عذاب پایدار و دائمی‌تان در قیامت نازل می‌شود.



## بخش ششم | اعتراض به سکوت دیگران

### ❁ روی سخن با انصار

\* ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ: يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ وَ  
أَعْضَادَ الْمَلَّةِ

سپس حضرت نگاهشان را به طرف انصار انداختند و فرمودند: ای جماعت جوانمردان! یا ای باقیمانده و بازمانده گذشتگان! و ای بازوان دین و شریعت! تعبیر «بازوان شریعت»، یعنی این انصار بودند که اسلام را یاری دادند. این عبارت نشان می‌دهد که در مسجد، انصار در قسمتی جدا از مهاجرین و دیگران نشسته بودند، چون سردمداران سقیفه و غاصبان خلافت از مهاجرین بودند نه انصار. لذا حضرت عليها السلام حساب انصار را از مهاجرین جدا می‌کند. البته انصار هم مقصّر بودند، اما آن جرم بزرگ متوجه مهاجران است، زیرا سردمداران غصب خلافت و فدک از مهاجرین بودند، نه از انصار.

## \* وَ حَصَنَةَ الْإِسْلَامِ \*

و شمایی که از اسلام محافظت می کردید. اگر «حِصْنَه» باشد، یعنی شما «حافظ اسلام» بودید و اگر «حَصْنَه» باشد، یعنی «یاری دهنده اسلام» بودید. حضرت به زمانی اشاره دارد که وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه مهاجرت کرد، انصار از وی حمایت کردند و به همین خاطر اسلام گسترش یافت. چه بسا اشاره به این باشد که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیکره اسلام بود و شما او را پناه دادید و حفظ کردید.

## \* مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي؟ \*

پس چه شده که در شما نسبت به حقّ خودم سستی می بینم؟

## \* وَالسَّيِّئَةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟ \*

و آیا در این ظلمی که به من شده خوابتان برده؟ آیا چرتان گرفته است؟ آیا خوابیده اید؟

## \* أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبِي يَقُولُ: الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ

آیا پدرم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند که احترام هر شخص را با احترام به فرزندان حفظ می کنند؟ آیا فرمودند احترام به فرزند احترام به پدر است؟

## \* سَرُّعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةَ

اما چه زود حادثه آفریدید و چه زود چربی های از بینی های شما خارج شد، دقت کنید! اینجا کنایه است. حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ به انصار می فرماید: شما



دست روی دست گذاشتید و تماشاگر شدید. به تعبیری عملاً آنچه واقع شد را پذیرفتید، در حالی که شما سوابقتان خوب بود و در گسترش اسلام نقش داشتید. پس از دو حال خارج نیست، یا از آن مسیری که در آن حرکت می‌کردید به کلی منحرف شده‌اید و صد و هشتاد درجه تغییر مسیر داده‌اید و دیگر از حقّ حمایت و حفاظت نمی‌کنید، یا این که نیروی‌تان را از دست داده‌اید، یعنی می‌خواهید از حقّ حمایت کنید اما نمی‌توانید، یعنی مشی شما هنوز عوض نشده اما قدرت و توانایی دفاع از حقّ را از دست داده‌اید. حضرت علیه السلام چقدر زیبا بیان کردند! در عرب ضرب المثلی است که می‌گوید: کسی بزی لاغر اندام داشته که دائماً آب از دماغش بیرون می‌آمده. دیگران راجع به این بز می‌گفتند: این چربی‌های این حیوان است که از دماغش بیرون می‌آید و بعد هم آرام آرام می‌میرد، یعنی جانش از دماغش بیرون می‌آید. حضرت علیه السلام به انصار می‌گوید: آیا شما هم مثل کسی شده‌اید که دارد جانش را آرام آرام از دست می‌دهد؟

**\* وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أُحَاوِلَ وَ قُوَّةٌ مَا أُطْلُبُ وَ أَزَاوِلُ**

و حال آن که شما به آنچه من از شما می‌خواهم توانایی دارید و توانایی شما از بین نرفته است. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در اینجا حضرت علیه السلام در واقع انصار را به قیام علیه ظلم دعوت می‌کند، آن هم به صراحت، زیرا می‌گوید: شما حرکت کنید، شما نیرو دارید، دست روی دست نگذارید و بر علیه ظلم اقدام کنید! اگر حضرت علی علیه السلام می‌خواست تنها حرکت کند یک داماد بود و بعدش هم آن آثار سوء پیش

می‌آمد، اما حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ برای اینکه برخی نگویند: اگر حق بود چرا دختر پیغمبر ساکت نشسته است، این چنین وارد صحنه شده و ضمن تبیین حق، انصار را به قیام علیه ظلم و حمایت از حق دعوت می‌کند. این حرکت حضرت تا قیامت در تاریخ بشریت ثبت می‌شود.

حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ هر راه عقلایی را مطرح کردند؛ یعنی اگر همگان قیام می‌کردند دیگر ضرر و زبانی برای اسلام در بر نداشت. ضمناً این، خود اتمام حجت است که اگر بگویند: چرا از انصار حمایت نخواستند؟ در پاسخ خواهیم گفت: حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ از انصار طلب قیام کرد، اما آن‌ها اقدامی نکردند.

## ❁ ضایعه رحلت پیغمبر و فاجعه بی‌حرمتی به او

\* اَتَقُولُونَ مَا تُمْحَدُّونَ وَالرَّسُولُ

آیا می‌گویید: پیغمبر مُرد و تمام شد؟ یعنی آیا از نظر شما حرکت علیه ظلم و حمایت از حق فقط تا زمان حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است و دیگر وظیفه‌ای ندارید؟

\* فَحَطْبٌ جَلِيلٌ، اِسْتَوْسَعَ وَهِيَهُ اِوَّاسْتَهَرَ فِتْنُهُ وَاَنْفَقَ رَهْتَهُ

آری رحلت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مصیبت بزرگی بود که سستی یا شکاف پهناوری بر اثر این مصیبت به وجود آمد و آن همبستگی را از بین برد، یعنی تا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زنده بود مسلمین ید واحد بودند. مردم همبستگی داشتند اما همین که او رحلت کرد در میان آن‌ها شکاف افتاد و آن اتحاد

و همبستگی در میانشان از بین رفت. به همین خاطر مسلمین در طول تاریخ آسیب پذیر شدند و شکاف‌های وسیع مسلمین را به فرقه‌های مختلف تقسیم کرد. این هم از معجزات حضرت ﷺ است که می‌فرماید: جریان سقیفه و انحراف رهبری و امامت و دور کردن اهل بیت از خلافت، سرآغاز تشتت و گروه‌بندی‌ها شد و روزی خواهد رسید که شاخه‌های فراوانی در بین مسلمین پیدا می‌شود در حالی که همه آن‌ها می‌گویند: ما مسلمانیم.

\* وَأُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ وَكُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ<sup>۱</sup>

و زمین به واسطه رحلت پیامبر تاریخ شد و خورشید و ماه رو به تاریکی نهادند. این عبارت کنایه از آن است که حضرت رسول تا زنده بود می‌درخشید و عالم خاکی به نور او روشن بود.

\* وَأَكْدَتِ الْأُمُلُ

و آرزوها به ناامیدی کشیده شد. منظور این نیست که حضرت آرزوهایی داشت که به آن‌ها نرسید، بلکه منظور این است که رجاء و امید این بود که اسلام عالم‌گیر شود، اما این آرزوها با رحلت پیامبر اکرم ﷺ و عملکرد زشت شما از بین رفت.

\* وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ

و کوه‌ها همه خاشع شدند. در این عبارت دو احتمال وجود دارد، اول؛ اینکه در اثر مصیبت رحلت رسول اکرم ﷺ خاشع شدند، دوم؛ اینکه کوه‌ها از حرکت زشتی که شما انجام دادید می‌خواستند از جای خود کنده شوند.

۱. در نسخه دیگر: وکسفت النجوم و انتثرت النجوم.

## \* وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ \*

و حریم پیامبر ضایع شد؛ یعنی شما حرمت پیغمبر را شکستید. هیچ کس جرأت نداشت به حریم رسول اکرم صلی الله علیه و آله تعدی کند، اما شما حرمت شکنی کردید و این حرمت شکنی باب شد و ادامه پیدا کرد.

## \* وَأَذِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ \*

و حرمت پیغمبر را هنگام مرگش زایل کردید و از بین بردید. به نظر من می‌رسد در این عبارت به دو واقعه اشاره شده است، اول؛ آنکه وقتی پیغمبر در بستر مرگ بود و شما دور او جمع شدید، فرمود: بروید کاغذ بیاورید تا چیزی بگویم و بنویسید که هیچ‌گاه به گمراهی نیفتید، اما شما سردمداران سقیفه گفتید: «الرَّجُلَ لِيَحْجُرَ». نعوذ بالله! گفتید: این سخن قابل قبول نیست و با گفتن این جمله احترام پیغمبرتان را زایل کردید و دوم؛ آنکه هنوز جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین بود که آمدید درب خانه دخترش را آتش زدید و حرمت پیغمبر را شکستید!

## ❁ اشاره قرآن به رحلت پیغمبر

\* قَتَلَكَ وَاللَّهُ التَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى لَامِثُهَا نَازِلَةٌ  
وَلَا بَاقِيَّةَ عَاجِلَةً

به خدا قسم! مثل این حادثه‌ها، پیشامدهای بزرگی بود که هیچ مصیبتی مانند او نیست و هیچ نظیری نداشت.

\* أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ فِي مُمَسَاكُمُ وَ

## مُضَبِّحِكُمْ هِتَافًا وَ صُرَاخًا وَ تِلَاوَةً وَ اِلْحَانًا

این مصیبت را کتاب خداوند «جل ثنائیه» در آستانه خانه‌های شما و در شامگاهان و صبحگاهان خبر داده بود، آن هم با صدای بلند. با ندا و فریاد و خواندن یعنی با تلاوت و با نغمه؛ یعنی هر کس قرآن را به یک نحو در شبانه‌روز می‌خواند و از مضامین آن اطلاع دارد که یک مضمون آن هم رحلت پیغمبر اکرم ﷺ است. حضرت در این عبارت اشاره دارد که رحلت پیامبر ﷺ امری غیر مترقبه نبود که بگویند: این حادثه برای ما غیر قابل پیش‌بینی بود، پس می‌دانستید که پیغمبر وفات می‌کند.

## \* وَ لَقَبْنَاهُ مَا حَلَّتْ بِانْبِيَاءِ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ

و قرآن خبر داده از آنچه که به انبیاء الهی و فرستادگان خداوند در گذشته رسیده.

یعنی، مگر این نبود که انبیاء آمدند و به وظیفه و رسالت خود عمل کردند و رفتند؟ حضرت بعداً آیه مورد استناد خود را نیز قرائت می‌کند. به هر حال وقتی رحلت پیغمبر امری قابل پیش‌بینی بود پس قطعاً باید کسی در رأس حکومت جایگزین وی شود.

## \* حُكْمٌ فَضْلٌ وَ قِضَاءٌ حَتْمٌ

این مرگ برای همه، حکم قطعی و قضای الهی است.

## ❁ بازگشت امت به جاهلیت

\* ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

یعنی خداوند می فرماید: محمد نیست مگر رسول خدا که قبل از او هم پیامبرانی آمدند، حال اگر این پیغمبر رحلت کند یا کشته شود شما عقب گرد می کنید؟ به هر حال همه پیامبران قبلی هم وفات کردند و این مرگ یک حکم الهی و قضای حتمی است.

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ وَجْهِ رَبِّكَ﴾<sup>۲</sup>

همه می میرند و فقط خداوند است که باقی می ماند، پس همه شما می دانستید که پیغمبر هم مانند بقیه می میرد، چون هر روز آیه های قرآن در برابر شما بود. پس قطعاً در این فکر هم بوده اید که کسی باید پس از وی زمام امور را به دست گیرد. به نظر من حضرت از این آیه استفاده می کند که پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گروهی به فقهرا برمی گردند و به رسوم جاهلیت عرب قبل از اسلام رجوع می کنند، زیرا آیه به صورت سؤال می گوید: «إِنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» حضرت می فرماید: آیا شما مرتجع می شوید و به جاهلیت برمی گردید؟ این مسأله «عقب گرد» در قرآن، نهج البلاغه و در روایات

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۴۴

۲. سوره مبارکه رحمن، آیات ۲۶ و ۲۷

خاصه و حتی روایات عامه هم آمده است، چنانچه در کنز العمال و صحیح بخاری از پیغمبر نقل شده است که فرمودند: وقتی من وفات کنم عده‌ای از شما به همان عادت جاهلیت خود عقب‌گرد می‌کنند. در خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه آمده است:

«حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ»

وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبض روح شد، عده‌ای به فقرا برگشتند،

«وَاغَالَتْهُمُ السُّبُلُ»

و آن راه‌ها ایشان را به هلاکت انداخت،

«وَاتَكَلَّوْا عَلَى الْوَلَائِحِ»

و آن‌ها بر آراء نادرست اعتماد کردند. در روایات دیگر هم دارد که: «إِذَا رَتَدَ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ الْإِثْلَاقُ»<sup>۱</sup> و در بعضی نسخه‌ها آمده است: «إِذَا رَتَدَ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ الْإِارِعُ»؛ یعنی بعد از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم غیر از سه نفر یا به نقلی چهار نفر همه مرتد شدند.

در کنز العمال هم روایتی است که به چند صورت از عامه نقل شده و خلاصه آن چنین است که: روز قیامت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌بیند عده‌ای از اصحابشان را به سمت شمال یعنی به طرف جهنم می‌برند، دست‌به‌دعا برداشته می‌فرمایند:

«يَا رَبِّ أَصِحَّابِي»

خدایا این اصحاب من را نجات بده! این‌ها را دارند به جهنم می‌برند!  
در روایت دیگری نقل می‌کند که:

«فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي»

یعنی عرض می‌کند ای خدا امت مرا چرا به جهنم می‌برند؟ به پیغمبر خطاب می‌شود که:

«فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُخِذْتُمْ بِعُدُوكَ»

تو نمی‌دانی این‌ها بعد از تو چه کردند و چه حادثه‌ای آفریدند،

«مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ»

این‌ها به دوران جاهلیتشان برگشتند.

در یک روایت دیگر هم دارد که پیغمبر در پاسخ می‌گوید:

«كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ»

خدایا! من تا وقتی که در بین این‌ها قرار داشتم، گواه اینان بودم، ولی وقتی مرا از دنیا بردی دیگر تو بر رفتار آن‌ها ناظر و مراقب بودی؛ یعنی تا زمانی که من در میانشان قرار داشتم گواه بر آن‌ها بودم و بعد از آن دیگر خودت می‌دانی که چه کردند.

در روایتی در صحیح بخاری آمده است که پیغمبر می‌فرماید:

«إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ»

در قیامت من منتظرم که چه کسی بر من وارد می‌شود،

«فَوَاللَّهِ لَيَسْتَطِعَنَّ دُونِي رِجَالٌ فَلَأَقُولَنَّ أَيُّ رَبِّ مَنِّي وَمِنْ أُمَّتِي،  
فَيَقُولُ»



اما به خدا سوگند می بینم که مانع از آمدن عده ای می شوند! آنجا من به خدا عرض می کنم: این ها از من و امت من هستند، پس به من می گوید:

«إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بِعَدِّكَ مَا زَالُوا يُرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ»

تو نبودی که به ظاهر بینی این ها بعد از تو چه کردند، آن ها به دوران جاهلیتشان عقب گرد کردند. دقت کنید! این روایت را خود عامه نقل می کنند. نظیر این معنا در روایات بسیار است. به هر حال حضرت در همین عبارت اخیر به آیه دیگری از قرآن هم استشهاد می کنند:

\* ﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهَ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

اما بدانید با عقب گرد کردن و برگشتن برخی به جاهلیت گذشته ضربه ای به خدا نمی رسد و جزای خدا برای آن ها است که پا برجا مانند و شاکر بودند. یعنی گمان نشود با عقب نشینی بعضی، به خدا لطمه می خورد، نه! این ضربه ای به خود آن ها است و زیان این هم به خود آن ها خواهد رسید.

## ❁ چرا کاری نمی کنید؟! \* أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةَ

ای فرزندان قیله! گفته می شود «قیله» نام زنی بوده است که «اوس و خزرج»، یعنی گروه هایی که انصار از آن ها تشکیل شده بود، از فرزندان او هستند. به نظر من اینجا حضرت ﷺ خواسته آن ها را نکوهش کند و بگوید:

شما کسانی هستید که خود استقلال فکری ندارید و در حوادث، راه گریز را پیش می‌گیرید. گویی حضرت فاطمه علیها السلام به اصطلاح امروزی به آن‌ها می‌گوید: شما بچه‌ننه هستید! یعنی هنوز کودکید و از خود استقلال ندارید!

\* **الْهَضْمُ تَرَاثُ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مَنِّي وَمَسْمَعٍ وَمُنْدَى وَمَجْمَعٍ**

آیا من از میراث پدرم خرد شوم در حالی که شما مرا می‌بینید و صدای مرا می‌شنوید و من صدای شما را می‌شنوم و همگی در یک اجتماع هستیم. حضرت علیها السلام در اینجا تمام راه‌های عذر آنان را می‌بندد و می‌گوید: نمی‌توانید بعداً بگویید: ما نبودیم! چرا که هستید و مرا هم می‌بینید که مورد ظلم قرار گرفته‌ام، من هم شما را می‌بینم، صدای همدیگر را می‌شنویم، من هم که دارم می‌گویم و از شما تقاضای قیام و حمایت از حق می‌کنم، پس دیگر عذری ندارید. شما ندای مظلومیت مرا می‌شنوید؛ یعنی اگر دور بودید و یکدیگر را نمی‌دیدیم و صدای هم را نمی‌شنیدیم عذر داشتید ولی حال این طور نیست و هیچ عذری ندارید.

\* **تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ وَتَشْمَلُكُمْ الْخَبْرَةُ**

همه شما زیر پوشش دعوت من بودید و همگی از خبرها آگاه شدید؛ یعنی ندای من به همه شما می‌رسد و عذری ندارید و نمی‌توانید ادعا کنید که جریان را نمی‌دانید. اشاره حضرت علیها السلام به این است که مگر من و شوهرم بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راه نیفتادیم شبانه در خانه همه شما و مگر از شما درخواست نکردیم؟ مگر اصرار نکردیم؟ ببینید! اینجا معلوم می‌شود حضرت قبلاً هم این‌ها را دعوت کرده است.

### \* أَنْتُمْ ذُو عَدَدٍ وَ الْعُدَّةِ وَ الْآدَاءِ وَ الْقُوَّةِ

و این در حالی است که شما نیروی انسانی و ابزار و توان هم دارید. در هر مبارزه‌ای به حسب ظاهر دو چیز لازم است: یکی نیروی انسانی و دیگری تجهیزات و وسائل مبارزه. حضرت علیه السلام می‌فرماید: شما که هر دوی این‌ها را در اختیار دارید!

### \* وَ عِنْدَكُمْ السِّلَاحُ وَ الْجِنَّةُ

و سلاح و سپر هم نزد شما موجود است. البته می‌توان در اینجا سلاح و سپر معمولی را تصور کرد، یا هر آنچه برای مبارزه و دفاع از خود لازم است؛ یعنی از هر نظر مجهز هستید.

### \* تُوَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ وَ تَأْتِيكُمْ الصَّرَخَةُ فَلَا تُغَيِّبُونَ

مکرراً دعوت من به شما می‌رسد، اما پاسخ نمی‌گویید! صدای فریاد و استغاثه من به شما می‌رسد، ولی جواب نمی‌دهید! توجه کنید! گاهی کسی دیگران را به طور عادی صدا می‌زند، اما گاه با یک حالت ناله و سوختن. صدا زدن با ناله و تضرع را «استغاثه» می‌گویند. حضرت علیه السلام می‌فرماید: من این چنین به سراغ خانه‌هایتان آمدم و تقاضای کمک کردم، اما شما پاسخ ندادید!

### ❁ سابقه همراهی انصار با پیغمبر

\* وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ وَ نُحْبَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْخَبْتِ وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرْتِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ

و شما که به جنگ آوری و خیر و صلاح معروف هستید و آن نخبه‌هایی بودید که انتخاب شدید، شما مردمان خیری هستید که برای ما اهل بیت انتخاب شدید، شما همان کسانی هستید که با عرب جنگیدید، سختی‌ها و مشقت‌ها را تحمل کردید و با گروه‌های مختلف و با افراد بی‌منطق مبارزه نمودید. اشاره به این است که انصار نسبت به دیگران امتیازی داشتند، چون آن‌ها از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت حمایت کرده بودند.

\* **فَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكُفَّ وَ التَّعَبَ نَاطِحَتُمُ الْأُمَّمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ**

حضرت در این عبارات به سوابق انصار اشاره می‌کند و می‌گوید: شما برای دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و دین خدا مبارزه‌ها کردید، با سران عرب جنگیدید و سختی‌ها و رنج‌ها را تحمل کردید و با ملت‌ها و افراد «بُهَم» مبارزه نمودید. «بُهَم» به تعبیر من یعنی آدمی که عقل ندارد و بی‌منطق است.

\* **لَا تَبْرُحُ وَ تَبْرُحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ**

ما و شما که زایل نشده‌ایم، ما و شما چنان بودیم که ما امر می‌کردیم و شما هم اجابت و عمل می‌کردید.

\* **حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ**

تا اینکه به وسیله ما چرخ اسلام به گردش درآمد، یعنی دین حق پیروز شد.

\* **وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ**

و برکات روزگار مثل شیر خوردنی جریان پیدا کرد و زیاد شد؛ یعنی

اسلام موجب بهره‌برداری شما گردید. حضرت می‌خواهد بگوید: آیا این‌ها غیر از نتایج رهبری پدر و جنگاوری شوهر من بود؟ همه این نعمت‌ها از ناحیه ما بوده است.

**\* وَخَصَعْتُ نُعْرَةَ الشِّرْكِ ﴿﴾ يَا نُعْرَةَ الشِّرْكِ ﴿﴾**

و بینی شرک؛ یا سینه شرک، به خاک مالیده شد و به ذلت درآمد.

**\* وَسَكَتَتْ فُورَةُ الْإِفْكِ وَهَدَّاتُ دَعْوَةِ الْهَرَجِ وَاسْتَوْسَقَ**

**نِظَامُ الدِّينِ**

و طغیان فریب و دروغ ساکت شد و آتش‌های کفر خاموش گردید. موج فتنه آرام گرفت و نظام حکومت الهی برقرار شد. همه این‌ها به واسطه ما اهل بیت بود. اشاره به این که حکومت به دست پدر و شوهرم بر پا گردید.

**❁ چرا متحیرید؟! ❁**

**\* فَأَنْتِي جُرْتُمْ (يا حُرْتُمْ) بَعْدَ الْبَيَانِ**

بعد از همه این‌ها حال چه شد که مجرم هستید؟! یعنی بعد از این که حق روشن شد چرا این همه جرم می‌کنید؟! یا چرا متحیرید؟ یعنی از چه چیز متحیر شده‌اید؟ اسلام با تلاش‌های پیغمبر ﷺ و تحمل سختی‌ها توسط علی عليه السلام استقرار یافت، شما هم که حامی آن بودید، حال پیغمبر ﷺ وفات کرده است، پس چه شد که شما دست از حکم الهی و حمایت از حق برداشتید؟ در مورد این که دلیل این عقب‌نشینی انصار چه بود می‌توان در یک کلمه گفت: فقط «راحت طلبی» و «حب نفس». بنابراین، دقت کنید! نکند ما هم در یک مرتبه مصداق فرمایشات حضرت زهرا عليها السلام باشیم؟ زیرا

آنچه حضرت می‌فرماید، فقط به آن گروه اختصاص ندارد. نکند ما هم گاه حالی به‌حالی شویم و پایداری و استقامت خود را از دست بدهیم! همین که کمی از آرامش و رفاه جانی و مالی ما ساییده شود، دست از حق و حقیقت برداریم و به سراغ راحت‌طلبی برویم! آیا ما حاضریم برای اسلام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، زهرا علیها السلام و... بایستیم و مقاومت کنیم؟ یا به محض اینکه ذره‌ای به امور مادی و شکمی مان لطمه بخورد همه چیز یادمان می‌رود؟ آیا حاضریم کمی به شهوت و رفاه و امور دنیوی مان لطمه بخورد، اما در راه دفاع از نظام حکومت اسلامی ایستادگی کنیم؟ گروهی که در آن مجلس به عنوان مخاطب حضرت علیها السلام حضور داشتند، به حکومت اسلامی حقیقی پشت کرده بودند، آن هم برای لطمه نخوردن به منافع شخصی و رفاه دنیوی. به هر حال هر یک از ما باید ببیند بيشد که وضعیت چگونه است و تا چه حد مصداق فرمایشات حضرت علیها السلام خواهد بود.

\* وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَنَكَضْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ وَأَشْرَكْتُمْ  
بَعْدَ الْإِيمَانِ

و شما بعد از اعلان حق آن را پنهان کردید و بعد از اقدام، به گذشته خود رجوع نمودید و بعد از ایمان آوردنتان مشرک شدید. حضرت همچنان به مسأله عقب‌نشینی انصار از حق اشاره می‌کند و می‌گوید: شما که قبلاً به طور علنی خلافت علی علیه السلام را در غدیر پذیرفته بودید و با او بیعت کردید، پس چرا الآن پنهان‌کاری می‌کنید و می‌پوشانید؟ چرا بعد از ایمان، دوباره مشرک شدید؟

در مورد «شُرک» لازم است توضیحی داده شود. در معارف اسلامی

یک اصل عقلی داریم که انسان سلطهٔ هیچ موجودی غیر از خدا را نباید بپذیرد، یعنی فقط باید مطیع خداوند باشد، چرا که او خالق انسان می‌باشد. این یک قانون و اصل عقلی است که چون خداوند بر انسان مالکیت حقیقیه دارد، انسان باید صرفاً مطیع او باشد. حال اگر خداوند به انسان امر کرد که از شخص خاصی اطاعت کن، باید از آن شخص اطاعت کند، اما در واقع اطاعت از این شخص، اطاعت از خدا و امر او است، نه اطاعت از شخص. لذا در مورد اطاعت از انبیاء و اولیاء می‌گوییم: اطاعت انسان از اینان همان اطاعت از خدا است و بس.

\* مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

هر که از شما انبیاء و اولیاء اطاعت کند، همانا از خداوند اطاعت کرده است.

حال اگر انسان در اطاعت مطیع خدا باشد، نام آن را «توحید در اطاعت» می‌گذاریم، یعنی «توحید در سلطه‌پذیری». همان‌طور که توحید در ذات و صفات و عبادت هم داریم. حال در «توحید در اطاعت» اگر انسان خود را در سلطهٔ غیر خدا و سلطهٔ غیر آن کسی که خدا به اطاعت او امر کرده قرار دهد، «مشرک» است، به این معنا که «شُرک در اطاعت» دارد. این شرک در ذات و صفات نیست، بلکه معنای خاصی از شرک است که به آن «شرک در اطاعت» می‌گویند. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌فرماید: شما در غدیر خم به امر الهی سلطه و ولایت و خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پذیرفتید. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم از ناحیهٔ خداوند مأمور بود که شما را رهبری کند و شما هم موظف

بودید که به حکم ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾<sup>۱</sup> از او اطاعت کنید. بعد خداوند به پیغمبر ﷺ فرمود که علی عَلِيٌّ را معرفی کن تا بعد از تو، از او اطاعت کنند. او در غدیر خم علی عَلِيٌّ را معرفی کرد و شما هم پذیرفتید. حال چون عهد خود را شکستید پس دچار «شُرک در اطاعت» خدا شده‌اید. این همان معنای «أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ» است، نه آن شرک اصطلاحی که معمولاً همراه با کفر مطرح می‌شود.

و عبارت بعد حضرت نیز اشاره به همین معنا دارد:

\* **يُؤْسَأُ لِقَوْمٍ نَكُّوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ**

بدا به حال گروهی که پیمان‌ها یا قسم‌های خود را شکستند پس از آنکه پیمان بسته بودند!

\* **وَهُمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ**

تصمیم گرفتند که پیغمبر را از مدینه بیرون کنند و اینان توطئه را علیه شما آغاز کردند.

❁ **چرا با غاصبان خلافت نمی‌جنگید؟!**

\* ﴿الْأَنْفَالُونَ... أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ

**كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** ﴿۲﴾

آیا از آن‌ها می‌ترسید؟ حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیمناک شوید، اگر مؤمن باشید!

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۲

۲. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۳



این عبارت حضرت عیناً آیه قرآن کریم است. حضرت به خوبی مسئله «خیانت یهود» را بر جریان سقیفه تطبیق می‌دهند و این «خیانت سردمداران سقیفه» را نظیر همان خیانت اهل یهود مدینه می‌دانند. یهود می‌خواستند پیغمبر را از مدینه بیرون کنند؛ این‌ها هم می‌خواهند پیغمبر را از صحنه خارج کنند، بحث شخص حضرت علی علیه السلام و شوهر من نیست، بحث عدم اطاعت از کسی است که پیغمبر او را از ناحیه خدا برای خلافت معرفی کرده بود. پس علی علیه السلام را از خلافت دور کردن در واقع حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از صحنه خارج کردن است.

## ❁ علت اصلی سکوت حاضران

\* أَلَا وَقَدْ أَرَىٰ أَنْ قَدْ أَخَذْتُمْ إِلَيَّ الْخَفْضِ

همانا می‌بینم که شما در راحت طلبی و خوشگذرانی فرو رفته‌اید! یعنی حالت روحی شما عوض شده و رفاه طلب شده‌اید. حضرت علیه السلام در اینجا به آن مسئله اصلی که باعث عقب‌نشینی این گروه شده اشاره می‌کند؛ یعنی شما جنگاوران مسیر را عوض کردید و حالتان تغییر یافته است، رو به راحت طلبی آورده‌اید، جاذبه‌های دنیایی شما را به خود جذب کرده است و از فداکاری در راه حق دست برداشته‌اید!

همیشه همین‌طور است. در روزگار خود ما هم بسیار بودند مخلصان و متدینینی که از اوّل با انقلاب بودند، اما پس از مدتی آن روحیه‌ها را از دست دادند، یکسر به دنبال مسائل مادی رفتند و تسلیم نفس شدند.

\* وَأَبَعْدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبُسْطِ وَالْقَبْضِ وَأَعْوَاهُمْ عَلَيْهِ

و شما آن کسی را که سزاوار به امر و نهی بود، دور ساختید. «بسط» به معنای «امر» و «قبض» به معنای «نهی» است؛ یعنی شما کسی را که اولاً توانایی در حکومت اسلام داشت و ثانیاً آشنا به موازین اسلام و احکام الهی بود و ثالثاً از طرف خدا منصوب بود، از صحنه دور کردید. این کلمه «أَحَقُّ» در اینجا به معنای صفت تفضیلی نیست، یعنی این طور نیست که دیگران هم سزاوار بودند و او سزاوارتر بود، بلکه به معنای مطلقاً سزاوار است؛ یعنی فقط او سزاوار بود نه هیچ کس دیگری. آن‌ها که سر کار آمدند صلاحیت کار ندارند.

**\* وَ حَلَوْتُمْ بِالذِّعَةِ وَ بَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ**

شما با راحت طلبی خلوت کردید و خودتان را از تنگی و مضیقه به سوی وسعت و آسایش و راحتی نجات دادید! یعنی «راحت طلبی» و «بی تفاوتی» شما زمینه ساز این خیانت شد. شما دیدید که پای اقامه حق ایستادن رنج کشیدن دارد، مکافات و درگیری دارد، پس تصمیم گرفتید که خود را از این تنگنا نجات دهید و به راحتی و خوشگذرانی خودتان برسید. بنا بر نقل متن، یعنی طرفداری از حق درگیری و فشار دارد، شما از این تنگنا به سوی وسعت و راحت طلبی پناه بردید، ولی بنا بر نقل احتجاج مراد از «ضیق»، باطل و مراد از «سعه»، حق است.

**\* فَمَحَجَبْتُمُ الَّذِي وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ**

پس آنچه را که حفظ می کردید دور انداختید و آنچه مثل غذای گوارا خورده بودید بالا آوردید! یعنی حقیقت را پذیرفته بودید، امّا شکم

روح شما طاقت این حقیقت را نداشت، چون حفظ آن همراه با تحمل سختی‌های جسمی بود، لذا آن را بیرون آوردید و دور انداختید.

چقدر تعبیرات زیبا است! حضرت می‌فرماید: روح شما ایمان به حق را پذیرفته بود و ایمان در شما مثل غذای گوارایی تعبیه شده بود، اما با این کارتان آن را استفراغ کردید و بیرون انداختید. این را بدانید که:

❁ فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

اگر شما و هر چه انسان روی زمین است همه با هم کافر شوید، خدا از همه بی‌نیاز و ستایش شده است. حضرت از ابتدای خطبه از خلقت و مبدأ آن شروع کرد و یک‌یک مسائل اعتقادی و مسئله ظهور اسلام و... را مطرح نمود و گفت: شما با اینکه امکانات و نیروی انسانی هم دارید دست از حمایت حق کشیده‌اید.

حال ممکن است کسی سؤال کند: آیا حضرت می‌دانست که این جماعت با این خطبه و این سخنان هم تکانی نمی‌خورند یا نمی‌دانست؟ عبارت بعدی حضرت دقیقاً نشان می‌دهد که حضرت تا چه اندازه نسبت به این مردم و اعمالشان و آینده شناخت دارد.

## ❁ اتمام حجت

❁ أَلَا وَرَدَّ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ وَالْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ

من گفتم آنچه گفتم، در حالی که می‌دانستم «یاری نکردن» با شما آمیخته

شده و سخنان من در شما اثر نخواهد گذاشت، چون شما را می‌شناسم که نسبت به ارزش‌های معنوی بی‌تفاوت شده و در رفاه مادی فرو رفته‌اید و بی‌وفایی همچون لباس، دل‌های شما را در خود جای داده است.

«شعار» به «لباس چسبیده به تن» می‌گویند. حضرت می‌فرماید: ترک وفا شعار شما شده و سویدای درون شما گردیده! شما اهل کمک کردن به حق نیستید و بی‌وفایی مثل لباس زیری که به تن می‌چسبد به روح شما چسبیده است! حال سؤال اینجا است که اگر حضرت می‌دانستند این سخنان تأثیری در آن مردم ندارد، پس چرا این همه سخن و این مجلس با عظمت؟! حضرت علیها السلام در پاسخ به این سؤال می‌فرماید:

\* وَلَكِنَّهَا فَيِضَةُ النَّفْسِ وَ نَقْشَةُ الْغِيْظِ وَ خَوْرُ الْقِنَاةِ

اما این‌ها را به خاطر جوشش روحم، به خاطر سوزش دلم و برای کُند شدن و از کار افتادن سرنیزه گفتم. «خور»، یعنی شکستگی، ضعف و کندی. اشاره به این‌ه اگر انسان عملاً نتواند از حق دفاع کند و از دستش کاری بر نیاید، باید با زبان گویایش حق را آشکارا مطرح کند. اگر توان به پا داشتن آن را نداشته باشد، نباید ساکت بنشیند و تماشاگر باشد. بنابراین حضرت می‌گوید: دستم از مبارزه با ظالم و طرفداری از حق خالی بود، ولی زبانم که از کار نیفتاده است.

این مطلب به «مراتب نهی از منکر» هم اشاره دارد که مؤمن حداقل به «صورت زبانی» باید اقدام به نهی از منکر کند، هر چند از نظر عملی نتواند کاری انجام دهد.

## \* وَبَثَّةُ الصَّدْرِ \*

و چون دیدم غصّه سینه‌ام را دارد می‌ترکاند. دقّت کنید! علی علیه السلام هم همین‌طور بود، سر در چاه می‌کرد و درد دل می‌گفت. حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید: آدمم در میان مهاجر و انصار حرف‌هایم را زدم. پس حضرت نسبت به اینکه چرا این حرف‌ها را بیان کرده است، دو مسأله را مطرح می‌کند: اوّل؛ جنبهٔ روانی مسئله که همان درد دل کردن است و دوم؛

## \* وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ \*

و گفتم تا اتمام حجّت کرده باشم؛ برای اینکه اگر عملاً نتوانستم اقامهٔ حقّ کنم، حجّت را به صورت زبانی بر شما تمام کرده باشم. در اینجا به صورت خلاصه مطالب حضرت علیها السلام را مرور می‌کنیم:

- ۱- این حرف‌ها را زدم تا کسی عذر نیاورد که نمی‌دانستم، ۲- شنوندگان هم قادر بودند که از ظلم و خیانت جلوگیری کنند، هم از نظر عده و هم عده، ۳- از آنان خواسته شد تا کمک کنند، ۴- راحت‌طلبی و دنیاطلبی مانع آنان در دفاع از حقّ گردید، ۵- من با اینکه توان عملی برای جلوگیری از ظلم نداشتم، ولی با زبان که آخرین حربهٔ من بود از حقّ طرفداری نمودم.

پس:

ای موجودات! و ای آیندگان در تاریخ! بدانید و ثبت کنید که زهرا آنی از حقّ غفلت نکرد و از طرفداری نسبت به آن کوتاهی نداشت!

## ❁ عاقبت غضب فدک

\* فِدُونُكُمْوَهَا فَأَحْتَقِبُوهَا

حال طناب فدک را محکم ببندید! یعنی شما که فدک را می‌خواستید، اکنون آن را محکم نگه دارید که عواقب و پیامدهای دنیوی و اخروی و معنوی به دنبال دارد! «حَقْبُ» طنابی است که زیر شکم شتر و روی بار می‌بندند و در فارسی به آن «تنگ» می‌گویند.

\* دَبْرَةَ الظُّهْرِ بَقِيَّةِ الحُفِّ

پشت این مرکب مجروح و پای آن لنگ است؛ یعنی آن طور که می‌خواهید به شما سواری نخواهد داد. کنایه از اینکه شما به آن اهدافی که دارید نخواهید رسید.

\* باقِيَةَ العَارِ

و ننگ و عار آن باقی می‌ماند؛ یعنی شما نمی‌توانید روی این مطلب که فدک را به زور غضب کرده‌اید سرپوش بگذارید. این خیانت شما در طول تاریخ باقی خواهد ماند. این طور نیست که آیندگان همگی خیانت شما را درنیابند. این از نظر دنیا فاما از نظر آخرت:

\* مَوْسُومَةٌ بِغَضَبِ اللّهِ الجَبَّارِ

و داغ غضب الهی هم همواره بر آن خواهد بود؛ یعنی علاوه بر اینکه لکه ننگ آن در طول تاریخ بر شما می‌ماند، غضب الهی هم از به جهت غضب آن بر شما روی می‌نماید. «غضب فدک» یا خلافت، داغ

«غضب الهی» را همراه خود دارد و پاک کردنی نیست.

**\* وَشَنَارِ الْأَبَدِ**

و به علاوه ننگ ابدی را به همراه خواهد داشت.

**\* ﴿مَوْصُولَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾<sup>۱</sup>**

و شما را به آتشی می‌رساند که خداوند روشن کرده و بر دل‌ها طلوع می‌کند، یا دل‌ها از آن آگاه می‌شود، یعنی آتشی که دل‌سوز است نه پیکر‌سوز. بدین ترتیب حضرت علاوه بر آثار دنیوی، آثار اخروی این عمل را هم بیان می‌کند.

**\* فَبَعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ**

پس بدانید شما در دیدگاه خدا دارید عمل می‌کنید! یعنی خدا همه افعال شما را زیر نظر دارد.

**\* ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾<sup>۲</sup>**

و ستمکاران بزودی می‌فهمند که چه عاقبتی خواهند داشت! چقدر این تعبیرات و استفاده حضرت از قرآن کریم در خطبه زیبا است و از معجزات آن حضرت به شمار می‌رود! حضرت به صراحت می‌گوید: شما ظالم و ستمکارید و آن‌ها را به عذاب الهی تهدید می‌کند. نه اینکه تجویزی باشد برای کارهایشان، یعنی بروید تا عذاب کارهایتان را بچشید.

۱. سوره مبارکه همزه، آیات ۶ و ۷

۲. سوره مبارکه شعرا، آیه ۲۲۷

\* وَأَنَا ابْتُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ

و من دختر پیامبر شما هستم که برای انذار شما از عذاب شدید، آمده بود. اشاره به این که من همان کاری را که پدرم در انذار شما کرد با شما می‌کنم؛ یعنی شما را انذار می‌دهم.

\* ﴿فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ﴾<sup>۱</sup>

پس هر کاری می‌خواهید بکنید ما هم آنچه وظیفه داریم انجام می‌دهیم. دقت کنید! حضرت می‌فرماید: «اَنَا»، یعنی ما اهل بیت، نمی‌گوید: «أَنَا»، که معنی اش فقط خود حضرت باشد، بلکه می‌فرماید: همه ما اهل بیت به وظیفه الهی مان عمل می‌کنیم. علی علیه السلام هم که بیست و پنج سال سکوت کرد، به وظیفه اش نسبت به حفظ اصل اسلام عمل نمود. پس حضرت می‌فرماید: شما به کارهای شیطانی تان مشغول باشید، ما هم کار رحمانی مان را انجام می‌دهیم.


\* ﴿وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

و شما منتظر باشید ما هم منتظر می‌مانیم؛ یعنی هر عملی عکس‌العملی و نتیجه‌ای در دنیا و آخرت دارد. پس صبر می‌کنیم تا ببینیم نتیجه عمل شما چه و نتیجه عمل ما چه خواهد بود.

۱. سوره مبارکه هود، آیه ۱۲۱

۲. سوره مبارکه هود، آیه ۱۲۲





# فصل دوم مواجهه حضرت با ابوبکر

اینجا خطبه حضرت زهرا علیها السلام تمام  
می شود اما این ابی قحافه برمی خیزد که  
به سخنان حضرت زهرا علیها السلام پاسخ دهد.



## بخش اول      فرافکنی های ابوبکر

### \* فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَانَ

سپس ابوبکر شروع کرد به پاسخ دادن. نام ابوبکر عبدالله و نام پدرش عثمان بوده است. اولاً؛ باید توجه داشت که چرا ابوبکر پاسخ می‌دهد؟ همان‌طور که در ابتدای خطبه عرض شد، حضرت زهرا علیها السلام پس از آنکه وارد مجلس شدند و نشستند، ابتدا حمد الهی را به جا آورده و فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ»، و سپس به ذکر شهادت و توحید و نبوت و معاد و بعد مسئله رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداختند تا آخر خطبه. در هیچ جای خطبه هم خطاب ایشان به شخص خاصی نبود. در متن روایت هم نقل شد که: «ثُمَّ التَّقَّتْ إِلَيْكَ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ»، یعنی سپس به حضار مجلس توجه کردند. در جای دیگر هم حضرت در ضمن خطبه فرمود: «أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ»، یعنی باز هم مخاطب را جمع قرار دادند. اما چرا ابوبکر پاسخ می‌دهد؟ علت پاسخگویی ابوبکر این است که: اولاً؛ حضرت علیها السلام مسئله «غصب فدک» را مطرح کرد که در آن، ضمیر مرجع خود را پیدا می‌کند، ثانیاً؛ حضرت علیها السلام مسئله «غصب خلافت»

را مطرح نمود که در هر دو مورد اصلاً اشاره و کنایه در کار نبود، بلکه صراحت داشت که منظور کیست. ضمن آنکه حضرت به این هم اشاره داشت که این‌ها از مهاجرین بودند نه انصار. پس اینکه چرا ابوبکر اقدام به پاسخ می‌کند معلوم می‌شود.

\* يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا  
رَوْوَفًا رَحِيمًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَعِقَابًا عَظِيمًا

ابوبکر گفت: ای دختر پیغمبر! پدر تو نسبت به مؤمنین با عطوفت و بزرگی و رأفت و مهربانی برخورد می‌کرد و فقط در مقابل کفار به منزله عذابی دردناک و کیفری بزرگ بود.

ابوبکر می‌خواست بگوید که تو هم باید مثل پدرت رئوف و مهربان باشی و با ما مهربانانه برخورد کنی.

## ❁ اتخاذ یک موضع نرم!

در اینجا توجه کنید که ابوبکر چه شیوه‌ای را برای پاسخ انتخاب کرده است! همان‌طور که در طول خطبه دیدید حضرت زهرا علیها السلام بحث استدلالی عقلی و شرعی حساب شده‌ای را که ضمناً با حالت تهاجم نسبت به مردم بود که چرا نسبت به پایمال شدن حق بی تفاوت هستید، ارائه کرد. طبیعی است کسی که در مقابل چنین حمله محکم و استدلالی قرار بگیرد سعی می‌کند از موضعی ظاهراً اخلاقی وارد بحث شود و با این شیوه طرف مقابل را خلع سلاح کند. ابوبکر این حرف‌ها را زد تا در میان اجتماع، سخنان حضرت زهرا علیها السلام را بی‌اثر کند، یعنی برای پایمال کردن حق وارد شیوه‌ای می‌شود که من نامش را «عوام‌مالی» گذاشته‌ام.

امروز هم با این شیوه روبرو هستیم. گاه کسی حقّ دیگری را ضایع و به او تعدّی و تجاوز می‌کند و بعد عده‌ای می‌آیند و به مظلومی که می‌خواهد حقّش را طلب کند می‌گویند: «آقا از شما بعید است! این برخوردها شایسته شما نیست! حالا این نفهمی کرده شما چرا این طور تند برخورد می‌کنید!» با همین دو کلمه حقّ مظلوم را پایمال می‌کنند و تمام!

یادم آمد زمانی مرحوم آقای مطهری (رضوان الله تعالی علیه) برای من نقل کرد که: در یکی از روستاها سید عالمی بود. وقتی که این سید از دنیا رفت، پسر او که به موازین شرعی هم آگاهی داشت، اما ملبّس به لباس روحانیت نبود، در امور ده گانه همکاری می‌کرد. مثلاً اگر در تقسیم آب یا امور دیگر اختلافی پیش می‌آمد این پسر وارد می‌شد و می‌ایستاد تا حقّ به صاحب حقّ برسد. مردم هم احترام سادات را نگه می‌داشتند. پس از مدّتی برخی از آن شیطان‌های ده پیش خود فکر کردند، این طور نمی‌شود که این پسر همیشه مزاحم ما باشد! لذا نقشه کشیدند که او را ملبّس به لباس روحانیت می‌کنیم تا دیگر از این کارها نکند. بالاخره مجلسی گرفتند و با این حرف‌ها که خدا پدر شما را رحمت کند و شما یادگار او هستی و ما هم غیر از شما کسی از اهل علم را نداریم، به او لباس روحانیت پوشاندند. او هم در همان مسجد یا حسینیه ده نماز جماعت می‌خواند. تا اینکه یک شب بعد از نماز داشت برای مردم مسئله شرعی می‌گفت، بچه‌ای آمد در گوشش چیزی گفت، یکدفعه مردم دیدند او بلند شد، عبا و قبا و عمامه را زمین گذاشت و بعد از برداشتن بیل، دوید. پرسیدند: آقا کجا می‌روید؟ گفت:

فلانی دارد آب دیگری را می‌دزد. او تسلیم این «عوام‌مالی»‌ها نشد؛ یعنی دید می‌گویند: آقا! این برخوردها شایسته شما و لباس شما نیست! بلافاصله لباس را کنار گذاشت و اقدام کرد و فریب نخورد. به هر حال اینکه برخی از افراد وارد برخی مسائل می‌شوند و با یک موضع ظاهراً اخلاقی مانع احقاق حق می‌شوند از آن مصیبت‌های روزگار است. مثلاً در باب نهی از منکر هم موضع اخلاقی و عوام‌مالی می‌گیرند، حال آنکه نهی از منکر که تعارف‌بردار نیست.

در آن مجلس هم، کسی که اقدام به پاسخ‌گویی حضرت زهرا علیها السلام کرد، این روش را انتخاب نمود؛ یعنی از یک موضع نرم شروع کرد که: شما دختر پیغمبر هستید! او مهربان بود، تندی نداشت و تنها با کفّار تندی داشت، نه با مؤمنین! این کلام خود نوعی تعرّض به بیانات حضرت علیها السلام است، زیرا آن شخص می‌خواهد بگوید: پیغمبر فقط به کفّار تندی داشت، اما حضرت علیها السلام به مؤمنین تندی می‌کند. در حالی که ما هرگز اجازه نداریم به خاطر مسائل به ظاهر اخلاقی بگذاریم حقّ پایمال شود. تازه این مسائل در واقع اخلاقی هم نیست بلکه فریب‌های شیطانی است. کجا اخلاق حقیقی اجازه می‌دهد ظلم شود یا حقّ قطعی و مسلم پایمال گردد یا معصیت صورت گیرد. پس بدانید! آن کسی که با دستاویز قرار دادن مسائل اخلاقی می‌خواهد جلوی احقاق حقّ و نهی از منکر گرفته شود در واقع اهل اخلاق هم نیست، بلکه یا فریب‌خورده یا فریب‌دهنده است.

## ❁ اعتراف به حقایق اهل بیت

ابوبکر در ادامه می‌گوید:

\* إِذَا عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ وَأَخَا لِبَعْلِكَ دُونَ  
 الْأَخِلَّاءِ آثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَسَاعَدَهُ عَلَيَّ الْأَمْرَ جَسِيمًا لَا  
 حَيْكُمَ إِلَّا سَعِيدٌ وَلَا يَغْضِبُكَ إِلَّا شَقِيٌّ وَأَنْتُمْ عِزَّةُ رَسُولِ اللَّهِ  
 الطَّيِّبُونَ وَخَيْرُهُ الْمُتَجَبُّونَ عَلَى الْخَيْرِ أَدَلُّنَا وَإِلَى الْجَنَّةِ  
 مَسَالِكُنَا وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النَّسَاءِ وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي  
 قَوْلِكَ سَابِقَةٌ فِي وَفُورِ عَقْلِكَ

اگر بخواهیم سنت پدرت را جستجو کنیم، می‌بینیم که او پدر تو است نه پدر زن‌های دیگر و او برادر شوهر تو است نه سایر دوستان. پیامبر شوهر تو را بر همه بستگان مقدم می‌داشت و با او در هر امر بزرگی همراهی می‌کرد. شما را کسی دوست نمی‌دارد مگر آنکه سعادت‌مند است و شما را کسی دشمن نمی‌دارد مگر آنکه شقاوت‌مند است. شما عترت پاک پیغمبر و برگزیده خدا هستید! شما راهنمایان ما بر خوبی‌ها و راهنمایی برای ما به سوی بهشت هستید! و ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران! تو در گفتارت صادق هستی و در عقل و درایت از سابقین می‌باشی! اگر در سخنان ابوبکر دقت کنید چند مسأله معلوم می‌شود، اولاً؛ از آنجا که حضرت زهرا علیها السلام در بیاناتشان گفته بودند: مگر من دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر غیر از من کسی از او باقی مانده است و مگر غیر از شوهر من کسی همراه و هم‌رمز پیغمبر بوده است؟ و مگر شما به

وسیله ما اهل بیت از جاهلیت کبری و دوران ذلت بیرون نیامدند؟ و... لذا ابوبکر همه این مطالب را تأیید می‌کند. این نیز شیوه دیگری برای پایمال کردن حق است. فرض کنید دو نفر با هم دعوا کنند، یک طرف با تندی و درشتی برخورد کند، اما طرف دوم که ظالم است به جای تندی شروع کند به اینکه: هر چه شما می‌گویید درست است، ما که حرفی نداریم، اما در ظاهر و فقط برای شعار و عوام‌فریبی به این صورت گویی آب سردی بر همه حرارت و تندی طرف مظلوم می‌ریزد و مسائل را به نفع خودش مطرح می‌کند. در این شیوه شیطانی، ظالم معمولاً از میان ادعاهای مظلوم، چند ادعا را که قابل انکار و آنچنان مهم نیست انتخاب کرده و به آن‌ها اقرار می‌کند، بعد هم آرام آرام مسائل اصلی را به حاشیه می‌برد. این سیاست شیطانی در هر عصری روی می‌دهد؛ یعنی ظالم همیشه همه حقایق را انکار نمی‌کند، چون در این صورت هر آدم معمولی هم می‌فهمد که او باطل است و در نتیجه او را از صحنه بیرون می‌کنند، پس می‌آید چند مسئله حق را که در درجه اول اهمیت هم نیست مطرح می‌نماید، تا حق را که بسیار اهمیت دارد پایمال کند. این شیوه، یعنی ابتدا آرام کردن جو و در دست گرفتن آن، بعد با اقرار به برخی مطالب صحیح، یک مطلب باطل را جا انداختن و حق را پایمال کردن. معمولاً بازیگران سیاسی و شیطان‌صفت‌ها از این شیوه استفاده می‌کنند.

### ❁ دلیل عدم تصدیق حضرت

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه وقتی به این عبارت می‌رسد می‌گوید: «خودم از علی بن فارقی که مدرّس مدرسه غربی در بغداد بود پرسیدم:



آیا فاطمه در آنچه می‌گفته، راستگو بوده است؟ گفت: آری! گفتم: چرا ابوبکر فدک را به او که راست می‌گفته، تسلیم نکرده است؟ خندید و جواب بسیار لطیفی داد که با حرمت و شخصیت و کم شوخی کردن او سازگار بود. گفت: اگر آن روز به مجرد ادّعیای فاطمه فدک را به او می‌داد، فردای آن روز می‌آمد و خلافت را برای همسر خویش مدّعی می‌شد و ابوبکر را از مقامش برکنار می‌کرد و دیگر هیچ بهانه‌ای برای ابوبکر باقی نمی‌گذاشت، زیرا او را صادق دانسته بود و بدون هیچ دلیل و گواهی فدک را تسلیم کرده بود و این سخن درستی است»<sup>۱</sup>

البته این نظر ابن ابی‌الحدید یا آن استاد است، اما اگر از من پرسید، می‌گویم: این‌طور نیست! زیرا بحث امروز و فردا نبود. حضرت علیه‌السلام در همان روز به صراحت مسئله غضب خلافت را هم مطرح کرد. اصلاً از نظر حضرت علیه‌السلام فدک و خلافت به هم مربوط و متصل بودند نه دو مسئله جدا از هم. علت اصلی برخورد ابوبکر و سخنان به ظاهر نرم او آن سیاست فریبکارانه بود تا جوّ را کنترل سازد و بتواند حکومت کند. در باب حکومت در روایتی آمده است که اگر کسی بخواهد «حقّ محض» را حاکم کند برای ذائقه بعضی‌ها تلخ است و اگر کسی بخواهد «باطل محض» را حاکم کند باز هم تلخ است، یعنی فطرت بشر باطل محض را نمی‌پذیرد، پس ناچار باید اموری را با باطل توأم کرد تا فطرت بشر آن را بپذیرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴

«وسانت علی بن الفارقی مدرّس المدرسة الغریبة ببغداد، فقلت له: أكانت فاطمة صادقة؟ قال: نعم، قلت: فلم لم يدفع إليها أبو بكر فدک وهي عنده صادقة؟ فتبسّم، ثم قال كلاماً لطيفاً مستحسنًا مع ناموسه وحرمة وقلّة دعابته. قال: لو أعطاه اليوم فدک بمجزء دعواها لجماعت إليه غدأ وأدعت لزوجها الخلافة، وزحزحته عن مقامه، ولم يكن بمكة الاعتذار والموافقة بشيء؛ لأنه يكون قد أسجل على نفسه أنّها صادقة فيما تدّعي كأننا ما كان من غير حاجة إلى بينة ولا شهود؛ وهذا كلام صحيح.»

یکی از دوستان اهل علم روایتی را از امام محمد باقر علیه السلام برای من نقل کرد که احتمالاً در کتاب سید نعمه الله جزایری رحمته الله است. در آنجا نقل شده که از حضرت سؤال کردند: چه شد که امیر المؤمنین علی علیه السلام که حکومت حقّه بود در عرض چهار سال و چند ماه حکومتش این همه جنگ کرد، آن هم نه با کفار بلکه با مسلمین، با اینکه همین مسلمانها علیه عثمان هم قیام کرده بودند. امام باقر علیه السلام فرمود: علت این است که علی علیه السلام از نظر حکومتی «حق محض» بود و می خواست مّر و حقیقت خالص و صریح را عمل کند، حضرت باطل را با حق آمیخته نمی ساخت، اما عثمان چنین نبود، در زمان حاکمیت او «باطل محض» حکومت می کرد و او نیز حاضر نمی شد حتی مقداری حق در آن داخل کند، اما در حکومت آن دو نفر حق و باطل به هم آمیخته بود، لذا به ظاهر با ذائقه بشر هم هماهنگی داشت و آنها به راحتی حکومت می کردند. به هر حال صریح بگویم من از روایت این طور برداشت کردم که مردم نه «حق محض» می خواهند نه «باطل محض». در باب حکومت، مردم اینها را مخلوط با هم می خواهند، چون با ذائقه شان جور درمی آید.

## ❁ شعارهای پوچ

به هر حال ابوبکر بعد از آنکه کمی جو را آرام کرد، می گوید:

\* **غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ وَلَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكَ**

تو نباید از حقت منع شوی و هیچ کس هم نباید حرف های تو را ردّ نماید. ببینید! این حرف ها همه تو خالی و شعار محض است. همین طور شعار ردیف می کند تا بعد از آن کار خودش را نسبت به «غصب فدک» توجیه

نماید. خدا شاهد است که هر وقت عبارات این افراد را می‌خوانم کسل می‌شوم! گویی ظلمتی به سراغم می‌آید! اصلاً صمیمیت و صفای باطن آدمی با این عبارات ظاهراً زیبا و باطناً شیطانی از بین می‌رود! آدم متأثر می‌شود که چگونه آن حکومت اسلامی با این ظلمت‌ها آمیخته شد و کار حکومت‌ها به بازیگری و بنداندازی و... کشید؟

البته علت روشن است. علت آن رسوخ نکردن ایمان در قلوب می‌باشد؛ یعنی این عبارات همه لقلقهٔ زبان است. «أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ». بدانید! وقتی تقوای الهی نباشد، وقتی این تصدیق‌ها وارد دل آدمی نگردد، وقتی دل انسان به روی خدا باز نشود روزگار آدم چنین خواهد شد. ممکن است کسی یک عمر نماز بخواند، روزه بگیرد، ظواهر را رعایت کند، اما قلب و دل او بی‌خبر باشد، آن وقت اگر صحنه آزمایشی پیش آمد و حادثه‌ای روی داد، می‌بینید عجب مَهْری در دل داشت که او را غافل کرده بود. بنابراین آدمی باید کوشش کند که این عبادات و طاعاتش را وارد دل شود تا دل صفا و جلا بگیرد، نه اینکه موجب کدورت گردد. اما بدانید! آن چیزی هم که ما را به صفای قلب و دل می‌رساند، «توسل به اولیای خدا» است، وابستگی به آن‌ها است و اینکه انسان در خلوتش با خدا با صفا باشد.

### ❁ توجیه غصب فدک با روایتی جعلی

ابوبکر پس از استفاده از آن شیوه وارد ادعاهای خودش می‌شود و می‌گوید:

\* وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأْيَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ  
أَنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا أَنِّي

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ دَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عِقَارًا وَأِنَّمَا نُورِثُ الْكُتُبَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالتُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طَعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَنَا إِنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ

به خدا سوگند که من از رأی پیغمبر اکرم ﷺ تجاوز نکردم و مگر به اذن و اجازة آن حضرت کاری انجام ندادم، (اشاره به اینکه کار من با اجازة پدرت بود) و پیشرو هیچ وقت به اهل خودش دروغ نمی گوید، (یعنی من در راهبری پیشروی شما هستم، جالب اینکه ابوبکر وسط دعوا نرخ هم تعیین می کند!) و من خدا را گواه می گیرم و گواهی خداوند کافی است که شنیدم پیغمبر ﷺ می فرمود: ما گروه پیامبران، طلا و خانه و زمین و وسایل زندگی برای کسی به ارث نمی گذاریم و ما کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می گذاریم و آنچه را که از وسایل زندگی داریم بعد از ما از آن ولی امر مسلمین است، در صورتی که احکام او احکام الهی باشد.

«عقار»، به معنی ملک ثابت و «طعمه»، عبارت از آن چیزهایی است که در زندگی از آن استفاده می کنند، یعنی وسایل زندگی.

وقتی انسان در این سخنان ابوبکر دقت می کند می بیند او بعد از استفاده از آن شیوه ای که قبلاً اشاره کردم در اینجا آن حدیث جعلی را به پیغمبر نسبت می دهد و می گوید: من به رأی پیغمبر عمل کردم. ضمناً در وسط دعوا نرخ هم تعیین می کند که زمامدار به اهلش دروغ نمی گوید. او

با اشاره‌ای که به خود دارد و می‌گوید: خلیفهٔ مسلمین که دروغ نمی‌گوید! یعنی ادعا و دلیلش یکی است. در اینجا چند نکته معلوم می‌شود: اول؛ ابوبکر می‌خواهد به آن جمله که حضرت علیه السلام به او فرمودند: «با اینکه فرزندان پیامبران و همهٔ فرزندان مسلمین از پدرشان ارث می‌برند، چطور شد که تو از پدرت ارث ببری ولی من نبرم؟» پاسخ دهد، اما نتوانست از قرآن به حضرت علیه السلام پاسخی ارائه دهد، لذا به حدیثی جعلی متوسل شد و گفت: من سر خود این کار را نکردم و به سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم، چون دید استدلال قرآنی حضرت زهرا علیها السلام دندان‌شکن است، لذا حدیث را جعل کرد. اما چرا می‌گوییم حدیث را جعل کرد؟ زیرا حضرت زهرا علیها السلام بعداً به ابوبکر می‌فرماید: تو به پدر من نسبت دروغ دادی!

دوم؛ اگر این حدیث از پیغمبر باشد، باید دیگران به خصوص اهل بیت آن را شنیده باشند و حتماً به اهل بیت گوشزد شده باشد، زیرا این مسئله به آنان مربوط می‌شود. اما چطور شد که این حدیث را ابوبکر شنیده است اما پیغمبر آن را به یگانه دخترش که تنها میراث‌بر نسبی او است نگفته بود؟! از تعبیر خود ابوبکر هم جعلی بودن حدیث معلوم می‌شود، زیرا ابوبکر اول می‌گوید: من دروغ نمی‌گویم، پس معلوم می‌شود قصد جعل داشته است و بعد هم قسم می‌خورد و خدا را گواه می‌گیرد، پس معلوم می‌شود در تنگنای بدی قرار گرفته است.

سوم؛ بر فرض که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین چیزی فرموده بود، آیا ابوبکر به خانهٔ دخترش و دختر عمر بن خطاب رفت تا وسایل و کاسه و بشقاب آن‌ها را بگیرد و بالاتر از آن آیا لباس آنها را که جزو نفقه بود و

بعد از مرگ زوج، جزو ماترک و میراث محسوب می‌شود از تن آن‌ها درآورد؟

چهارم؛ ابوبکر در اینجا مطلبی را که حضرت علیه السلام فرمودند به حسب روایات با مطلب دیگری که خود ابوبکر گفته بود خلط و مغالطه کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: انبیاء مثل زمامداران دنیا نیستند که اموال بیت‌المال را بردارند و به نام خودشان کنند و وقتی از دنیا رفتند ثروت انباشته‌ای از اموال مردم برای ورثه خود باقی بگذارند و اگر کسی چنین کند آن حاکم بعدی اگر عادل باشد باید این اموال را مصادره کند؛ یعنی بحث در تفاوت مشی انبیاء و زمامداران است نه اینکه انبیاء برای فرزندان‌شان خانه و وسایل خانه به ارث نمی‌گذارند. بعد در مورد امت تأکید بر این است که آنچه انبیاء برای امت باقی می‌گذارند امور معنوی و کتاب و حکمت است؛ یعنی پیامبران برای امت خود مال و دارایی به ارث نمی‌گذارند، بلکه معنویت و علم و حکمت باقی خواهند گذاشت. در اینجا باز هم مغالطه ابوبکر مشخص شد که چگونه از این مطالب برداشت می‌کند که ما هر چه از پیغمبر باقی ماند مصادره می‌کنیم.

لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دیدی که داشتند در حیات خود فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند تا فدک جزء ماترک محسوب نشود.

پنجم؛ ابوبکر خودش را لو داد و مُشت خود را باز کرد که اگر ما این کار را نمی‌کردیم نمی‌توانستیم به مرکب خلافت سوار شویم، چون می‌گوید: آنچه باقی می‌ماند برای ولی امر بعد است. اشاره به اینکه ما بایستی این کار را می‌کردیم تا جلوی خلافت شوهر تو را بگیریم و فدک را پشتوانه خلافت خودمان قرار دهیم.

ششم؛ ابوبکر با زیرکی در میانه دعوا نرخ هم تعیین می‌کند و می‌گوید: «مِنْ وُلِيٍّ أَمْرٍ مُسْلِمِينَ هَسْتُمْ وَمِي كُودِي: «وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرِ...» و این چنین می‌خواهد پایه خلافت خود را هم ضمناً محکم کند.

### ❁ ادّعی اجماع امت بر ظلم به اهل بیت

در اینجا بدون اینکه صریحاً بگوید: در واقع پشتوانه حکومت اهل بیت را از آن‌ها گرفته است، برای تطهیر خود ادّعی تازه‌ای مطرح می‌کند و می‌گوید:

\* وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكِرَاعِ وَالسَّلَاحِ يِقَاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ وَيَجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيَجَادِلُونَ الْمَرْدَةَ الْفُجَّارَ وَ ذَلِكَ بِأَجْمَاعِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ أَنْفَرْدُ بِهِ وَحْدِي وَلَمْ أَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيَ عِنْدِي

ما فدک را برای تهیه اسلحه و اسب از شما گرفتیم تا مسلمین را برای جهاد با کفار و سرجای خود نشانند متجاوزین، مجهز کنیم و من این کار را هم سر خود نکردم بلکه به اجماع مسلمین عمل نمودم.

در این قسمت هم چند نکته واضح است اول؛ اینکه برای «عوام فریبی» می‌گوید: ما فدک را پشتوانه جهاد اسلامی قرار دادیم. این را می‌گوید تا مردم دچار اشتباه شوند و به غاصبان، حق بدهند. دوم؛ اینکه می‌گوید: من این کار را بر اساس «اجماع مسلمین» انجام دادم. جالب است حضرت زهرا علیها السلام به قرآن و احکام الهی استناد کرد، اما ابوبکر در پاسخ قبل گفت: به حدیثی که از پیغمبر شنیدم عمل کردم و در اینجا می‌گوید: به اجماع مسلمین عمل نمودم، در حالی که اولاً حضرت زهرا علیها السلام گفت:

مستند قرآنی عمل تو چیست؟ با اجماع مسلمین که نمی‌شود حکم قرآن را زیر پا گذاشت. ضمن آنکه در تاریخ اصلاً نامی از یک اجماع و جلسه‌ای برای گرفتن فدک نیامده و رأیی هم از کسی گرفته نشده است. مگر این که منظور از اجماع همان اجماع از نوع سقیفه‌ای باشد. بله در سقیفه هم پنج نفر نشستند و رأی به او دادند، بعد هم شمشیر کشیدند و از مردم و اصحاب خواستند که بیعت کنید و گرنه گردنتان را می‌زنیم. امروز حداقل زمامداران دنیا یک انتخاباتی ظاهری برگزار می‌کنند، بعد با تبلیغات مردم را می‌کشاند تا رأی بدهند، اما اسلحه به گیج‌گاه مردم نمی‌گذارند که بیاید رأی دهید و الا شما را می‌کشیم! یعنی به هر حال نوعی اجماع عمومی حاصل می‌کنند، اما در سقیفه که این طور هم عمل نکردند، بلکه با زور شمشیر و سرنیزه از مردم بیعت گرفتند. البته برای غصب فدک حتی همین پنج نفر هم رأی ندادند بلکه فقط ابوبکر بوده و یکی دو نفر از همکارانش، آن وقت در این جلسه ادعای اجماع مسلمین می‌کند! اگر این «عوام‌فریبی» نیست پس چیست؟! آیا جز این است که دروغگو کم حافظه می‌شود!؟

## ❁ ظاهر سازی و فرار از اصل بحث

اما به همین‌ها هم قناعت نمی‌کند و به حضرت زهرا ع‌ا‌ل‌ی‌ها می‌گوید:

\* هذه حالی ومالی هی لك و بین یديك لآنزوی عنك

ولاندّ خردونك

این موجودی من و وضع من است و هر چه دارم پیشکش شما باشد. من مالم را از شما دریغ نمی‌کنم و نمی‌خواهم آن را برای غیر شما ذخیره کنم.



با این نوع حرف‌ها مردم عوام همیشه گول و فریب ظاهر را می‌خورند، در حالی که آداب اسلامی و اخلاقی آن‌گاه پسندیده است که حقوق اسلامی رعایت شود، یعنی حق شرعی دیگران ادا گردد، نه اینکه حق کسی به ظلم گرفته شود، بعد مظلوم را با توصیه‌های اخلاقی و انسانی از پیگیری طلب حق مشروع بازدارند. مثل این است که کسی واجباتش را ترک کند، نمازهای یومیه را نخواند، بعد شب بلند شود بگوید: «یا قُدوسِ اِرْحَمِ»، این یعنی «تضییع کردن احکام الزامی، زیر پوشش احکام غیر الزامی». این همان عوام مالی است که قبلاً توضیح داده شد. ابوبکر سپس می‌گوید:

\* وَأَنْتَ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكَ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِيَنْبِكَ لَا يَدْفَعُ مَا  
لَكَ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا تَوْضَعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ حُكْمُكَ نَافِذٌ  
فِيهَا مَلَكَتْ يَدَايَ فَهَلْ تَرِينَ أَنْ أُخَالِفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ؟

و تو سرور امت پدرت و درخت پاک فرزندان هستی، کسی منکر فضیلت شما نیست و من از اصل و فرع شما نمی‌گذرم؛ یعنی احترام را نگه می‌دارم، حکم شما نافذ است، اما فقط نسبت به آنچه من در دست دارم. حال آیا شما می‌بینی که من در مورد فدک با پدر شما مخالفت کردم؟ دقت کنید! اولاً؛ باز هم همان ظاهرسازی و احترام‌های بی‌پشتوانه دروغین تکرار می‌شود. ببینید چگونه با تعارفات تو خالی نسبت به اموال خودش می‌خواهد مسأله را ماست مالی کند!

ثانیاً؛ حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ گفت: تو با خدا و کتاب مخالفت خدا کردی، اما باز هم ابوبکر در پاسخ، مسأله را به شخص پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برمی‌گرداند



پاسخ حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	بخش دوم
--	---------

و می گوید: آیا من با پدر تو مخالفت کرده ام؟

## ❁ تنزیه دامان پیغمبر از تهمت‌ها

حال حضرت زهرا علیها السلام شروع می‌کند به پاسخ دادن و می‌فرماید:

\* **فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا.**

«سُبْحَانَ اللَّهِ»، هیچ‌گاه پدر من از کتاب خدا اعراض نکرد و با احکام قرآن مخالفت نمود. حضرت با گفتن «سبحان الله» تعجب خود را از حرف‌های ابوبکر نشان می‌دهد، بعد می‌فرماید: من احکام قرآن را برایت گفتم، آن‌گاه تو حدیث جعلی می‌آوری که من از پدر تو اطاعت کردم و با این حيله به پدر من نسبت می‌دهی که با قرآن مخالفت کرده است؟! وقتی قرآن می‌گوید: (وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ)، یعنی پیامبران ارث می‌گذارند، بعد تو حدیث می‌آوری که پدر من گفته: پیامبران ارث نمی‌گذارند؟! تو درد دیگری هم بر من اضافه کردی و آن اینکه به پدر من تهمت می‌زنی که در حدیث، خلاف قرآن سخن گفته، حال آنکه پدر من هرگز با قرآن مخالفت نکرد.

\* **بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ، أَفَتَجْمَعُونَ إِلَى الْغُدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ**

بلکه همواره از احکام قرآن تبعیت می‌کرد و دنباله‌رو سوره‌های قرآنی بود؛ یعنی از همان آیاتی که برای تو خواندم هم پیروی می‌کرد. آیا همگی شما برای خیانت جمع شده‌اید؟ بعد هم برای خیانتتان، دروغ و بهتان به پدر من نسبت می‌دهید؟ حضرت علیها السلام در این عبارت ابتدا

می‌گوید: پدر من همواره تابع و مطیع همه قرآن بود، اما شما علیه قرآن اجماع کردید و بعد هم با جعل حدیث و دروغ‌گویی، پدر مرا به مخالفت با قرآن متهم ساختید.

## ❁ حَجِّیت و محدودۀ اجماع

در اینجا یک مسئله دیگر هم مطرح می‌شود و آن اینکه اجماع تا کجا حَجِّیت دارد و اصلاً در چه مواردی است. مثلاً در قرآن کریم آمده است:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا ۱﴾

زانی و زانیه را حدّ بزنید.

حال فرض کنید گروهی یک انتخابات راه انداختند و رأی‌گیری کردند بعد گفتند اکثریت مسلمین گفتند: زنا اشکال ندارد. آیا این رأی و اجماع معتبر است؟ یا مثلاً در مورد دزدی و حدّ آن رأی‌گیری کنند و بگویند: با رأی‌گیری و اجماع آیه ﴿فَأَقْطَعُوا آيِدِيَهُمَا﴾<sup>۲</sup> را که دستور می‌دهد دست دزد را قطع کنید، کنار می‌گذاریم. آیا اصلاً چنین اجماعی صحیح است؟ پاسخ روشن است، نه! اجماع و اکثریت که هیچ، حتی خود پیغمبر اکرم ﷺ هم حقّ ندارد با کتاب خدا مخالفت کند و بر خلاف احکام آن عمل نماید. فقهای شیعه اجماع را تنها به عنوان اینکه کاشف از قول معصوم است معتبر می‌دانند، حتی قول معصوم هم تا آنجا حَجِّیت دارد که با کتاب خدا مخالفت و تعارض نداشته باشد. در روایات آمده که اگر دیدی روایتی با آیه قرآن مخالف است، «إِضْرِبْهُ عَلَى الْجِدَارِ»،

۱. سوره مبارکه نور، آیه ۲

۲. سوره مبارکه مائده، آیه ۳۸

آن روایت را به دیوار بزن و به آن روایت عمل نکن. بنابراین با اجماع مسلمین و اکثریت و این قبیل مسائل که نمی توان احکام خدا را کنار گذاشت. لذا حضرت علیها السلام می گوید: شما اجماع در خیانت کردید بعد هم به جای اینکه مثلاً حدیثی جعل کنید که حداقل ظاهراً مخالف صریح قرآن نباشد آمده اید حدیثی درست مخالف قرآن جعل کرده اید و آن را به پدر من نسبت داده اید؛ یعنی یک حرف باطل و تهمت را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادید و این خیانت دیگری است که شما غیر از جعل آن حدیث مرتکب شدید.

## ❁ افشای سوابق خیانت غاصبان

\* وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَيْبَةٌ بِمَا بُعِيَ لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ

و این خیانتی که شما بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتکب شدید، نظیر همان غائله هایی است که در زمان حیات آن حضرت انجام می دادید. این عبارت حضرت علیها السلام روشن می کند که این کارها تازگی ندارد و این گروه قبلاً هم «غائله» می کردند. «غائله» نوعی از «توطئه» است؛ یعنی شما قبلاً هم توطئه می کردید، یعنی شما سابقه دار هستید و من شما را از قبل می شناسم. می دانید که توطئه های بسیاری علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت، شاید آخرین آن ها هم رم دادن مرکب ایشان بود که برخی در آن دست داشتند.

## ❁ استدلال به آیات قرآن

حضرت پس از اشاره به اینکه شما را خوب می شناسم به پاسخ مطالب ابوبکر می پردازد و می فرماید:

\* هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا يَقُولُ: ﴿يَرِثُنِي  
وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾<sup>۱</sup> ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾<sup>۲</sup>

این کتاب خدا است که عادلانه داوری می‌کند و حق و باطل را از هم جدا می‌سازد. قرآن می‌فرماید: حضرت زکریا از خدا خواست فرزندی به من عطا کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد و خداوند یحیی را به او عنایت کرد و در آیه دیگر می‌فرماید: و سلیمان از داود ارث برد. تا اینجا حضرت علیه السلام مسئله میراث بردن فرزندان انبیاء از انبیاء را مطرح فرمود.

\* فَبَيِّنْ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا وَزَعَّ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ  
وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذَّكَرَانِ وَ الْأُنَاثِ مَا أَرَاكَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ

و خداوند در قرآن ارث را توزیع و واجبات ارث و حدود میراث و سهم پسر و دختر را بیان فرموده است.

\* وَ أزالَ التَّظَنِّي وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ

به طوری هم بیان فرموده که گمان‌ها و شبهات افراد بیهوده‌گو و دروغ‌گو را از بین برده است. اشاره به اینکه آیات ارث به قدری واضح و بیان آن رسا است که جایی برای ابهام باقی نگذاشته و همین، کار شما را در جعل حدیث افشا می‌کند و جایی برای فتنه باقی نمی‌گذارد. حضرت می‌فرماید: من از قرآن شاهد می‌آورم. قرآن هم که صریحاً احکام را بیان کرده و شبهات کسانی مثل شما را که در آینده بخواهند

۱. سوره مبارکه مریم، آیه ۶

۲. سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶

در ذهنها ایجاد کنند زائل کرده است. بنابراین چرا با خیانت و جعل دروغ منکر قرآن شده اید؟ البته دلیلش روشن است، علت یک چیز بیشتر نیست:

## ❁ دلیل روگردانی از حکم خدا \* ﴿كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً﴾ \*

نه چنین است که می گویند، بلکه هواهای نفسانی بر شما غالب شده است.

## \* ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾ \*

پس باید صبر پسندیده پیشه کرد. ببینید حضرت عليه السلام چقدر زیبا ضمن استفاده از آیات سوره یوسف می فرماید: شما که دست بردار نیستید پس ما باید صبر کنیم تا نزد خدا پسندیده باشد، طوری که نه ضربه به اسلام بخورد و نه ما کوتاه آمده باشیم! یعنی طوری صبر می کنیم که طبق وظیفه شرعی مان عمل کرده باشیم. اشاره به اینکه اولاً؛ منشاء عمل شما، نه دین و دلسوزی برای مسلمین و مصلحت آنان، بلکه حبّ جاه و ریاست طلبی شما بوده است.

ثانیاً؛ شما دست بردار نیستید و قرآن هم در شما اثر ندارد.

ثالثاً؛ ما هم با شما مقابله نمی کنیم و صبر پسندیده پیشه می سازیم.

رابعاً؛ ما از تهمت‌هایی که به پیامبر می زنید و توجیهاات شیطانی شما، به

خداوند پناه می بریم.

## \* ﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا نَصِفُونَ﴾ \*



# سخن مجدد ابوبکر

بخش سوم

و خداوند در مقابل آنچه شما توصیف کردید به ما کمک کننده است. در اینجا حضرت زهرا علیها السلام می گوید: شما نه تنها ظلم کردید، بلکه تهمت هم می زنید آن هم نه فقط به پدرم، بلکه به من هم تهمت می زنید! زیرا به من می گویند: چیزی را در اختیار داشته ام که غصبی بوده و ارث پدرم محسوب نمی شده و این آنجایی است که فقط خدا باید در مقابل این خیانت ها و تهمت های شما به ما کمک کند. آیه ای را هم که حضرت علیها السلام تلاوت می کند مربوط به حضرت یوسف است که نه تنها مظلوم واقع شد بلکه مورد تهمت هم قرار گرفت. حضرت زهرا علیها السلام هم می گوید: شما زیر پوشش دین و مقدس بازی حق را پایمال می کنید و به علاوه به من تهمت هم می زنید! امان از هنگامی که خلاف شرع را در قالب شرع و متشرع را خلافکار و بالعکس، خلافکار را متشرع جلوه دهند که در این صورت **وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَام!**

## ❁ اعتراف به حق و چرب زبانی

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ ابْنَتُهُ وَأَنْتِ  
مَعْدَنُ الْحِكْمَةِ وَمَوْطِنُ الْهُدَى وَالرَّحْمَةِ وَرُكْنُ الدِّينِ وَعَيْنُ  
الْحُجَّةِ لَا أَبْعُدُ صَوَابِكَ وَلَا أَنْكِرُ خِطَابَكَ

سپس ابوبکر گفت: خدا و پیغمبرش راست گفتند و دختر پیغمبر هم راست گفت و تو ای دختر پیغمبر کانون حکمت، پایگاه هدایت، رکن دین و پیکره حجت خدایی! من نمی خواهم حق تو را از تو دور کنم و خطابهات را هم منکر نیستم. چگونه می شود با مطالبی که بین حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابوبکر مبادله شد این جمله را معنا کرد؟

حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمایش الهی را مطرح کرد و اینکه فرزندان انبیاء از انبیاء و به طور کلی منسوبین مؤمنین از یکدیگر ارث می برند. اما آنچه ابوبکر به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داد حدیثی بود که می گفت: فرزندان انبیاء از انبیاء ارث نمی برند و اما آنچه حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: همان چیزی بود که در کتاب الله یعنی قرآن آمده است. حال چطور ابوبکر می گوید: هم خدا راست گفت، هم پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ چون اگر خداوند راست می گوید که: فرزندان انبیاء ارث می برند، پس طبق نقل ابوبکر در آن حدیث مجعول، پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «نعوذ بالله» دروغ گفته اند که: فرزندان انبیاء ارث نمی برند. اگر آنچه را که ابوبکر از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده راست است، پس کتاب خدا «نعوذ بالله» دروغ می گوید و اگر حضرت

زهرای عَلَيْهَا که فرمود: من هم ارث می‌برم، راست گفته، پس آنچه ابوبکر به پیغمبر نسبت داده دروغ خواهد بود.

بنابراین در هر صورت ثابت می‌شود: این ابوبکر است که دروغ می‌گوید، نه خداوند و نه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نه حضرت زهرا عَلَيْهَا. و از جمله همین جمله ابوبکر که می‌گوید: «صَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ ابْنَتُهُ» دروغ است. چون اجزای آن بنا بر ادعاهای خود ابوبکر با هم سازگار نیستند. پس معلوم می‌شود ابوبکر به همین جمله خودش هم باور نداشته و دروغ گفته است.

دقت کنید! اولاً؛ ابوبکر باز هم نمی‌تواند کوچکترین خدشه‌ای به شخصیت و سخنان حضرت عَلَيْهَا وارد کند، زیرا شخصیت حضرت زهرا عَلَيْهَا آن قدر عظیم بود که کسی جرأت نداشت او را انکار کند، از طرفی هم ابوبکر گیر کرده که چه کار کند؟ نه می‌تواند به صراحت منکر قرآن شود، نه می‌تواند جواب استدلال‌های حضرت عَلَيْهَا را بدهد. بنابراین سعی می‌کند راه گریزی پیدا کند و می‌گوید:

### ❁ تقصیرها را به گردن مردم انداختن

\* هُوَ لِإِسْلَامِ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، قَلَدُونِي مَا تَقَلَّدَتْ وَبِاتِّفَاقٍ  
مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ غَيْرَ مُكَابِرٍ وَلَا مُسْتَسِدٍّ وَلَا مُسْتَأْثِرٍ وَ  
هُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ

این مسلمان‌ها بین من و تو حکم و شاهد باشند، این‌ها آمدند قلاده

خلافت را به گردن من افکندند و به اتفاق مردم گرفتیم آنچه را گرفتیم، نه از روی خودبزرگ بینی و تکبر و استبداد و حب جاه و هوای نفس و مقدم داشتن خود بر دیگران و مردم هم بر این مطلب شاهدند. در اینجا دو نکته قابل تأمل است:

اول؛ بحث ابوبکر با حضرت زهرا علیها السلام در مورد فدک بود. اجماع مسلمین هم که در مورد غصب فدک وجود نداشت، پس ابوبکر در واقع می گوید: مسلمین در خلافت من اجماع کردند، پیغمبر هم گفته است هر کس خلیفه است باید اموال خلیفه بعدی را در دست بگیرد، پس من هم فدک را گرفتم و لذا اجماع مسلمین در مسئله خلافت را با واسطه قرار دادن آن حدیث مجعول به مسئله فدک سرایت داده و با یک استدلال ظاهری غصب فدک را به اجماع مسلمین نسبت داده است، در حالی که همان حدیث که واسطه در این استدلال است مورد انکار حضرت زهرا علیها السلام قرار گرفت، بنابراین نتیجه گیری ابوبکر خود مغلطه ای بیش نیست.

دوم؛ در اینجا باز هم ابوبکر میان دعوا نرخ تعیین می کند و می خواهد پایه خلافت خود را محکم سازد. در این عبارت ابوبکر سعی می کند به آن جمله حضرت زهرا علیها السلام که از آیه سوره یوسف استفاده کرد و گفت: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾، یعنی نفس تان شما را گمراه کرد، پاسخ دهد، لذا می گوید: من که دنبال جاه طلبی نبودم، این مردم خلافت را گردن من گذاشتند و من با نظر و اتفاق آنان فدک یا خلافت را گرفتیم. در اینجا او از روشی استفاده می کند که امروز هم رایج است؛ یعنی گاه بعضی ها که می خواهند خلاف حکم خدا و حکم کتاب خدا عمل کنند به اصطلاح امروزی توپ را از زمین خود خارج کرده و به زمین مردم

## بخش چهارم سخن پایانی حضرت زهرا علیها السلام

می اندازند و می گویند: مردم این طور خواستند، یا رأی مردم این بود. ما بر اساس دمکراسی عمل کردیم و مردم هم رأی دادند که خلاف حکم خدا اجرا شود! اینجا هم ابوبکر می گوید: من قبول دارم سخنان تو همه درست است، اما چون مردم از من خواستند و حکومت را گردن من گذاشتند من هم عمل کردم. البته این حرف او هم صادقانه نیست، زیرا مردم هرگز به او رأی ندادند، بلکه فقط پنج نفر در سقیفه جمع شدند و در مورد همه چیز تصمیم گیری کردند بعد هم با تهدید و تطمیع و... از مردم بیعت گرفتند.<sup>۱</sup>

در اینجا حضرت زهرا علیها السلام که دید ابوبکر همه تقصیرها را به گردن مردم انداخته است رو به حاضران می کند و می فرماید:

۱. دقت کنید! ابوبکر پای مردم را به دروغ به وسط کشید. اما بر فرض که همه مردم هم گفته باشند، آدمی باید به حکم خدا عمل کند نه به حکم مردم. در یک جمله باید گفت زهرا علیها السلام خداسالاری را مطرح می کند و ابوبکر مردمسالاری را، زهرا علیها السلام خدا محوری و آیات و نص صریح قرآن را مطرح می کند و ابوبکر مردم محوری را.

\* فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا إِلَى النَّاسِ وَقَالَتْ: مَعَاشِرَ النَّاسِ  
 الْمُسْرَعَةِ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ الْمُغْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ  
 ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ۱ كَلَّا بَلْ رَانَ  
 عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا آسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ فَاخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ  
 وَلبَسَ مَا تَأْوَلْتُمْ وَسَاءَ مَا بِهِ آسَرْتُمْ وَشَرَّ مَا مِنْهُ اعْتَصَمْتُمْ  
 لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقِيلًا وَغَبَّهُ وَبَيَّلًا إِذَا كَشَفَ لَكُمْ الْغَطَاءَ وَ  
 بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ وَبَدَّالِكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ  
 ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾ ۲

ای مسلمانانی که بسیار سریع به طرف گفته‌های باطل رفتید و در مقابل کار زشتی که زیان بار است، چشم خود را بر هم گذاشتید! آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنید؟ یا آن که بر دل‌های شما قفل زده شده است؟ بلکه این کارهای زشت شما است که سبب شد دل‌های شما را زنگار بگیرد و چشم و گوش شما بسته شود. تاویل بدی کردید و آنچه در عوض گرفتید شرّ است. به خدا سوگند! بار سنگینی را به دوش گرفتید و عاقبت آن وخیم است زمانی که پرده‌ها کنار رود، آن وقت سختی‌های پشت پرده ظاهر می‌شود و از ناحیهٔ پروردگار چیزهایی بر شما روی می‌کند که گمانش را هم نمی‌بردید، در آنجا است که زیان‌کار آن‌هایی خواهند بود که راه باطل را طی کردند.

با توجه به این که ابوبکر توپ را به زمین مردم انداخت و در آن

۱. سوره مبارکه محمد، آیه ۲۴

۲. سوره مبارکه غافر، آیه ۷۸

مجلس هم کسی انکار نکرد و همه سکوت کردند پس جا داشت که حضرت مخاطب خود را مردم قرار دهد و به آن‌ها خطاب کند.

## ❁ اعتراض به مردم ساکت

در این قسمت حضرت زهرا علیها السلام به چند نکته اشاره می‌فرماید: اول، آنکه چون ابوبکر مردم و نظر مردم را دلیل و عامل غصب خلافت و فدک مطرح کرد حضرت به مردم رو می‌کند و می‌گوید: این شخص دارد گناه را به گردن شما می‌اندازد، پس شما مردم تهمتی باطل را که به پدر من زد قبول کردید و اعتراض نکردید و سپس از آیه قرآن استفاده می‌کند و می‌فرماید: آیا در قرآن تدبّر و دقّت نمی‌کنید؟ یا اینکه دقّت می‌کنید، اما چیزی نمی‌فهمید؟ یعنی یا تو به خورشید نگاه نمی‌کنی، یا اینکه کور هستی و نور روشن آن را نمی‌بینی. ببینید چقدر مستدلّ بحث می‌کند! می‌گوید: یا شما به قرآن توجه نکرده‌اید که مقصّرید، یا این که توجه کرده‌اید و در نمی‌یابید پس باز هم مقصّرید، راه سوّمی هم وجود ندارد. این روش، هم منطقی است، هم مستند به آیات قرآن.

در تاریخ آمده که حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ به سؤالات فضّه نیز تماماً از آیات قرآن استفاده کرد و این نتیجه نفوذ کلام الهی در پیکره ایشان است. به هر حال حضرت مردم را در حصر قرار می‌دهد که یا اصلاً در قرآن تدبّر نمی‌کنید و یا بر قلب‌های شما قفل زده شده و نتیجه هر دو وضع روشن است؛ یعنی اگر در قرآن تدبّر کرده بودید که تکلیف خلافت و ارث هر دو برای شما روشن می‌شد. بعد خود حضرت از قرآن کریم پاسخ می‌دهد که شما همان دومی هستید؛ یعنی اعمال زشت

شما باعث شده که گوش و چشم شما حرف حق را نمی‌پذیرد و از هم تشخیص نمی‌دهد و قلب‌های شما را زنگار گرفته است.

این اشاره به آثار وضعی گناه در باطن انسان می‌باشد. این یک مسئله مهم است و خدا نیاورد آن روز را که مسلمانی قرآن بخواند، اما از معارف آن بی‌بهره بماند، یا «نعوذ بالله» در جهت مخالف قرآن حرکت کند. سپس حضرت می‌فرماید: شما مردم کار بدی کردید که به نام اسلام، اسلام را کوییدید و آن را از مسیر اصلی‌اش منحرف ساختید. آنچه شما انجام دادید و آنچه به آن اشاره کردید بد است؛ یعنی عاقبت کار شما به بد جایی منتهی شده؛ این کار شما به نام اسلام، اسلام را از مسیر خود منحرف کردن و دین را از بین بردن است.

منظور حضرت از «اشاره مردم» همان، «سکوت آن‌ها» در مجلس است، که ای مردم! شما با این سکوتتان و هیچ‌نگفتنتان عملاً حرف‌های این گروه غاصب را تأیید می‌کنید، اما بدانید آنچه در عوض این سکوت و قبولتان گرفتید، بد است! یعنی شما در مقابل این سکوتتان این حق السکوت را گرفته‌اید که زندگی‌تان راحت و بی‌دردسر باشد، چون راه دفاع از حق مبارزه دارد، زخم جراحات و کشته شدن دارد، از بین رفتن زندگی دارد، اما شما زندگی راحت را در مقابل سکوتتان انتخاب کردید، ولی به خدا که بار سنگینی بر دوش خود نهادید! باری که این کار عاقبت وخیمی در قیامت خواهد داشت، اما این حقیقت روزی بر شما فاش می‌شود که پرده‌ها کنار رود و سختی‌های پشت پرده بر شما ظاهر گردد. چیزهایی از ناحیه خدا بر شما وارد شود که اصلاً گمان نمی‌کردید و احتمال نمی‌دادید و در آنجا فقط صاحبان باطل زبان می‌کنند. آنجا





فصل سوم  
بازگشت به خانه



خواهید فهمید که این زندگی چند روزه و چند لحظه‌ای دنیا ارزش آن را نداشت که حقّ را پایمال کنید و مسیر شیطانی را به جای مسیر الهی برای خود و همگان انتخاب کنید، می‌فهمید که این راحت‌طلبی‌ها ارزشی نداشته است.

❁ کلام جانسوز حضرت زهرا علیها السلام با امیرالمومنین علیه السلام پس از اتمام این سخنان حضرت زهرا علیها السلام به خانه بازگشت. در روایت آمده است:

\* ثُمَّ انْكَفَأَتْ عَلَيْهَا وَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ  
سپس حضرت زهرا علیها السلام به خانه بازگشت در حالی که امیرالمومنین علیه السلام انتظار بازگشت او را می کشید.

\* وَ يَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ

و علی علیه السلام چشم به راه حضرت بود. «تطلّع» یعنی «سرکشیدن». حضرت علی علیه السلام دائماً از در خانه سر می کشید تا ببیند زهرا علیها السلام کی می آید؛ یعنی دلواپس بود، شاید هم نگران، که نکند این جماعت دوباره صدمه ای به زهرا علیها السلام بزنند.

\* فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ قَالَتْ لِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ: يَا بَنَ اَبِي  
طَالِبٍ: اَشْتَمَلْتُ سِمْلَةَ الْجَنِينِ وَ قَعَدْتُ حُجْرَةَ الظَّنِينِ

وقتی حضرت زهرا وارد خانه شد رو به علی علیه السلام کرد و گفت: آیا مانند یک طفل در رحم، کُنْجی نشسته ای و مثل افراد متهم در گوشه ای جای گرفته ای؟ شاید این تشبیه حضرت زهرا علیها السلام به این جهت باشد که وقتی وارد خانه شد دید که علی علیه السلام گوشه خانه نشسته و مثل بچه در رحم مادر زانوی غم بغل گرفته است.

شاید حضرت علیها السلام می خواهد بگوید: تو همان بچه اسلام هستی که

همین طور باید بنشیننی و هیچ تکان نخوری، چون اگر تکان بخوری رحم پاره می شود و به مادر لطمه می خورد؛ یعنی ناچاری که صبر کنی تا اسلام صدمه نبیند.

✽ تَقَضَّتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فِخَانِكَ رِيْشُ الْأَعْزَلِ

تو کسی بودی که بال های باز شکاری را درهم می کوبیدی، حال این کسانی که بی سلاح هم هستند به تو خیانت می کنند! «قادمه»، آن پر جلوی باز شکاری است که بسیار هم قدرت دارد. «اجدل» به معنای باز شکاری و «اعزل» هم به شخص بی سلاح گفته می شود.

حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: تو کسی بودی که قهرمانان عرب مثل عمرو بن عبدودها را از بین بردی، حال کار به جایی رسیده چند آدم ضعیف با هو و جنجال به تو خیانت می کنند!

✽ هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، يَبْتَرُّنِي نَحِيلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنِي لَقَدْ أَجْهَدًا فِي خِصَامِي وَالْفَيْئَةُ الدَّفِّي كَلَامِي حَتَّى حَبَسْتَنِي قَبِيلَةَ نَضْرَهَا وَالْمُهَاجِرَةَ وَصَلَهَا وَغَضَّتْ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا فَلَا دَافِعَ وَ لَامَانِعَ خَرَجْتُ كَأَطْمَةٍ وَعُدْتُ رَاغِمَةً أَضْرَعْتُ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتُ خَدَّكَ وَافْتَرَسْتُ الذَّنَابَ وَافْتَرَشْتُ التُّرَابَ مَا كَفَفْتُ قَائِلًا وَ لَأَعْنَيْتَ قَائِلًا أَوْ بَاطِلًا وَ لَأَخِيَارَ لِي! لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هُنَيْتِي

این پسر ابو قحافه است که عطیة پدرم و وسیله فرزندانم را از من ربود و کوشش کرد با من دشمنی کند. او را در مکالمه ای که با من داشت دشمن ترین و لجباز ترین دشمنانم یافتم، تا جایی که فرزندان قبيله، یعنی

انصار از حمایت من دریغ کردند و مهاجرین هم خویشاوندی و کمکشان را از من بازداشتند و دیگران هم چشم خود را بستند، نه کسی از من دفاع کرد و نه کسی مانع از ظلم شد. از خانه که بیرون رفتم بغض گلویم را گرفته بود وقتی از مسجد بازگشتم خوار برگشتم. ای علی علیه السلام از روزی که تندی شمشیرت را از بین بردی، صورت خود را هم ذلیل کردی. تو کسی بودی که گرگ‌ها را از هم می‌دریدی، حالا خاک‌نشین شده‌ای، تو چرا جلوی این حرف‌های باطل را نمی‌گیری و هیچ کار مؤثری برای دفع فتنه انجام نمی‌دهی؟ من اختیاری از خود ندارم! کاش قبل از این مرده بودم و وضع تو را نمی‌دیدم! در اینجا لحن حضرت زهرا علیها السلام عوض می‌شود، زیرا می‌بیند دل علی علیه السلام را به درد آورده است. می‌فرماید:

\* عَذِيرِي اللَّهُ مِنْهُ عَادِيًا وَمِنْكَ حَامِيًا ، وَيَلَاي فِي كُلِّ شَارِقٍ  
وَيَلَاي فِي كُلِّ غَارِبٍ

خدایا! عذر مرا بپذیر که علی در مواردی ظلم‌ها را از من دور کرده و از من حمایت نموده است! وای بر زهرا در هر صبحدمی! وای بر من در هر شبانگاهی! این اوج مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام را می‌رساند.

\* مَاتَ الْعَمْدُ وَوَهَنَ الْعَصْدُ

تکیه گاه ما مُرد و بازوی ما سُست شد! در برخی نسخه‌ها «عُمْد» جمع عمود، به معنی تکیه‌گاه آمده است.

\* شَكُوای إِلَى أَبِي وَعَدُوای إِلَى رَبِّي

شکایتیم را به پدرم و عرض حالم را به پروردگرم ارائه می‌دهم!

۱. در برخی از نسخه‌ها آمده است: وَأَفْتَرَسَتْ الذَّبَابُ وَأَفْتَرَسَتْ الذَّبَابُ یعنی تو گرگ‌ها را می‌دریدی و امروز مگس‌ها تو را می‌درند.

\* اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَحَوْلًا

پروردگارا تو از نظر قدرت از این‌ها نیرومندتر و قوی‌تر هستی!

\* وَأَشَدُّ بَأْسًا وَتَكْبَلًا

و عذاب و انتقام تو از دیگران شدیدتر است!

❁ تسلی دادن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ

\* فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا وَيْلَ لَكَ بِلِ الْوَيْلِ لِشَانِكَ . ثُمَّ نَهَى عَنْ وَجْدِكَ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَبَقِيَةِ النَّبُوَّةِ ، فَمَا وَبَيْتُ عَنْ دِينِي وَلَا أَخْطَاتُ مَقْدُورِي فَإِنْ كُنْتُ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرَزُقُكَ مَضْمُونٌ وَكَفَيْكَ مَأْمُونٌ وَمَا أَعَدَّ لَكَ أَفْضَلَ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ ، فَأَحْسَبِي اللَّهَ

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: وای بر تو نیست، بلکه وای بر کسی است که به تو بغض دارد و با تو به بدی رفتار می‌کند. خود را از خشم باز دار! ای دختر پیغمبر برگزیده و ای یادگار نبوت! در دینم عجز نشان ندادم و از آنچه بر آن توانایی داشتم کوتاهی نکردم! اگر به اندازه کفاف می‌خواهی روزی تو ضمانت شده است و متکفل آن هم امین می‌باشد و آنچه برای تو مهیا شده بهتر از آن است که از تو منع شده. پس به حساب خدا قرار ده!

\* فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : «حَسْبِيَ اللَّهُ» وَأَمْسَكَتُ .

در اینجا حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: خدا برای من کافی است. و دیگر چیزی نگفت. در روایت است که ضمن صحبت‌های زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ صدای مؤذن بلند شد که در مسجد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذان می‌گفت و به وحدانیت و بعد

## خاتمه |

به رسالت محمد ﷺ شهادت می داد. در اینجا بود که علی علیه السلام سرش را بلند کرد و به چهره زهرا علیها السلام نگاهی انداخت و گفت: من فرق نکرده‌ام، من همان کسی هستم که در جبهه‌های جنگ مبارزه می‌کرد، اما آیا دلت می‌خواهد دیگر شهادت به رسالت پیغمبر را نه تو بشنوی و نه دیگران در طول تاریخ بشنوند؟ یعنی اگر من قیام کنم اسلام ضربه می‌خورد و چیزی از آن باقی نمی‌ماند. من باید حساب کار را تا قیامت بکنم و مصلحت اسلام را در نظر بگیرم. اینجا بود که حضرت زهرا گفت: حالا دیگر من هم صبر می‌کنم برای اینکه اسلام و رسالت پیامبر در طول تاریخ باقی بماند. پس ما اهل بیت با همه این فشارها باز هم صبر می‌کنیم.

این نکته را هم اینجا بگویم که بعضی افراد که مطلب را درست نفهمیده‌اند فکر می‌کنند حضرت زهرا علیها السلام «نعوذ بالله» به علی علیه السلام تندی کرد. اصلاً این طور نیست، بلکه حضرت زهرا می‌داند در طول تاریخ این نوع سؤالات مطرح است، لذا این مسائل را مطرح می‌کند تا پاسخ شوهرش بیان شود و در طول تاریخ برای من و تو سؤالی باقی نماند. نه اینکه حضرت زهرا علیها السلام نسبت به صبر و سکوت حضرت علی علیه السلام اشکال و شبهه‌ای داشته باشد.